انتشارات انصار امام مهدى (خدواند در زمين تمكينش دهد)

سفر حضرت موسى(ع)

به مجمع البحرين

نويسنده

وصى وفرستاده امام مهدى

سيد احمد الحسن

سايت انصار امام مهدى (مکن الله له فی الارض)

h[ttp://farisy.almahdyoon.org](http://farisy.almahdyoon.org)

<http://farsi.almahdyoon.org/>

Middle East >> Iran >> IiI Ansar Imam Mahdi IiI روم فارسى

Middle East >> Islam >> ansar al imam almahdy روم عـربي

داونلود كتب دعوت مباركه <http://www.4shared.com/file/K26YO9in/__online.html>

مختصر تعريفى از صاحب كتاب

بسم الله الرحمان الرحیم

سلام و درود خداوند بر محمد و خاندان پاكش، امامان و مهديين که امرمان تسلیم آنها است.

سيد احمد الحسن، وي احمد فرزند اسماعيل فرزند صالح فرزند حسين فرزند سلمان فرزند محمد فرزند حسن فرزند علي فرزند محمد فرزند علي فرزند موسي فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علي فرزند حسين فرزند علي فرزند ابيطالب مي باشد. كه درود و سلام خدا بر آن ها باد.

او جانشين و فرستاده امام مهدي ( محمد فرزند حسن عسکری) برای عموم مردم، يماني موعود نزد شيعيان ، و طبق عقيدۀ اهل سنت همان مهدي ای است که رسول خدا به تولد ايشان در آخر الزمان مژده داده بودند؛ و معزي براي پيامبران خدا و فرستادگانش كه پيامبر خدا حضرت عيسي وعدۀ او را در انجيل داده است، و نجات دهنده ای كه پيامبر خدا ايليا، وعدۀ ظهورشان را به یهودیان داده بودند.

سال 1999ميلادي(1378 هـ.ش) در عراق پايتخت دولت عدل الهي همراه با دعوت بزرگ خداوند ظهور كردند و دعوتشان توسط دلايل و احتجاجاتش نزد مردم همانگونه كه پيامبران و فرستادگان خداوند از قبل بر قومشان احتجاج مي كردند، در كل عالم انتشار پيدا كرد. دلايل ايشان شامل: چندين متن ( عين وصيت جد بزرگوارشان پيامبر اكرم، كه اسم و شأن و منزلتشان در آن اشاره شده است. و همچنين ده ها متن معتبر ديگر نزد مسلمانان، مسيحيان و يهوديان)- علمي كه با آن به مبارزه و مناظره بزرگان اديان و كل طوائف برخاستند- پرچم بيعت خدا و دعوت به حاكميت خداوند و نيز همراه با تأييد خداي پاك و منزه در ملكوت توسط صدها رؤياي صادقه پيامبران و اوصيايي كه به آن شهادت مي دهند.

و همانا با خط مباركشان مجموعه اي از كتاب هايي كه شامل بسياري از مسايل خداشناسي بودند را در ميان مردم منتشر كردند. از آن ها مي توان به: كتاب توحيد، متشابهات، روشنگری از دعوات فرستادگان، سفر حضرت موسی به مجمع البحرین، نبوت خاتمه، فتنۀ گوساله، جهاد درب بهشت، حاكميت خدا نه حاكميت مردم، گزیده ای از تفسیر سورۀ فاتحه و چندين كتاب ديگر اشاره كرد.

اما هدف دعوت ايشان، همان هدف دعوت نوح و ابراهيم و موسي و عيسي و محمد ( درود خداوند بر آن ها باد) است تا همانا توحيد و يگانگي در تمامي نواحي جهان انتشار پيدا كند. هدف پيامبران و فرستادگان هدف اوست و بيان تورات و انجيل و قرآن و آنچه را که در مورد آن دچار اختلاف شده اند، پر شدن زمين از عدل و داد همانگونه كه از جور و ستم پر شده است، مي باشد؛ تا گرسنگان را سير کند و تنگدستان را در نيازمندي باقي نماند. تا يتيمان را پس از غم و اندوه طولانيشان شاد گرداند و زنان بيوه از آنچه كه نيازهاي مادي دارند، با احترام دريافت كنند. تا... تا... و تا آنچه از عدل و رحمت و راستي در شريعت است تحقق بخشد.

همانا بسياري از مؤمنان پراكنده شده در مناطق زيادي از جهان به اين دعوت مبارك و فرخنده پيوسته اند. لطفاً جهت كسب اطلاعات بيشتر به سايت رسمي انصار امام مهدي و اتاق گفتگوي صوتي در پالتاك مراجعه نماييد.

\*\*\* \*\*\* \*\*\*

اهدا

به کسانی که خدارا دوست دارند

وپیش کسی رفتند که دوستش دارند

المذنب المقصر

احمد الحسن

رجب / 1430 هـ ق



مقدمه:

الحمد لله مالك الملك، مجري الفلك، مسخر الرياح، فالق الإصباح، ديان الدين، رب العالمين، الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها وترجف الأرض وعمارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها.

اللهم صل على محمد وآل محمد، الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق.

حمد وسپاس خداوند جهانیان وصلوات وسلام بر اشرف مخلوقات محمد وخاندانش ائمه ومهدیین .

خدا را شکر که رهبرانی را برای هدایت ما قرار داد تا با انها طریق صحیح وحجت کامل را بشناسیم حقیقتی که خداوند ما را برای ان خلق کرده.

وفرمود: (ما جن وانسانها را برای عبادت خلق کردیم) یا اینکه برای معرفت(دانستن) خلق کردیم همانگونه که از اهل بیت  تفسیر شده.

واز الطاف خداوند این که برای شناخت این حجت وخلیفه خود برای ما قانونی را قرار داد تا با ان خلیفه خویش را از مدعیان دروغین تمیز بدهیم. وقانون مشار الیه از سه حلقه تشکیل شده است، اول وصیت، دوم علم، سوم دعوت به حاکمیت خداوند متعال.

نقل از ابی جارود گفت به ابی جعفر گفتم اگر امام قائم از اهل بیت درگذشت، به چه چیز قائم بعد از او شناخته می شود ؟ فرمود (باهدایت واطراق، واقرار ال محمد به فضل او، واز هر چیز سوال شود جواب خواهد داد)([[1]](#footnote-1)).

ونیز از امام صادق (اگر مدعی ادعای ان را کرد (امامت) از او از عظیمترین اشیاء

سوال کنید که مانند ان جواب خواهد داد ([[2]](#footnote-2)).

ونقل از امام صادق : (خداوند در زمین حجتی قرار نمی دهد که از او سوال شود وبگوید نمی دانم) ([[3]](#footnote-3)).

واز هشام بن حکم از ابی عبد الله به زندیق که از ایشان سوال کرد چگونه برای ما وجود انبیائ واوصیاء ثابت می شود ...(فرمود بعد از اینکه برای ما ثابت شد که برای ما خالق صانع ومتعال وجود دارد ....تا اینکه فرمود تا اینکه زمین بدون حجت باقی نماند با او علمی می باشد تا صدق گفتهایش معلوم شود و جواز عدالت او باشد ([[4]](#footnote-4)).

از حارث ابن مغیره نضری: به ابی عبد الله گفتیم صاحب این امر چگونه شناخته می شود ؟ فرمود با سکینهو وقار وعلم و وصیت) ([[5]](#footnote-5)).

سید احمد الحسن وصی ورسول امام مهدی ویمانی موعود نامشان در وصیت رسول اکرم  ذکر شده که شیخ طوسی ان را در کتاب الغیبه ذکر کرده ونیز در دیگر کتب علمای شیعه ،ونیز روایات کثیری از اهل بیت  او را یاد کرده است، وامرش از نور خورشید روشنتر است، ولی با تاسف شدید این قوم دل هایشان سخت شده است به انچه عمل می کردند:

*﴿*كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ*﴾*([[6]](#footnote-6)).

نه چنين نیست، بلكه آنچه مرتكب مى‏شدند زنگار بر دلهايشان بسته است.

واین سید یمانی احمد الحسن هر ان علمی (پرچم)هدایت از علمش را علم میکند تا فلب هر صاحب بصیرتی را با ان ثابت کند، او از دریای علم، وچشمه صاف ال محمد  برای مانقل می کند، - کتابی که در بین دستان شماست - کما اینکه تمام کتب ایشان اینگونه است - حجت تامه است که برای ما ظاهر می سازد که سید احمد از راسخین در علم است که خداوند انها را اختیار کرده وبه انها علم وحکمت داده است.

این کتاب گوهری است از جواهر ال محمد  تجلی سر علم قران که با ان علما متحیر گشته اند، که در ان علمشان وکلاماتشان به شرق وغرب رفته بدون اینکه به سر ان یا نتیجه ی برسند سری که خداوند خواست محفوظ ماند تا کلید ان را به دست حجت خویش بر خلق دهد.

شخصیت عبد صالح، عالم، خضر یا مجمع بحرین (التقای دو دریا) بصورت معما سخت وپوشیده از نظر تمام علما باقی مانده، وبهتر ان بود که از تفسیر ان باز مانند زیرا که انها از مفسرین یا کسانیکه مخاطب ان بودند نیستند، ولی به علتهای وارد تفسیر ان شدند وبه این شخصیت ظلم وارد کردند، وبه این کفایت نکردند بلکه بیشتر از ان کلمات انها در تفسیر باعث شد تا این شخصیت قرانی وحکمتش ومجرای او بیشتر مورد خفا وپوشیدگی قرار گیرد، ودر دام عقول ناقص خویش وفرضیات ان قرار گرفتن، در حالی که این فرضیات به عصمت وعلم انبیاء تعلق دارد ومانند هیزم شکنی درشب ماندند که نمی دانند تبرخود را به کجا بزنند...

وقاری منصف به وضح خواهد دید بیان سید احمد الحسن را که از قوه وجلائی روشن است که با ان نفس ارام می گیرد و مطمئن می شود.

زیرا استدلال ایشان بر قلب وعقل بصورت مساوی خواهد نشست، وتمام مردم به هر رتبه از علم که باشند از ان بهره ونتیجه خواهند گرفت.

وبه رغم عمق استدلال وی هضم عبارت ان سهل واسان می باشد، ولی اسانی وسادگی معجزه ان است که در چهارچوب مصطلحان قرار می گیرد که به ان - سادگی ممتنع - می گویند، در عبارت وکلام سید احمد الحسن ان دشواری که انسان را از فهم ان فراری دهد وجود ندارد همانگونه که در کتب بعضی از مفسرین وجود دارد، ومقدمات لغوی طول دارزی وجود ندارد ونه خبری از فلسفه بافی وسفسطه منطق که خواننده را بیشتر گمراه می کند تا هدایت، کلمات سید عبارت است که هدف خود را بصورت مستقیم قرار میدهد واز نزدیکترین راه، ومردم با تمام مستویات علمی ان را می فهمند، ودر ان خاصیتی منفرد وجود دارد که در دیگر کتب اهل بلاغت وجود ندارد وان همان قوه القاء عجیب است که خواننده ان را احساس می کند وان اینکه کلام نویسنده از قلب وی وبصورت مستقیم تکلم می کند، وحس وشعور ان را دارد که در مقابل وی نشسته وبا او هم کلام شده است. وایشان محیط به تمام سوالات پیش امده در ذهن قاری خوهد بود، وایشان حتی قبل از اینکه نور این سوال در ذهنش روشن شود جواب خواهد داد.

وبا ان قاری را به سادگی وسعادت تا رساندن به هدف همراهی خواهد کرد.

وحق اینکه من تعجب می کنم از کسانی که می گویند سید احمد مانند انچه پدران پاکش در بلاغت وفصاحت بی نظیر داشته اند نمی باشد، ولی در کلام انان سببی نمی بینیم غیر از اینکه انهاحقیقت بلاغت را نمی دانند وانها قلبشان از حسد پر شده نور افتاب در ظهر را نمی بینند.

پس این نشانه ی دیگر از علم سید احمد الحسن در پیش روی شما است، بر شماست که ان را ببینید که ان نشانه وعلمی است به انچه درکلمات ومعانی ان است واز نظر به ان که حکم مسبق بر رد ان دهید بپرهیزید، بر شماست که با چشم قلبتان بنگرید، واز انچه کینه وحسد در ان است دوری جوید وان چه که فقهای اخر زمان در مورد ایشان گفته اند دوری جوید تا بعد از ان ببینید وبرای شما کشف گردد که نور سید احمد الحسن چه نورانی است.

*﴿*فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى اللّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ*﴾*([[7]](#footnote-7)).

واگر روى گردانيديد من مزدى از شما نمى‏طلبم پاداش من جز بر عهده خدا نيست ومامورم كه از گردن‏نهندگان باشم.

والحمد لله وحده وحده وحده.

سفر حضرت موسى به مجمع البحرين

*﴿*... وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً \* فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً \* فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هذا نصبا \* قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً \* قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً \* فَوَجَدَا عَبْداً مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً \* قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً \* قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً \* وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً \* قال سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً \* قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً \* فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً \* قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تستطيع معِي صبْرا \* قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً \* فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَاماً فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُّكْراً \* قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْراً \* قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْراً \* فنطلقا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً \* قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْراً \* أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً \* وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَكُفْراً \* فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْماً \* وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صبرا*﴾*([[8]](#footnote-8)).

و[ياد كن] هنگامى را كه موسى به جوانمرد [همراه] خود گفت دست بردار نيستم تا به محل برخورد دو دريا برسم هر چند سالها[ى سال عمرم] سير كنم \* پس چون به محل برخورد دو [دريا] رسيدند ماهى خودشان را فراموش كردند وماهى در دريا راه خود را در پيش گرفت [ورفت] \* وهنگامى كه [از آنجا] گذشتند [موسى] به جوان خود گفت غذايمان را بياور كه راستى ما از اين سفر رنج بسيار ديديم \* گفت ديدى وقتى به سوى آن صخره پناه جستيم من ماهى را فراموش كردم وجز شيطان [كسى] آن را از ياد من نبرد تا به يادش باشم وبه طور عجيبى راه خود را در دريا پيش گرفت \* فت اين همان بود كه ما مى ‏جستيم پس جستجوكنان رد پاى خود را گرفتند وبرگشتند \* بنده‏اى از بندگان ما را يافتند كه از جانب خود به او رحمتى عطا كرده واز نزد خود بدو دانشى آموخته بوديم \* موسى به او گفت آيا تو را به شرط اينكه از بينشى كه آموخته شده‏اى به من ياد دهى پيروى كنم \* گفت تو هرگز نمى ‏توانى همپاى من صبر كنى \* وچگونه مى‏توانى بر چيزى كه به شناخت آن احاطه ندارى صبر كنى \* گفت ان شاء الله مرا شكيبا خواهى يافت ودر هيچ كارى تو را نافرمانى نخواهم كرد \* گفت اگر مرا پيروى مى‏ كنى پس از چيزى سؤال مكن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز كنم \* پس رهسپار گرديدند تا وقتى كه سوار كشتى شدند [وى] آن را سوراخ كرد [موسى] گفت آيا كشتى را سوراخ كردى تا سرنشينانش را غرق كنى واقعا به كار ناروايى مبادرت ورزيدى \* گفت آيا نگفتم كه تو هرگز نمى‏توانى همپاى من صبر كنى \* [موسى] گفت به سبب آنچه فراموش كردم مرا مؤاخذه مكن ودر كارم بر من سخت مگير \* پس رفتند تا به نوجوانى برخوردند [بنده ما] او را كشت [موسى به او] گفت آيا شخص بى‏گناهى را بدون اينكه كسى را به قتل رسانده باشد كشتى واقعا كار ناپسندى مرتكب شدى \* گفت آيا به تو نگفتم كه هرگز نمى‏توانى همپاى من صبر كنى \* [موسى] گفت اگر از اين پس چيزى از تو پرسيدم ديگر با من همراهى مكن [و] از جانب من قطعا معذور خواهى بود \* پس رفتند تا به اهل قريه ‏اى رسيدند از مردم آنجا خوراكى خواستند و[لى آنها] از مهمان نمودن آنها خوددارى كردند پس در آنجا ديوارى يافتند كه مى‏خواست فرو ريزد و[بنده ما] آن را استوار كرد [موسى] گفت اگر مى‏خواستى [مى‏توانستى] براى آن مزدى بگيرى \* گفت اين [بار ديگر وقت] جدايى ميان من وتوست به زودى تو را از تاويل آنچه كه نتوانستى بر آن صبر كنى آگاه خواهم ساخت \* اما كشتى از آن بينوايانى بود كه در دريا كار مى ‏كردند خواستم آن را معيوب كنم [چرا كه] پيشاپيش آنان پادشاهى بود كه هر كشتى [درستى] را به زور مى‏گرفت \* واما نوجوان پدر ومادرش [هر دو] مؤمن بودند پس ترسيديم [مبادا] آن دو را به طغيان وكفر بكشد \* پس خواستيم كه پروردگارشان آن دو را به پاكتر ومهربانتر از او عوض دهد \* واما ديوار از آن دو پسر [بچه] يتيم در آن شهر بود وزير آن گنجى متعلق به آن دو بود وپدرشان [مردى] نيكوكار بود پس پروردگار تو خواست آن دو [يتيم] به حد رشد برسند وگنجينه خود را كه رحمتى از جانب پروردگارت بود بيرون آورند واين [كارها] را من خودسرانه انجام ندادم اين بود تاويل آنچه كه نتوانستى بر آن شكيبايى ورزى.

شخصيتهاى سفر:

اول: عبد صالح (بنده صالح) واین شخص، موسی آن را چنین توصیف کرده:

*﴿*لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً*﴾* وترجمه آن این است ان چنان بدنبال این مجمع البحرین یا همان بنده صالح بگردم تا اورا بیابم حتی اگر تا پایان عمرم باشد. همانا قرآن این این بنده صالح یا عبد صالح را مجمع البحرین نامیده وشرح مفصل این شخصیت توضیح داده خواهد شد.

دوم: حضرت موسی یکی از پیامبران اولالعزم می باشد وشخصیت اصلی ماجرا ومعروف بوده وهیچ نیازی به معرفی این پیامبر خدا نیست وکل سفر به اسم او میباشد.

سوم: شخصیت سوم همان وصی حضرت موسی یعنی یوشع ابن نون که درقرآن به اسم فتی (جوانمرد) آمده است *﴿*وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ*﴾* واین نامگذاری خصوصیتهایی دارد وآن شجاعت، بنیه قوی، صفتی که قرآن به یوشع داده ووی رابا فتی خوانده است وهمانطور که جبرائیل در آسمان ندا داد که (لافتی الا علی) وحضرت علی ابن ابیطالب معروف است که چگونه آن همه فتوحات را انجام داده ودلاوران وشجاعان کفار را به زانو در آورد واین فتی (جوانمرد) یوشع است وبر کسی پوشیده نیست که سرزمین مقدس را بعد از فوت حضرت موسی فتح کرد وقوم بنی اسرائیل را بعد از حضرت موسی فرماندهی کرد. زیرا یوشع ابن نون همان وصی وجانشین موسی میباشد که بنی اسرائیل رابعد ازحضرت موسی هدایت کرد وبا کافران آن دوران جنگید وشهرهای کفررا یکی پس از دیگری فتح نمود و دین خدا را در سرزمین مقدس انتشار داد.

ابی حمزه از ابی جعفر باقر نقل کرد: (كان وصي موسى بن عمران يوشع بن نون، وهو فتاه الذي ذكره الله في كتابه)([[9]](#footnote-9)).

حضرت امام باقر میفرماید: جانشین ووصی موسی ابن عمران یوشع بن نون بود واوهمان جوانمردی است که خداوند آنرا در کتاب (قرآن) ذکر نمود.

ونقش یوشع در هنگام دیدار موسی با عبد صالح به پایان میرسد واو همچون نظاره گری که هیچ نقش دیگری ندارد وتنها به عنوان همراه حضرت موسی وذوب شده در شخصیت حضرت موسی است وبه همین دلیل خداوند دونفر را درقرآن ذکر کرده یعنی حضرت موسی وعبد صالح بدون یوشع زیرا هیچ نقشی در این سفر بعهده ندارد.

*﴿*فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا...فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَاماً...فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ..*﴾* پس رهسپار گرديدند...

واما علت وسبب آمدن یوشع با موسی این است که او وصی وجانشین وخلیفه بعد از مرگ حضرت موسی است وآمدن وی دور از حکمت نیست، تا همانند موسی از عبد صالح علم آموزی کند ونیامدن وی ودیدن عبد صالح بدون سبب ودور از حکمت ومنطق است زیرا در این صورت فرصت تعلیم را از یوشع ضایع کرده ایم .

واین نیزمنافی حکمت است. وهمچنین تعلیم وتربیت ومهیا نمودن جانشین ووصی برای یک امر بزرگ ضروری است وخصوصا شخصی مانند یوشع کسی که ماموریت بزرگی برای به حرکت درآوردن دین الهی بر روی زمین وهمانا فتح سرزمین مقدس است وهمین قدر که در زمان خودش اهمیت داشت فی ذات در به حرکت درآوردن دین الهی ابراهیمی حنیفی بصورت عام بوده است. ودر بین اکثر مردم شخصی است که حرکت الهی ابراهیمی از مشرق از{اور}(شهر ناصریه عراق فعلی) شروع ودر مغرب زمین یعنی سر زمین مصر وشمال افریقا پایان یافت ویوشع فرمانده قوم، اول این شروع برگشت از افریقا به جایگاه اولیه این حرکت الهی یعنی (اور) را انجام داد.

واین حرکت روشن کننده اهمیت تربیت یوشع این فرمانده الهی ومنتخب شده برای این ماموریت بزرگ می باشد وبه همین دلیل همراهی یوشع با حضرت موسی ضرورت پیدا میکند تا از آن درسهایی بیاموزد زیرا فاتح سرزمین مقدس وصاحب اولین گام برگشت دعوت الهی به جایگاه اولیه می باشد.

توجه:

اولا: حرکت اولیه ابراهیمی که بوسیله پدر انبیاء یعنی حضرت ابراهیم از عراق شروع وبا خاتمه این حرکت بوسیله حضرت علی وفرزندان پاک وطاهرش باز هم در عراق پایان پذیرفت ([[10]](#footnote-10)).

تمام این مسیر شروع وپایان آن بوسیله علائم ونشانه هایی است که با سعی وتلاش وخونهایی که انبیاء وپیامبران دراین راه مقدس برای خدا اهدا کردند می باشد تا راه را برای حرکت دوم ابراهیمی نیز آماده نمایند وهمانا ان حرکت وانقلاب حضرت مهدی ومهدویت کبری است .

وبا اینکه نمی خواهم وارد جزئیات بشوم لیکن میگویم: آنچه دراین مسیر گذشت ونقشه ها درآن پایه ریزی شد در این گام نیز باید اجرای آن تکرار شود عراقی که پدر انبیاء را از خودش طرد (حضرت ابراهیم ودعوتش را نپذیرفت وتنها کسانی که به حضرت ابراهیم ایمان آوردند سـاره وحضرت لوط بودند (در ابتدای دعوت) وهمانا این حرکت با حضرت مهدی تکرار خواهد شد ومصر وشمال افریقا که بنی اسرائیل ودعوت ابراهیمی را در آغوش گرفت نیز با حضرت مهدی همان رفتار را خواهد کرد وانقلاب جهانی وی را در آغوش خواهد کشید وهمچنین شام (سوریه) نیز رفتاری تکراری همانطور که در اول زمان داشت نیز خواهد داشت پس به همین دلیل از معصومین  آمده که صفوف انصار متشکل است از اخیار (خیرین) عراق و نجباء مصر وابدال شام.

از جابر جعفر منقول است که گفت: حضرت ابو جعفر میفرماید: (يبايع القائم بين الركن والمقام ثلاثمائة ونيف عدة أهل بدر فيهم النجباء من أهل مصر والأبدال من أهل الشام والأخيار من أهل العراق، فيقيم ما شاء الله أن يقيم) ([[11]](#footnote-11)).

حضرت ابو جعفر (محمد باقر ) میفرماید: افرادی که با قائم بین رکن ومقام بیعت میکنند سیصد واندی هستندکه عده آنهاهمان عده افرادجنگ بدر میباشند ودر بین آنها نجباء مصر- ابدال شام واخیار عراق برپامیدارآنچه را که خداوندمقدر نموده است.

وفکرنکنید این اسامی بدون هدف وبطور اتفاقی نام گذاری شده اند بلکه در درون آنها معانی هست که اخیار(خیرین) عراق با اشرار آنها مقابله میکنند وابدال (تبدیل شدگان) از شام بدین مفهوم که دربین آنان تبدیل صورت می گیرد یعنی افرادی که مردم فکر میکنند حضرت قائم را در زمان ظهورش یاری می نمایند ولی در عمل خلاف آن را می بینند وآن افرادی که مردم فکر میکنند دشمن حضرت امام مهدی هستند او را یاری می دهند وبرای همین مهمترین صفت انصار واقعی اهل شام ابدال است اما نجباء (افراد نجیب) مصر، افرادی هستند که از مخالفین حضرت مهدی وازمخالفین خاندان ال محمد  دوری می جویند ودارای نقش مهم وبزرگی درانقلاب مهدویت مبارک جهانی دارندوبه غیر از این نقش مخفی تبلیغی که حضرت علی برای نجباء مصر بیان فرمودند.

از عبایه الماسری نقل شده که امیر المومنین فرمودند: قائم عليه قال : (لأبنين بمصر منبراً ... قلت له: يا أمير المؤمنين كأنك تخبر أنك تحيا بعد ما تموت ؟ فقال: هيهات يا عباية ذهبت في غير مذهب يفعله رجل مني) ([[12]](#footnote-12)).

حضرت فرمود: در مصر منبری خواهم ساخت ... عبایه گفت: یا امیر المومنین گویا خبر می دهی بعد از مرگت زنده خواهی شد ؟ حضرت فرمود: هیهات ای عبایه در مذهب دیگری رفتی بلکه این عمل را شخصی ازخاندان من انجام میدهد.

واز حضرت علی خبری دیگر نیز ذکر شده درباره مهدی واصحابش:

(...ويسير الصديق الأكبر براية الهدى ...ثم يسير إلى مصر فيصعد منبره فيخطب الناس ... ويقذف في قلوب المؤمنين العلم، فلايحتاج مؤمن إلى ما عند أخيهمن العلم، فيومئذ تأويل الآية: *﴿يُغْنِ اللّهُ كُلاًّ مِّن سَعَتِهِ﴾([[13]](#footnote-13))*) ([[14]](#footnote-14)).

وهمانا رستگوی بزرگ باپرچم هدایت روانه خواهد شد ... پس بسوی مصر روانه میشود واز روی منبرش بالا رفته وخطبه ای برای مردم میخواند .... ودر درون قلبهای مومنین علم را جاری میسازد ودر این حال هیچ مومنی احتیاج به علم برادرش نخواهد داشت ودر آن هنگام آیه زیر تفسیر وتاویل میشود که: (خداوند هر یک را ازدیگری به رحمت واسع خود بی نیاز خواهد کرد).

از این روایت چنین بر میاید که که منبر حضرت مهدی قبل از ظهورش در مصر برپا میشود واین به وسیله نجباء مصر مهیا خواهد شد.

دوما: هارون وصی وجانشین حضرت موسی بود لیکن قبل از حضرت موسی فوت کرد وماموریت هارون در زمان زندگی حضرت موسی بود نه بعد از وفاتش همانطور که متداول است واین امرمهم نقیض گفته های افراد گمراه را بیان میکند، که میگویند خلیفه ووصی فرماندهی امت را بعد از مرگ خلیفه اول بر عهده خواهد گرفت، این افراد نادان میخواهند از قرآن پیشی بگیرند واگر قرآن را بدرستی میخواندند ودر آ ن تفکر وتدبر میکردند به این نتیجه می رسیدندکه جانشینی هارون کجا ؟ وخلافت هارون برای موسی کجا ؟

ایا در زمان حیات حضرت موسی نبود واصلا بعد از مرگ موسی هارون وجود نداشت زیرا هارون در زمان حیات موسی دار فانی را وداع گفت !!؟ وماموریت هارن در زمان غیبت موسی بود واین در قرآن بوضوح آمده لیکن برای افرادی که دارای قلبهای روشن ومدبر می باشد روشن است. واو خلیفه وجانشین وفرستاده اولیه موسی در سرزمین رسالت موسوی بود (سرزمین مصر) *﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ \* قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ \* قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ \* ويضيق صدرِي ولا ينطلِق لسانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ \* وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ \* قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ \* فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾([[15]](#footnote-15)).*

یاد آن هنگامی که خدا به موسی ندا کرد که اینک به رسالت ما به سوی قوم ستمکار روی آور وقوم ستمکار فرعون را بگو آیا باز هم ترس وپرهیزکار نمی شوید ؟ موسی عرض کرد پروردگارا می ترسم فرعونیان سخن مرا تکذیب کنند واز کفر آنها دلتنگ شوم وعقده زبانم به هدایت آنان باز نگردد پس به هارون برادرم رسالت فرست، وبرمن از این قوم گناهی است که میترسم به قتل رسانند خدا به موسی فرمود هرگز مترس وبا برادرت هارون بدوید وبا معجزات وآیات به سوی آنان بروید که من همه جا با شما هستم وگفتار شما را میشنوم.

واز کلام خداوند با موسی معلوم شد که این قبل از رسیدن به سرزمین رسالت (مصر) بوده وموسی از خداوند طلبید که برادرش را بفرستد وخداوند نیز این درخواست موسی را اجابت کرد همانطوریکه از آیه های قرآن استنباط میشود خداوند هارون را مانند موسی فرستاد (پس به هارون برادرم رسالت فرست).

وهارون وصی وفرستاده شده به سرزمین رسالت مصر بود قبل از اینکه موسی به این سرزمین برسد . ودرهنگام میقات حضرت موسی نیز جانشین او در بین امتش بود. وخداوند می فرماید: *﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾(*[[16]](#footnote-16)*).*

(با موسى سى شب وعده گذاشتيم و آن را با ده شب ديگر تمام كرديم تا آنكه وقت معين پروردگارش در چهل شب به سر آمد و موسى [هنگام رفتن به كوه طور] به برادرش هارون گفت در ميان قوم من جانشينم باش و [كار آنان را] اصلاح كن و راه فسادگران را پيروى مكن).

وهمچنین هارون خلیفه وجانشین موسی در هنگام سفر وی با یوشع بن نون برای تعلیم وآموزش پیش عبد صالح شد.

\*\* \*\*\* \*\*

*﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً﴾*

و[ياد كن] هنگامى را كه موسى به جوانمدد [همراه] خود گفت دست بردار نيستم تا به محل برخورد دو دريا برسم هر چند سالها [ى سال عمرم] سير كنم.

حضرت موسی به این سفرخیلی اهتمام می ورزید. بحدی این سفر برای موسی مهم وبزرگ بود که گفت یا عبد صالح را پیدا میکنم ویا اینکه تمام عمرم رابدنبالش خواهم گشت تا زمان مرگم فرا رسد. اهتمام موسی به این سفر به اندازه ای است، که برای ما دیدار عبد صالح واهمیت علم ومعرفتی که حضرت موسی با دیدار وی حاصل میکند را مشخص میکند.

امر مهم دیگری که در این کلمات برای هر انسانی که بسوی خداوند متعال سیر میکند می باشد و بسیار آموزنده است وحضرت موسی را در این دو امر قرار میدهد که عبارتند از:

اولا: به مجمع البحرین برسد.

دوما: تا آخر عمر به دنبا لش خواهد بود.

واگر احتمال دومی ممکن الوقوع نباشد از حکمت بدوراست که موسی آنرا بیان کند وآنرا همانند احتمال اولی میدانست وهنگام خروج موسی جهت مجمع البحرین (محل تلاقی دو دریا) احتمال مساوی داشت که بدان برسد یا نرسد وامر قطعی نبود واین احتمال ملزم به اخلاص موسی بود، وامتحان حضرت موسی از زمان دیدار با عبد صالح شروع نشده بلکه از وقتی شروع شد که حضرت موسی قصد دیدار عبد صالح را کرد واین زمانی قابل تفسیر میشود که در مرحله اول دیدار حضرت موسی از کنار عبد صالح یا همان مجمع البحرین گذشت ووی را نشناخت سپس برگشت واین موقعی بود که عبد صالح حضرت موسی را میشناخت وبه وی می نگریست وخود را به موسی معرفی نکرد بلکه گذاشت تا موسی از وی بگذرد وبا او هیچ سخنی نگفت زیرا امتحان حضرت موسی این بود که به عبد صالح برسد واو را بشناسد ودر این هنگام که این آیه شریفه فرمود *﴿نَسِيَا حُوتَهُمَا﴾*ماهی خویش را فراموش کردند واین همان نشانه ای بود، که عبد صالح را به موسی نشان داد ومعرفی کرد*﴿ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ﴾* همچنین آن چیزی که عبد صالح را معرفی کرد اخلاص حضرت موسی بود که به او فهماند خداوند حتی به وسیله مفقود شدن یک ماهی با بنده های مخلصش سخن مي گويد. و این اخلاص کاملا ظاهر شد واورا به دیدار عبد صالح نزدیک کرد وان قول موسی : *﴿أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً﴾* که همان جستجو تا آخر عمر است وتوانست خیلی زود به مقصودش برسد.

*﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً \* فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً \* فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَباً \* قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً \* قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً \* فَوَجَدَا عَبْداً مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً﴾.*

(و[ياد كن] هنگامى را كه موسى به جوانمدد [همراه] خود گفت دست بردار نيستم تا به محل برخورد دو دريا برسم هر چند سالها[ى سال عمرم] سير كنم \* پس چون به محل برخورد دو [دريا] رسيدند ماهى خودشان را فراموش كردند وماهى در دريا راه خود را در پيش گرفت [ورفت] \* وهنگامى كه [از آنجا] گذشتند [موسى] به جوان خود گفت غذايمان را بياور كه راستى ما از اين سفر رنج بسيار ديديم \* گفت ديدى وقتى به سوى آن صخره پناه جستيم من ماهى را فراموش كردم وجز شيطان [كسى] آن را از ياد من نبرد تا به يادش باشم وبه طور عجيبى راه خود را در دريا پيش گرفت \* گفت اين همان بود كه ما مى ‏جستيم پس جستجوكنان رد پاى خود را گرفتند وبرگشتند \* بنده‏اى از بندگان ما را يافتند كه از جانب خود به او رحمتى عطا كرده واز نزد خود بدو دانشى آموخته بوديم \* موسى به او گفت آيا تو را به شرط اينكه از بينشى كه آموخته شده‏اى به من ياد دهى پيروى كنم).

هدف حضرت موسی مجمع البحرین بود ولیکن حضرت موسی می آید وبه مجمع البحرین میرسد واز آن میگذرد بدون آن که آنجا را بشناسد وسپس باز میگردد، ولی گم کردن هدف توسط حضرت موسی نیاز به تدبر واندیشه دارد چرا که مثلا شما هیچ وقت ًمحل تلاقی دو دریا مانند دجله وفرات را گم نخواهید کرد کافی است تا مسیر یکی رابپیماید قطعاً به اتصال دو رودخانه میرسید. پس چگونه حضرت موسی ویوشع ابن نون (عليهما السلام) این اتصال (مجمع البحرین) را گم کردند ! و ایا ان یک مکان اتصال دونهر یا رود است ؟

وچگونه می توان غفلت موسی ووصی اش از رسیدن به مجمع البحرین را با توجه به اینکه هر دومعصوم هستند را توجیه کرد؟

میتوان نتیجه گرفت که مراد وخواسته حضرت موسی بیش از یک اتصال دو رود (مجمع البحرین) می باشد پس حالا میتوان گفت مرادش قابل گم شدن وناپدید شدن است ؟! وتنها ملتقا واتصال دو رود نیست ؟! وغفلت از امری، که صاحبش را قابل تعریف وتوصیف نمیتوان کرد، وان بدلیل ضعف قوه ادراک ویا سهل انگاری واین کمترین چیزی هست که درباره ی انسان گفته شود که از روی غفلت اتصال دو رود معین رابه دلیل ضعف ادراک گم کند ؟!

پس مجمع البحرین جای مشخص وثابتی نیست ؟ والا حضرت موسی درمورد ادراک وی قبل از عصمتش شک وتردیدی نیست، ودراین مورد باید گفته شود که شناخت ودرک مجمع البحرین لازمه داشتن معرفت ودرجه بزرگی ازاخلاص وعصمت را میطلبد. واین درجه معرفت واخلاص وعصمت بالاتراز معرفت واخلاص حضرت موسی ویوشع بوده والا امری که خداوند حضرت موسی رابرای رسیدن به آن مکلف کرده بود منافی عصمتهای آنان میباشد ، همانطوریکه حضرت موسی در ابتدا گفته اش آن را مشخص کرد.

*﴿أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً﴾* گفت دست بردار نيستم تا به محل برخورد دو دريا برسم هر چند سالها[ى سال عمرم] سير كنم*.* وآن مجمع البحرین امری است که قابل گم شدن بوده واحتیاج به یک درجه والایی از اخلاص جهت شناخت آن میطلبد وخواسته حضرت موسی از مجمع البحرین، مکان نبوده بلکه شخص است، وآن شخص همان عبد صالح است که امتحان اول حضرت موسی با آن شخص بود، وآن همان پیدا کردن وشناخت عبد صالح بوده وبا اینکه در ابتدای امتحان حضرت موسی شکست خورد ونتوانست در مرحله اول امتحان وی را بشناسد لیکن شکست مطلق نبود، ودر نهایت عبد صالح راپیدا کرد واین همان آموزش اولی بود که حضرت موسی در این سفر آموخت وتجربه ای بدست آورد، وبرای روشن شدن هر چه بیشتر مراد وخواسته حضرت موسی از مجمع البحرین در این موضوع به قرآن کریم رجوع میکنیم در این امر موضوع دیگری نهفته است که قرآن آن رادر(بحرین = دودریا) وجمع شدن آنها ذکر کرد. برای وضوح وشفافیت بیشترجهت افراد مدبر وبا شعور می توان به صورت دیگری این موضوع رادر مطلع سوره الرحمن بیابند آنجای که خداوند متعال می فرماید: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ \* فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ \* فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ \* فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ([[17]](#footnote-17)).*

(اوست که دودریا را به هم آمیخت ومیان دودریا (ای رسول) برزخ وفاصله ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی کنند سپس کدامین نعمت خدایتان را انکار میکنید ؟ از آن دو دریا لولوء ومرجان بیرون می آید. پس کدامین نعمت خدایتان را انکار میکنید ؟ اورا کشتی های بزرگی مانند کوه که به دریا در گردشند می باشد پس کدامین نعمت خدایتان را انکار میکنید؟ هرکه در روی زمین است دستخوش فنا است \* وزنده ابدی وجه منعم با جلال وعظمت است).

آیه های را نمی خواهم تفسیر وتاویل کنم زیرا روایتهایی که از اهل بیت  آمده آن را کفایت میکند وآنرا به وضوح وشفاف برای ما تفسیر وتاویل نموده اند ولیکن فقط برای آن دسته که میگویند میخواهند در این مسئله به خوبی بیندیشند.تاخواسته ومراد این آیه را درک کنند که همانا خداوند میفرماید *﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَافَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾،* تا برایش روشن شود که هر چه از این دو آیه گذشت همانا تفصیل وشرحی برای (وجه الله الباقی) وماندنی است وذکر (وجه الله باقی) با صفت ملائکه برای اینکه (وجه الله باقی) همان علم است وگمان نکنم که آب ودریا در ملکوت که همان علم است برکسی پوشیده باشد وهمچنین در بقاءعلم علماء در این دنیا حتی بعد از رحلتشان امریست که بر کسی پوشیده نیست بلکه ماندگار است وحتی بعد از فناء شدنشان واین همان چیزی است که این آیه آنرا برای ما تبیین وروشن کرده است وبرآن تاکید دارد وبرای مردم روشن میسازد که *﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* ويبقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾* این وجه وصورتی است که خداوند با ان با خلق روبروشد، آن وجه همان علم، معرفت، وعقل کامل است وهمان آب وهمان دریا است وهمانا اوست که از آنها خارج میشود ودر انها جریان دارد وان محمد وال محمد  وانبیاء وپیامبران واوصیاء  واولیاء خداوند سبحان ومتعال میباشد.

واما از روایات اهل بیت چنین برمی آید که بحرین (دو دریا) را برای ما تفسیر کردند که بحرین همان حضرت علی وحضرت فاطمه  میباشند وآن چیزی که از درون آنها به بیرون می تراود وچیزی که جریان دارد همانا ائمه اطهار ومهدیین  میباشند ودر این مورد روایات متعددی از آنها به جا مانده است.

 از حضرت ابی عبد الله امام صادق منقول است که خداوند تبارک وتعالی فرمودند: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾*، قال: (علي وفاطمة بحران عميقان لا يبغي أحدهما على صاحبه)، وحضرت فرمود یعنی علی وفاطمه  دو دریایی هستند عمیق که هیچکدام بر دیگری احاطه ندارند.

*﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* قال: الحسن والحسين عليهما السلام)([[18]](#footnote-18)). فرمودند امام حسن وامام حسین (عليهما السلام).

 علی بن ابراهیم در مورد *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* فرمودند یعنی: امیر المومنین وحضرت فاطمه  است، و*﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* یعنی امام حسن وامام حسین وبه گفته خداوند متعال: *﴿وَلَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ﴾* مانند دو بادبان برافراشته درکشتی نجات اند (قال: كما قالت الخنساء ترثي أخاها صخرا)([[19]](#footnote-19)) همانند گفته خنساء بر برادرش ومرثیه او که برادرش را به پرچم وصف می کرد ([[20]](#footnote-20)).

واز نظر مخالفین ال محمد  آنچه را ثعلبی در تفسیر آیه: *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* وآنرا به سفیان ثوری منصوب می کند که درتفسیر این آیه آورده است: فاطمه وعلی (عليهما السلام) می باشند.

ثعلبی گفت: واین را سعید بن حبیب روایت کرد وگفت: *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ﴾* (وآن حضرت محمد ) است ([[21]](#footnote-21)).

 واز جابر از ابی عبد الله نقل میکند که خداوند عز وجل *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾*، دراین مورد فرمودند:منظورعلی وفاطمه (عليهما السلام) هستند و*﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* وگفت یعنی نمی ماند حضرت علی بر فاطمه  ونه فاطمه  بر حضرت علی ، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُوَالْمَرْجانُ﴾*([[22]](#footnote-22)). یعنی ازآنها بوجود میآیند حضرت حسن وحسین .

 وحضرت پیامبر هنگام استقبال به آنها این چنین می گفت: (مرحباً ببحرين يلتقيان ونجمين يقترنان). ويوجد غيرها ([[23]](#footnote-23)). یعنی مرحبا به دودریایی که به هم میرسند ودو ستاره ای که متقارنند یا قرین یکدیگرند. واز این دست روایات بسیاراست.

واز تدبر واندیشیدن در این ایات وروایات اهل بیت محمد  وال محمد  برای ما روشن میشود که آن (بحرین) همانا: حضرت علی وحضرت فاطمه  وحاصل ونتیجه دیدار والتقاء وآمیختن آن دو دریا همانا ائمه اطهار ومهدیون  است.

پس نتیجه ای که از آمیختن آنها (عليهما السلام) یا مجمع البحرین در گفته حق تعالی اینچنین برمی آید: *﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً﴾*...تا به محل برخورد دو دريا برسم...

انسان است واواز خاندان اهل بیت محمد  است واز ذریه ونتیجه ونوادگان وفرزندان حضرت علی وفاطمه  میباشد واین تناقضی در پیداکردن مجمع البحرین (نهرین) حقیقی که حضرت موسی بدنبال آن بود بوجود نمی آورد. ودران مکان آیه ونشانه ای نیز برای معرفی اهل آن وجود دارد.

توجــــه:

هرکس که به قرآن ایمان دارد در این آیات نیک بیندشد تا شاید هدایت شود:

*﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ \* فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ \* فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ \* فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا*

*تُكَذِّبَانِ \* كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَام﴾([[24]](#footnote-24))*.

(دو دريا را [به گونه‏اى] روان كرد [كه] با هم برخورد كنند \* ميان آن دو حد فاصلى یا برزخی است كه به هم تجاوز نمى‏كنند \* پس كدام يك از نعمتهاى پروردگارتان را منكريد \* از هر دو [دريا] مرواريد و مرجان برآيد \* پس كدام يك از نعمتهاى پروردگارتان را منكريد \* و او در دريا سفينه‏هاى بادبان ‏دار بلند همچون كوهها دارد \* پس كدام يك از نعمتهاى پروردگارتان را منكريد \* هر چه بر ان است فانى‏شونده است \* ووجه باشكوه وارجمند پروردگارت باقى خواهد ماند).

فقط آیه های فوق برای اثبات ولایت علی وفرزندان پاکش از ائمه اطهار ومهدیین  کافی میباشد.

اولا: تاویل بحرین واللؤلؤ والمرجان: همانا علی وفاطمه  حسن وحسین ...هستند همانطور که خواندیم.

ثانیا: شاید متوجه اشاره ای که امام بدان داشت قرار گرفته باشید همانطور که قمی آنرا روایت کرده:

*﴿ولَهُالْجَوارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ﴾* واو در دريا سفينه‏هاى بادبان ‏دار بلند همچون كوهها دارد.

فرمود: همانطور که خنساء بر برادرش به مرثیه می گفت. ودر اینجا معلوم می شود توصیف خنساء برای برادرش که آنرا به علم (پرچم یا بادبان) تشبیه می کند. وهدایت بوسیله صخرصورت می گیرد.

همانند علم (پرچمیا بادبان) می مانندکه در راس آن آتش وجود دارد. ومراد ومعنی آن این است.

*﴿ولَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ﴾* واو در دريا سفينه‏هاى بادبان‏دار بلند همچون كوهها دارد.

همانا مردانی هستند واین مردان ائمه اطهار ومهدیون  هستند وبحر (دریا) همان حضرت علی وحضرت فاطمه میباشند.

ثالثا: خداوند سبحان بعد از نامگذاری، (البحرین واللولوء والمرجان والجوار المنشات فی البحر کالاعلام) وشمردن آنها مستقیما به وجه خداوند ویا وجه الله اشاره میکند که در همان آیه ذکر شده: *﴿كُلُّ مَنْعَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾.*

*(*هر چه بر ان است فانى‏شونده است \* و فقط وجه باشكوه و ارجمند پروردگارت باقى خواهد ماند*).*

پس مشخص شد که آنان  واین آیات وجه الله هستند وحضرت علی بن حسین فرموند:

(نحن الوجه الذي يؤتى الله منه) ([[25]](#footnote-25)). (ما همان صورت ووجهی هستیم که از سوی خداوند متعال نعمتهایش را می بخشد).

وهر کس معاند ومخالف این تاویل را بنماید جز سر در گمی وجهل چیزی عایدش نمیشود ومعنی (آنان وجه الله) هستند. این است که به وسیله آنها خداوند را شناختیم ومی شناسیم یعنی به وسیله وجه وصورت وسیرت آنان است که خداوند به خلق معرفی میشود پس آنان هستند که خلفای خداوند وهم آنانندکه خداوند را به خلق ومردم معرفی میکنند وآنان هستند که توحید رابه مردم می آموزند.

پیامبران وامامان ومهدیون خلفاء خداوند میباشند، واین حضرت آدم اولین خلیفه خدا بر روی زمین بود وبا تعلیم ومعرفی اسماء الله به ملائکه ماموریت خویش را آغاز کرد واسامی ملائکه وفرشته ها همان اسماء الله هستند که از آنها خلق شدند در سوره بقره ایه 33 آمده: *﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ﴾*([[26]](#footnote-26)).

فرمود: ای آدم ؟ آنان را آگاه ساز به حقایق این اسماء چون آگاه ساخت خداوند فرمود: اکنون دانستید که من بر غیب آسمان ها وزمین دانا وبر آنچه آشکار وپنهان دارید آگاهم.

\*\* \*\*\* \*\*

*﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً \* فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَباً \* قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً﴾.*

پس چون به محل برخورد دو [دريا] رسيدند ماهى خودشان را فراموش كردند وماهى در دريا راه خود را در پيش گرفت [و رفت] \* وهنگامى كه [از آنجا] گذشتند [موسى] به جوان خود گفت غذايمان را بياور كه راستى ما از اين سفر رنج بسيار ديديم \* گفت ديدى وقتى به سوى آن صخره پناه جستيم من ماهى را فراموش كردم و جز شيطان [كسى] آن را از ياد من نبرد تا به يادش باشم و به طور عجيبى راه خود را در دريا پيش گرفت.

یوشع وصی وجانشین حضرت موسی همان شخصی بود که رهبریت بنی اسرائیل برای دخول به سرزمین مقدس را بعد از وفات موسی بعهده داشت و در قرآن آمده است:

*﴿قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾([[27]](#footnote-27)).*

ترجمه آیه: دو نفر مرد خدا ترس که مورد لطف خدا بودند گفتند شما بر آنها از این دوباب در آیید چون درآمدید آنگاه محققا برآنها غالب خواهید شد وبر خدا توکل کنید اگر بدو گرویده اید.

یکی از این دونفر (خدا ترس) یوشع بن نون است که رهبری قوم بنی اسرائیل را بعد از فوت حضرت موسی بعهده گرفت وآنها رابه سرزمین مقدس راهنمایی کرد ویوشع جانشین ووصی حضرت موسی بود ودر روایات اهل بیت آمده است:

از ابی عبد الله نقل است که فرمود: (أَوْصَى مُوسَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ) ([[28]](#footnote-28)).

حضرت موسی یوشع بن نون را وصی وجانشین خود معرفی کرد. سالم از طرف عمار الساباطی نقل کرده ومیگوید روزی به ابی عبد الله عرض کردم منزلت ائمه کدام است ؟

امام فرمودند: (كَمَنْزِلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَكَمَنْزِلَةِ يُوشَعَ وَكَمَنْزِلَةِ آصَفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ قَالَ فَبِمَا تَحْكُمُونَ قَالَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ آلِ دَاوُدَ وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ  وَيَتَلَقَّانَا بهِ روح الْقدسِ) ([[29]](#footnote-29)).

حضرت فرمودند: منزلت ائمه  مانند منزلت ذی القرنین ومنزلت یوشع ومانند منزلت آصف دوست سلیمان گفته شد: به چه چیزی حکم میکنید؟ فرمودند: به حکم خداوند وحکم ال داوود وحکم محمد  وبا تاییدات روح القدس.

همچنین از ابن محبوب از ابی حمزه از ابی جعفر (امام باقر) نقل است که فرمودند:

(لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ  ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ إِنَّهُ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ  عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَئِيلُ وَعَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ لَا يَنْثَنِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ وَاللَّهِ مَا تَرَكَ بَيْضَاءَ وَلَا حَمْرَاءَ إِلَّا سَبْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِماً لِأَهْلِهِ وَاللَّهِ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعُ بْنُ نون...)([[30]](#footnote-30)).

در شبی که امیر المومنین به شهادت رسید حضرت امام حسن بر پا خواست وبه مسجد کوفه در آمد وبالای منبر رفته وبعد از حمد خداوند وستایش پروردگار ودرود بر محمد  فرمودند: ای مردم خداوند امشب مردی را از ما گرفت که کسی از پیشینیان قبل از او بر وی پیشی نگرفته بود وکسانی که بعد از او می آمدند اورا درک نخواهند کرد آن مرد صاحب پرچم رسول الله  بود که در سمت راستش جبرئیل وسمت چپش میکائیل. وستوده نمیگردد تا اینکه خداوند فتح را برایش انجام دهد بخداوند سوگند نه سفید ونه قرمز رابجا گذاشت بجز 700 درهم که میخواست برای خانواده اش یک غلامی بخرد وخداوند وی را در شبی قبض نمود که در آن شب وصی موسی یوشع بن نون در آن قبض شد (قبض روح).

ودر حدیثی طولانی از علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر نقل کرده است: (إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَهِدَ إِلَى آدَمَ أَنْ لَا يَقْرَبَ هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَلَمَّا بَلَغَ الْوَقْتُ الَّذِي كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا نَسِيَ فَأَكَلَ مِنْهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً فَلَمَّا أَكَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ ... إلى أن قال : فَلَمَّا نَزَلَتِ التَّوْرَاةُ عَلَى مُوسَى بَشَّرَ بِمُحَمَّدٍ  وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَمُوسَى مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَكَانَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَهُوَ فَتَاهُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ) ([[31]](#footnote-31)).

که فرمودند: خداوند تبارک وتعالی از حضرت آدم عهد گرفت که نزدیک درخت یا شجره نشود وقتی که زمان آن وحکمت الهی فرا رسیده که از آن درخت بخورد پس فراموش کرد واز آن خورد وهمانا گفته خداوند عزوجل است که میفرماید وعهد کرده بودم با حضرت آدم از قبل ولی فراموش کرد ودر او عزمی نمیدیدم وزمانی که آدم از درخت خورد بسوی زمین سقوط کرد..... وتا جایی که گفت: زمانی که تورات بر موسی نازل شد به پیامبری حضرت محمد بشارت داده شد وهمچنین دربین یوسف وموسی از پیامبرانی بودند ووصی موسی یوشع بن نون همانا او جوانمردی است که در کتاب خداوند ذکر شده.

ودر تورات:

(14- پروردگار به موسی فرمود: که روزهای مرگت نزدیک است یوشع را فراخوان واودر خیمه اجتماع برپا دارتا او را وصی خود معرفی کنی پس موسی ویشوع آمدند ودر خیمه اجتماع ایستادند 15- خداوند قدرتش را به صورت عمودی از ابر برخیمه نگه داشت وعمود ابر بروی در خیمه نمایان شد یعنی قدرت خداوند بصورت ابرمتجلی شد 16 - واینچنین خداوند به موسی گفت تونیزمانند پدرانت خواهی خفت) ([[32]](#footnote-32)).

وحضرت موسی از عربات موآب به کوه نبو صعود کرد وتا نوک فسجه تا جایی که روبرو شد بها اریحا وپروردگارعالمیان تمام زمین از جلعاد تا دان را به او نشان داد 2- وتمام نفتالی وزمین افرایم ومنسی وتمام زمین یهوذا تا دریای غربی 3- وجنوب ودایره بقعیه اربجا شهد نخل تا صوغر4- ورب به او فرمود: واین سرزمینی است که برای ابراهیم واسحاق ویعقوب تقسیم شده که به نسل تو اعطاء وداده می شود این را به چشمان تونشان دادم ولیکن توازآن عبور نمی کنی (یعنی در زمان حیات تو نیست) 5 - وموسی در آنجا فوت کرد در سرزمین موآب (ارض موآب) برحسب گفته خداوند متعال 6- ودر جوارسرزمین موآب دفن شد مقابل بیت فغور وهیچ انسانی تا کنون قبرحضرت موسی را نمی دانست تا امروز 7- وحضرت موسی در سن 120 سالگی درگذشت ودر این سن نه چشمش کم سو ونه نابینا شد. 8- در مرگ حضرت موسی بنی اسرائیل 30 روز گریستن در عربات موآب وبدین ترتیب روزگار سوگواری تمام شد 9- ویوشع بن نون هنگامی که موسی دست خویش را بروی گذاشت روح او پراز حکمت گشت وشنیدند بنی اسرائیل وعمل کرد همانطورکه خدای موسی خواست. 10- هیچ پیامبری از بنی اسرائیل همانند موسی نیامد که خدا را رو در رو بشناسد.11- در تمام آیات وعجایبی که خداوند متعال فرستاد تا در سرزمین مصربه فرعون نشان دهد وتمام بندگانش در تمام سرزمینش.12- ودر تمام شدائدوتمام ترسهای بزرگی که حضرت موسی آنها را در برابر دیدگان تمام اسرائیل نشان داد)([[33]](#footnote-33)).

بعد از مرگ بنده خدا موسی پروردگار با یشوع بن نون خادم موسی سخن گفت 2- پروردگار فرمود موسی بنده من مرد پس هم اینک بلند شو واز اردن بگذر تو وتمام مردم به سوی سرزمینی که من به بنی اسرائیل داده ام. 3- هرجایی که پاهای شما آن را لمس کرد من آن را به شما بخشیده ام همانطورکه به موسی گفتم 4- از خشکی ولبنان تا نهر بزرگ فرات تمام سرزمین الحثیین تا اقیانوس کبیر بسوی مغرب آفتاب برای شما ونسل هایتان خواهد بود 5- هیچ انسانی تاب مقابله با تو را نخواهد داشت در تمام دوران زندگیت همانطورکه با موسی بودم با تو خواهم بود نه اهمالت می کنم ونه تورا ترک می کنم 6- عزمت را راسخ کن وشجاع شو زیرا توهستی که این سرزمین را برای مردمت تقسیم خواهی کرد همان سرزمینی که به اجدادت وعده داده بودم وقسم خورم به آنها بدهم 7- بدین ترتیب بسیارسخت گیر وشجاع باش تا برای عمل برحسب شریعتی که موسی بنده من به تو امرکرده بود مهیا شوی بسوی چپ وراست مایل نشو تا هرجا که رفتی پیروز شوی 8- ذکرسفرشریعت از دهانت بیرون نرود بلکه شب وروز در فکرآن باش تا برای انجام کارطبق آن چیزی که درآن نوشته شده مهیا ومحفوظ شوی زیرا درآن هنگام است راهت را اصلاح خواهی کرد وآن موقع است که پیروز می شوید 9- واما به تو امر می کنم که در این راه شدید وشجاع برخورد کنی ونترس ومرعوب نشو زیرا پروردگارت همیشه باتو است هرجاکه بروی10-پس یوشع به بزرگان قوم امرکرد 11- در وسط اقامتگاه ایستاد وبه قومش فرمان مهیا شدن داد وامرکرد که برای خود غذایی آماده کنید زیرا سه روز بعد از اردن عبور خواهید کرد و به این سرزمین وارد میشوید همانطور که پروردگارتان به شما خواهد داد وآنرا مالک میشود 12-سپس یوشع با روابینین وجادیین ونصف سبط منسی به گفتگو نشست.13-بیاد آورید گفته حضرت موسی را که بدان امر کرد .پروردگار همان خدای شماست که شما رااز بند اسارت وبردگی نجات داد واین سرزمین را به شما داد14- زنان وفرزندان وحیوانات شما را در این سرزمین که موسی به شما عطا کرد زندگی میکنند واین زمان عبور از اردن وشماها مجهزترین هستید وبرادرانتان راکه تماما قهرمانانی که شیر دل هستند وآنها را یاری میکنید. 15- تا برادران شما را پروردگارتان به آسایش برساند همانند شما وآن سرزمینی که موسی بنده خدا بعد از گذر از اردن بسوی مشرق را مالک شوید 16- پس یشوع را اجابت کردند وگفتند هر امری که به ما داد اطاعت میکنیم وهر جا که ما را فرستادی میرویم 17- هر چه قبلا از موسی اطاعت میکردیم از تواطاعت میکنیم همانطور که پروردگارت با موسی بود اکنون با شما خواهد بود 18- هر انسان وشخصی که از فرمان تو سرپیچی کند وسخنت را گوش نکند به قتل خواهد رسید پس همانا شجاع وسخت گیر باش.([[34]](#footnote-34)).

همانطوری که گفته شد یوشع معصوم ووصی حضرت موسی میباشد وبا این حال گفت: *﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾* (گفت ديدى وقتى به سوى آن صخره پناه جستيم من ماهى را فراموش كردم و جز شيطان [كسى] آن را از ياد من نبرد تا به يادش باشم و به طور عجيبى راه خود را در دريا پيش گرفت).

وفراموش کردن ماهی در قرآن ثابت شده است ولیکن این فراموشی اورا از دایره عصمت خارج نمیکند. زیرا این فراموشی حتی اگر واقع شد علت وقوع اش ظلمت (شیطان) موجود درصفحه وجود یوشع است، ولی این فراموشی طبق مشیت واراده پروردگار متعال است که یوشع رامعصوم نماید وبرای این فراموش تاثیری سلبی وجود نداشت بلکه برعکس خداوند تبارک وتعالی آنرا از سیئات به حسنات با جود وکرمش تبدیل کرد واین حادثه (فراموشی یوشع) را که به سبب شیطان (ظلمت وجود) به وجودآمده بود رابه خیر وبرکت وعاقبت خوش تبدیل کرد. این فراموشی سبب شناخت ورسیدن به عبد صالح شد وآن همان هدفی بود که موسی برای ان آمده بود: خداوند میفرماید: *﴿...وَاللّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يعلمون﴾ (*[[35]](#footnote-35)).

(خداوند بر کار خود غالب است وبسیاری از مردم براین حقیقت اگاه نیستند).

واما بعضی میپندارند که معصوم غفلت نمیکند ویا مطلقا فراموشی ونسیان ندارد واین به سادگی قابل رد شدن است. زیرا لازمه گفته آنان این است که فرد معصوم نور تمام باشد ودر آن ظلمت وتاریکی نیست؛ واین نظریه وگفته باطل است. زیرا نوری که هیچ ظلمتی یاتاریکی در آن نباشد فقط خداوند متعال است (لاهوت مطلق) پس فرد معصوم از نور وشائبه ای از ظلمت در آن؛ میباشد وشائبه ظلمت همان (هویت وجود است (جسم وجرم) ودر حرکت آن موثر است وچون ظلمت است تاثیر آن نیز فراموشی وغفلت وغیره ... می باشد همینطوری که برای هر مخلوقی اتفاق می افتد. ولی در بنده مخلص (معصوم) اثر این امور بسیار اندک واگاهی نامحسوس میباشد ولیکن اثر ان موجود است وممکن است خود را نشان دهد همانند حادثه ای فراموشی یوشع واین ظلمت وتاریکی همانی ایست که فراموشی را باعث میشود وحضرت یوسف ویوشع انرا به شیطان تعبیر کردند: *﴿وقال لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾(*[[36]](#footnote-36)*)*.

(آنگاه یوسف از رفیقی که اورااز نجات یافتگان می پنداشت درخواست کرد که مرا نزد پادشاه یاد کن که در آن حال شیطان یاد خدا را از نظرش برد بدین سبب در زندان چند سال محبوس ماند).

*﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً﴾([[37]](#footnote-37))*.

(یوشع گفت: دیدی آنجا که بر سرسنگی منزلم گرفتیم من آنجا ماهی را فراموش کردم وشیطان او را از یادم برد وشگفت آنکه ماهی بریان راه دریا گرفت وبرفت).

دراین جا شیطان یعنی شر (شائبه ظلمت) است واین را نباید بعضی ها متوهم شوند که مقصود ابلیس (لعنت خدا بر اوباد) است زیرا ابلیس هیچ تسلطی بر یوشع وحرکت وی ندارد زیرا یوشع از رسیدن این خبیث به وی محفوظ است وهمچنین پیروان ابلیس بر سر راهش نمی ایستند. وخداوند می فرماید: *﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً﴾([[38]](#footnote-38)).*

)مگر آن که رسولان خود برگزیده ایم که بر محافظت او فرشتگان را ازپیش رو وپشت سر میفرستیم، تا بدانند که آن رسولان پیغامهای پروردگار خودرابه خلق رسانیدند وخدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد وبه شماره هر چیزی بخوبی آگاه است).

ودر اخر اینکه معصوم، معصوم به دیگری است (به خداوند متعال) نه معصوم به خودش؛ یا خود، عصمت را برای خودش آورده همانطور که بعضی اشتباه برداشت میکنند. پس معصوم شخصی است که به خداوندمتعال از محارمی که خداوند آنها را حرام کرده معتصم است. واین خداوند متعال است که او را از لغزشها مصون نگه میدارد زیرابنده خدا فقیر وناقص ودارایی هویت ظلمانی است (وجود خلق) وبه همین دلیل نمی تواند از خودش غنی شود نه در ابتدا ونه همیشه، وبدین ترتیب هر آن وهر لحظه میتوان دید که شائبه ظلمت تاثیرخود را بر روی این بنده مخلص بگذارد ولیکن به صورت ناچیز؛ واین ظلمت با یک نور بسیارعظیم مواجه خواهد شد؛ با نور بسیار زیاد صفحه وجود این بنده مخلص خدا، واین ظلمت وجود هیچ اثر زیادی برای خارج کردن این بنده از هدایت ویا وارد کردنش به گمراهی نمیتواند بگذارد، این همان عصمت در عوالم بالا میباشد. اینکه درصفحه وجود معصوم نور بقدری زیاد است که بر شائبه ظلمت وتاریک صفحه وجودش چیره شده باشد وشائبه ظلمت را بی اثر کرده است بطوری که او را از هدایت دور نسازد واز وارد شدن در ظلمت مصون میدارد.

توضیح بیشتر اینکه: صفحه وجود انسان از نور وتاریکی (ظلمت وجود) است تشکیل شده، وهر اندازه که علم آموزد وعمل کند واخلاص داشته باشد نور وجودش زیاد میشود وظلمت اش محصور میگردد بطوریکه (ظلمت وجودش نا چیز میگردد) واثر آن خیلی ضعیف وکم رنگ میشود تا انسان را از هدایت دور نکند واورا بدرون گمراهی نکشاند واین همان عصمت است.

واین نکته را باید توجه داشت که: خداوند این فراموشی را تنها به یوشع منصوب نکرده بلکه آن را به موسی منتسب نموده است *﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا﴾* پس چون به محل برخورد دو [دريا] رسيدند ماهى خودشان را فراموش كردند*.*

واین حق را باید در نظر داشت اگر یوشع فراموش کرد به اعتبار اینکه او مسئول مستقیم حمل ماهی بود، حضرت موسی نیز مسئول این فراموشی محسوب میشود به اعتبار اینکه او فرمانده ورهبر است ومسولیت موسی بزرگتر؛ ونسبت فراموشی اوبه یوشع بزرگتر است.

وبرای توضیح بیشتر پاراگرافی از کتاب (روشنگریهایی از دعوت پیامبران ج3ق1) را نقل میکنیم:

(حضرت یوسف به زندانی گفت: *﴿اذكرنِي عند ربِك﴾* (مرا پیش رب وپروردگارت به یاد آور) وآنچه سبب شد تاحضرت یوسف به اسباب توجه کند همان شیطان است: *﴿فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾* (شیطان ذکر پروردگارش را از یادش برد) ونتیجه ای که حاصل شد *﴿فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾(*[[39]](#footnote-39)*)*، (ودر زندان چندین سال ماند) واین شیطان که از اویاد میشود (شر) وظلمت صفحه وجودش بود زیرا هیچ مخلوقی از آن تهی نمیشود وتنها نوری که هیچ ظلمتی در درونش نیست خداوند متعال است وبا این وجود که ظلمت بصورتی کم در صفحه وجود وکیانات انبیاء وپیامبران نورانی ومقدس وجود دارد وتاثیر خود را بر حرکتهایشان میگذارد وبدین دلیل است که انها محتاج عصمت از طرف خداوند هستند.

*﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً﴾(*[[40]](#footnote-40)*)*.

)مگر آن که رسولان خود برگزیده ایم که بر محافظت او فرشتگان را ازپیش رو وپشت سر میفرستد، تا بدانند که آن رسولان پیغامهای پروردگار خودرابه خلق رسانیدند وخدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد وبه شماره هر چیزی بخوبی آگاه است*).*

واگر این ظلمت (تاریکی وجود جسمانی ومادی) نبود احتیاجی به عصمت نداشتن واگر شخصی به غیر از این معتقد باشد اوآنها را به منزلت الله وخداوند متعال نزدیک کرده وشرک ورزیده واین مغلطه گویی در تنزیه به پیامبران  آنها را بدانجا میرسانند که بعضی ها ازروی نادانی وجهل آنان را در مرتبه نور قرار میدهند که هیچ ظلمتی ندارند واین شرک است که اشتباها به آن معتقدند وهمانطورآنانی که در عصمت آنان شک وتردید میکنند وحقشان ودرجه ومرتبشان را نادیده بگیرند نیز به خطا رفته اند؛ واین را خداوند متعال اثر این ظلمت در راه ومسیر انبیاء  در خیلی از مواضع وموقعیتهارا روشن کرده است وخداوند میفرماید: *﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي البحر عجباً﴾([[41]](#footnote-41)).*

یوشع گفت: دیدی آنجا که بر سر سنگی منزل گرفته من آنجا ماهی را فراموش کردم وشیطان اورا از یادم برد وشگفت آنکه ماهی بریان راه دریا راگرفت وبرفت.

وآن شخصی که فراموش کرد وشیطان فراموشی را برایش آورد همان جوانمرد حضرت موسی یعنی یوشع بن نون بود پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل وجانشین حضرت موسی شخصی که ارض (سرزمین مقدس) را فتح کرد وبا این اوصاف این ملاحظه را باید کرد که خداوند تبارک وتعالی انبیاء وپیامبران را در نظر گاه خود قرار داده وحتی اگر سببی از اسباب ظلمت وجودی آنها باعث فراموشی یا دیگر مسائل شود این فراموشی را عاقبت به خیر میگرداند وانها را به نتیجه مطلوب میرساند*﴿وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً﴾*، وفراموش شدن ماهی سبب شد تا به فرد عالم برسند *﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً﴾([[42]](#footnote-42))*.

ترجمه آیه: موسی گفت:آنجا همان مقصد یست که ما در طلب آنیم واز آن راهی که آمدند باز گشتند وجهت آگاهی بیشتر.

*﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ﴾([[43]](#footnote-43))*.

ترجمه: داود گفت: البته به (حکم حق) برتو ظلم کرده که خواسته است یک میش ترا به نود ونه میش خود اضافه کند وسبب شد شریکان در حق یکدیگر ظلم وتعدی میکنند مگر انانکه اهل ایمان وعمل صالح هستند که آنان هم بسیار کم هستند پس از این قضاوت داود دانست ما او را سخت امتحان کرده ایم در آن حال از خدا آمرزش طلبید واو به تواضع به درگاه خدا بازگشت بعد از این واقعه داود یاد گرفت که هیچ نگوید وقضاوت نکند مگر اینکه به گفته های دوطرف گوش فرا دهد خداوند به اوخطاب کرد:

*﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (*[[44]](#footnote-44)).

ای داود ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا به حق حکم کنی و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی که تورا از راه خدا گمراه سازد وآنان که از راه خدا گمراه شوند چون روز حساب را فراموش کرده اند به عذاب سخت معذب خواهند شد.

\*\* \*\*\* \*\*

(نسيان يا فراموش):

ابتدا باید چگونگی یاد اوردی حافظه ومعلومات در انسان رابشناسیم تا راه انچه بر ان حادث می شود را شناخت مانند فراموشی ویا غفلت ونظایرآن وانچه در ان یا مقداری از ان را.

منابع جمع آوری معلومات واطلاعات انسان در این عالم جسمانی (دنیای مادی) از طریق قوه بینایی وشنوایی بدست می آید وبعضی دیگراز معلومات واطلاعات را از ملکوت اعلاء بدست می آوردمانند وحی برای پیامبران  ورویای صادقه.

واین معلومات واطلاعات بدست آمده برصفحه وجودی انسان چاپ می شود ومی توان آنرا ذاکره یا حافظه معلومات نامگذاری کرد وآن در نفس انسانی (روح) است نه در جسد مادی، همانطوریکه عده کثیری از مردم بطورغلط می پندارند وفکر می کنند حافظه در درون مغز انسان است، در واقع اینطور نیست بلکه:

مغز ما تماما همانند دستگاه فکس یا تلفن عمل می کند وبرای حفظ وذخیره دائم معلومات ودادها نیست بلکه دستگاهی است که معلومات را از جای به جای دیگر منتقل می کند وبرای وجود انسان در این عالم مادی (جسمانی) ساخته شده است.

وتازمانی که انسان دراین دنیا باقی بمانداین معلومات واطلاعات در حال زیاد شدن وانباشته شدن است مثلاً هر چیزی که شما با چشم می بینید ودرک می کنید ویا با گوش خود می شنوید وآنچه را که می خوانید همه وهمه معلومات متراکمی هستند که در نفس انسانی ذخیره می شود ویاد آوری واستخراج این معلومات وحضورآنها در پیشروی انسان در این عالم (دنیا) هنگام احتیاج ودرخواست انسان به انها است.

وآن چیزی که سبب یادآوری وبدست آوردن معلومات واستخراج آنها از حافظه می گردد به چند مورد بستگی دارد که شامل.

اولاً: اندازه وحجم معلومات ودادها، وتاثیراندازه معلومات واطلاعات برحافظه ویادآوری آن؛ روشن است از وقایعی که در آنها زندگی می کنیم مثلاً قدرت حافظه بچه وطفل از حفظ کردن بزرگترها خیلی بیشتر است، وحفظ کردن، چیزی جزء یادآوری وبیادآوردن معلومات نیست، وسبب قدرت زیاد یادآوری بچه ازیک فرد بالغ چیزی جزء خالی بودن تقریبی حافظه طفل از معلومات است.

وبدین معنی که تراکم معلومات در حافظه از ابتدا تحت سیطره است وبسادگی وآسانی به معلوماتی که ذخیره شده می تواند دسترسی پیدا کند وآنها را بیاد آورد وزود به نتیجه برسد بلعکس افراد بالغ که به دلیل تراکم زیاد معلومات وانباشته شدن حافظه از داده ها به سختی می توان برآنها تسلط وسیطره داشته باشد وبرای توضیح بیشتر این مسئله ودرک آن این را بگویم که اگر شما به دنبال یک شی در بین دها اشیاء دیگر بگردید خیلی ساده وآسان وسریع آنرا پیدا می کنید تا اینکه یک شی را در بین صدها شی دیگر بخواهید پیدا کنید ! یعنی زمان ودقت وسرعت پیداکردن یک شی دربین دها شیء دیگر سریعتراست از پیداکردن آن شی در بین صدها شی دیگراست.

دوماً: نوع وکیفیت داده ها واطلاعات: زیرا یک داده ساده مانند یک داده مرکب وپیچیده نیست، داده پیچیده ومرکب شایددر حافظه بصورت نامنظم وبی دقت انباشته وذخیره شود؛ وآن به دلیل عدم درک کافی وکلی وتام ازآن باشد، در نتیجه به یادآوردن وخارج کردن آن بصورت صحیح وکامل وباتمام جزئیات ولوازم آن کارساده ای نیست؛ وبادشواری وسختی همراه است وشاید حتی با درک کامل وبشکل منظم ودقیق نیز به حافظه سپرده شود ولی یادآوریش با دشواری وسختی می باشد؛ تا یک داده ساده زیرا و یادآوردن آن احتیاج به یادآوردن تمام جزئیات آن است.

سوماً: جسم یا جسد، وآن حجابی است که بریادآوری انسان تاثیرمی گذارد ومانند یک پرده ای که بروی معلومات کشیده شده عمل میکند واین جسم ضخیمتر می شود انهم با کسب ملائمات ومشغول شدن بیشتر به ان، وهرچه از جسم غافل شدیم ومنافیات را راها کنیم مانند ان است که پرده ای را ازروی معلومات کشیده باشیم وانسان بیاد می آورد؛ وهرچه انسان از تمرکز روی معلومات غفلت ورزد مانند یک پرده ای است که بروی معلومات کشیده می شود، ولکن هر چه انسان ازغفلت ها دوری کند باز یک حجابی باقی می ماندوآن حجاب دارای اثراست همانندغذا خوردن وآشامیدن برای رفع نیازهای جسمانی.

چهارم: نوروظلمت موجود درنفس انسان، هرچه نور زیاد شود قدرت تمرکز بروی قوه حافظه زیاد می شود وهمچنین هرچه نور کم وظلمت وتاریکی زیاد شود قدرت قوه حافظه وتمرکز آن کم می شود بدین دلیل یوشع پیامبر طاهر وپاک از وی چه انتظاری خواهیم داشت که خودرا متهم به قصور وکم کاری وتقصیر می نماید. (دیدی آنجا که بر سر سنگی منزل گرفته من آنجا ماهی را فراموش کردم وشیطان اورا از یادم برد*)*. وهمانا این تقصیر ظلمت وجود اوست.

بنجم: مغز همانند یک دستگاه انتقال به این دنیا عمل می کندهمچنین مغز دارای نقش بزرگی در مسئله یادآوری است جریان صحیح خون در مغز وهمچنین رسیدن غذای مناسب به آن باعث بالابردن کارایی آن می شود. وایجاد اختلال وبیماری درمغز تاثیر مستقیمی بر قوه یادآوری می گذارد. وفقدان کارایی حافظه چه کلی یا جزئی موقتی یا دائم رامنجرمی شود.

باید توجه شما را به نکته ای جلب نماییم وآن این است که داده ها واطلاعاتی نظیر شخصی که در گذر از مکانی می باشد وشنوایی وبینایی وی بعضی از مطالب را می شنود ویا می بیند ولی به آنها اهمیت نمی دهد وآنها را در حافظه ذخیره نمی کند واگرآنها را بیاد نیاورد به آنها فراموشی اطلاق نمی شود زیرا داده ای را به مغزنسپرده ایم.

واین امور که ذکر شده رابطه مستقیم با یادآوری بطور سلبی وایجابی دارد ولیکن بطورمعمول در شخصی معین و برای هر انسانی تاثیر چندان وبه یک مقدار نمی باشد:

وبطورمثال ممکن است دریک انسان چندین مورد جمع شود: مشغول بودن به جسم مادی که تاثیرآن بصورت سلبی بروی قدرت انسان برای بدست آوردن معلومات وداده ها است واز ملکوت که جای خود دارد که بعداً آنرا بیادآورد، وهمراه زیادشدن نوردر صفحه وجودانسان که تاثیری ایجابی بروی قدرت انسان برای بدست آوردن معلومات بصورت تفصیلی بر یادآوری اش می باشد همچنین میزان اشتغال فکری وجسمی ومادی وهمچنین میزان نورموجود در صفحه وجودانسان در معادله حافظه ویادآوری دخیل می باشد([[45]](#footnote-45)).

واین مسئله یادآوری وحافظه عبارت از یک معادله است که چندین متغیر دارد وپنج مورد ذکرشده فوق از مهمترین آنهاست وبسیار مشکل ویا شاید غیر ممکن باشد که بتوان نتیجه این معادله را بدست اوریم ان هم از خلال معرفت حقیقت یک یا دو متغیر ویانزدیک به ان، باید به ارزش کل هرمتغیر از ان پی برد تا معرفت ونتیجه نهایی آن را دریابیم اینکه نمی توانیم برفرد مومن پرهیزکار وصالح قضاوت کنیم به صرف اینکه او را بعنوان یک فرد مومن صالح می شناسیم درجه یادآوری وحافظه وی عالی است ویا اینکه بگویم یک شخص غیرمومن وصالح بدلیل غیرمومن بودنش درجه حافظه ویادآوریش ضعیف می باشد، زیرا ممکن است شخصی مثلاً غیرمومن باشد وارزش متغیر متعلق به نور دارای 5 درصد است ولی متغیرات دیگرش ارزش بالایی برای یادآوری داشته باشد وبدین ترتیب این انسان غیرمومن در معامله تذکر وحافظه ارزش بالایی را محقق می سازد واین شخصی صاحب قدرت بالایی در یادآوری ودارای حافظه ای خوبی خواهد بود هرچند این شخص غیرمومن باشد.

ودراین جاامر مهمی که باید به ان توجه کرد این است که هیچ مخلوقی نمی توان از این معادله با ارزش بصورت کامل وتام از درجه تذکر وحافظه بصورت 100% استفاده بکند. وبدان دلیل هیچ مخلوقی نمی تواندارزش تمام متغیرهای معادله را بصورت 100% تحقق بخشد.وبرای مثال: اگر متغیرنور شخصی برحسب فرض 100% تحقق پیدا کرد یعنی این مخلوق نورکامل شد وهیچ گونه تاریکی وظلمتی در آن دیده نمی شودواین محال است زیرا تنها نوری که در آن تاریکی وظلمت وجود ندارد همانا خداوند تبارک وتعالی می باشد ([[46]](#footnote-46)).

وبدین ترتیب برای ما مشخص می شود که هیچ مخلوق نمی تواند معادله حافظه را 100% تحقق بخشد و نمی توان قوه حافظه را تام وکامل بیان کرد ودر نتیجه نسیان وفراموشی وغفلتش صفر شود بدین معنی که هیچ مخلوقی فراموش نمی کند ویاغافل نمی شود ویاخداوند متعال مخلوق را با قوه حافظه 100% نمی آفریند وفراموشی وغفلتش را مساوی صفر قرار نداده است. این بدان معنی نیست که خداوند متعال قادرنیست وبه قدرت خداوند برنمی گردد.بلکه آفریدن چنین امری محال است ومعنای آن تعدد لاهوت مطلق است ولاهوت مطلق مختص به ذات حق تعالی وخداوند متعال است ولا غیر.

\*\* \*\*\* \*\*

*﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً \* فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَباً \* قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً \* قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قصصاً﴾*

(پس چون به محل برخورد دو [دريا] رسيدند ماهى خودشان را فراموش كردند وماهى در دريا راه خود را در پيش گرفت [ورفت] \* وهنگامى كه [از آنجا] گذشتند [موسى] به جوان خود گفت غذايمان را بياور كه راستى ما از اين سفر رنج بسيار ديديم \* گفت ديدى وقتى به سوى آن صخره پناه جستيم من ماهى را فراموش كردم وجز شيطان [كسى] آن را از ياد من نبرد تا به يادش باشم و به طور عجيبى راه خود را در دريا پيش گرفت \* گفت اين همان بود كه ما مى‏جستيم پس جستجوكنان رد پاى خود را گرفتند و برگشتند).

جا گذاشتن ماهی در نزدیک صخره آیه ونشانه ای بود از خداوند متعال که موسی را متوجه عبدالصالح نماید بدین معنی که به حضرت موسی بفهمانداز حد مطلوب گذشته است، وجاگذاشتن ماهی در اصل برای حضرت موسی آیه ونشانه ای نبود وحضرت موسی نمی دانست که جاگذاشتن ماهی علامتی برای نشان دادن عبد صالح است والا از یوشع آن ماهی را طلب نمی کرد تا آنرا بعنوان غذا بخورد, چه کسی می تواند تصور کند که حضرت موسی نشانه وآیه ای که او را به سرمقصد منزل می رساند را بخورد واو می دانست که این نشانه او را به عبدصالح می رساند وخصوصاً که او از طرف خدا مامور به رسیدن به عبدصالح وپیروی کردن از اوست واما گفته موسی می فرماید:

*﴿*قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً*﴾* (گفت اين همان بود كه ما مى‏ جستيم پس جستجوكنان رد پاى خود را گرفتند وبرگشتند) حضرت موسی وبه جایی که عبد صالح در کنارصخره یا سنگ که به وی علامت داده شده بود برگشت.

وامر دوم برای کسی که گوشی برای شنیدن دارد وقلبی برای فهمیدن داشته باشد توجه کند که خداوند سبحان با همه چیزسخن می گوید ولیکن مردم غافلند وبه نفس وهوای خود التفات کرده ومشغول ان شدند.

وخداوند نه تنها از طریق وحی به انبیائش وفرستادگانش گفتگو می کند بلکه حتی وحی، تنها راه وروشی نیست که خداوند با پیامبران گفتگو می کندویا از طریق الفاظ وکلماتی درگوش آنها نجو می کند ویا معانی که در قلب آنها الهام می کند ویا حرف می زند بلکه روشهای دیگری نیزهست که خداوند با تمام اشیاء وموجودات باآنها سخن می گوید (ما رأيت شيئاً إلا رأيت الله معه وقبله وبعده) (هیچ چیزی را ندیدم مگراینکه خداوند را همراه او وقبل او وبعد او دیدم), وحضرت موسی هنگامی که در یافت ماهی را در کنارصخره گم کرده اند با علم ودانایی پی به وجود نشانه ای از نشانه های خداوند برد درحالی که آنها خیلی خسته وگرسنه بودند *﴿قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَباً﴾*[موسى] به جوان خود گفت غذايمان را بياور كه راستى ما از اين سفر رنج بسيار ديديم*)* چرا مشیت خداوند رئوف ورحیم در اینجا اینگونه بود که آنها غذایشان را فراموش کنند؟؟! در اینجا بود که حضرت موسی دریافت که خداوند متعال چه چیزی را می خواست به او بیاموزد،وکلام خدا را در این ماجرا شنید وکلام پروردگاردر این واقعه «این است که غذای که تو بطلب آن آمدی (علم است) ووجود ان در جای است که طعام وغذای مادی (ماهی) را فراموش کرده ای (گفت اين همان بود كه ما مى ‏جستيم پس جستجوكنان رد پاى خود را گرفتند وبرگشتند*),* موسی دریافت شخصی که از کنارش در نزدیکی صخره گذشته همان عبدصالح است که به جستجوی او آمده تا از او علم بیاموزد. وهمانطوری که گم شدن ماهی نشانه ای ودلیل برطعام روح بود که عبدصالح آن را حمل می کرد زندگی ماهی ورفتن سریع وناگهان به درون دریا (سرباً) وهمچنین یک معجزه الهی (عجباً) بود هرانسانی را به تعجب وا می دارد زمانی که قدرت خداوند متعال رادر این آیه ودلیلی بر بودن عبد صالح میبیند، زیرا خداوند متعال ماهی را جایی که عبد صالح درآن قرار داشت زنده کرد تا بوسیله آن به عبد صالح (مجمع البحرین)اشاره کند شخصی که حضرت موسی به طلب آن بود تا از وی علم ومعرفت بیاموزد (متعلق به آخرت است) وان همان سرچشمه حیات واقعی وحقیقی است. زیرا که علم ومعرفت - متعلق به اخرت است - وان حیات حقیقی است: «وما خلق جن وانس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند» «لیعبدون عبادت» یا «لیعرفون معرفت» وعبادت همانگونه که اهل بیت فرمودند شناخت ومعرفت است اینکه خدا را بشناسند *﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾(*[[47]](#footnote-47)*).* این زندگانی چند روزه دنیا افسوس بازیچه ای بیش نیست وزندگانی وحیات اگر مردم بدانند به حقیقت دار (منزلگاه) آخرت است».

از حضرت ابی عبد الله فرموداند: «حضرت موسی بر بالای منبر که سه پله داشت بالارفت در این هین با خود گفت که خداوند شخصی را که از من اعلم ترباشد نیافریده؛ در این هنگام جبریئل آمدوگفت ای موسی تو مبتلا شدی پس بیا پایین زیرا در این زمین شخصی که از تو داناتر باشد وجود دارد پس در جستجوی او باش، پس بدنبال یوشع فرستاد وگفت غذایی برای ما تهیه کن زیرا که من گرفتارشدم... حضرت فرمود: «هنگامی که درحال رفتن بودند از کنارشخصی که دراز کشیده بود ودر کنارش یک عصاء نیز بود وبرویش یک رو انداز انداخته شده بود واگر ان را بروی اش می کشید پاهایش مشخص می شد واگر پاهایش را بپوشانید سر ورویش مشخص می شد (یعنی وی بلند قد بوده است)» حضرت فرمود: «حضرت موسی بلند شد که نماز بخواند و به یوشع گفت نگهداریش کن» امام صادق میفرماید: «سپس قطره ای از آسمان در ظرف افتادوماهی جان گرفت وسپس از ظرف یا سبدبه درون دریا جست سپس حضرت امام صادق فرمود: «وآن گفته یوشع است» *﴿فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً﴾* ماهى در دريا راه خود را در پيش گرفت [ورفت]، حضرت فرمودند:سپس پرنده ای بروی ساحل دریا پدیدارشد وبسوی دریا رفته ومنقارش رادر آب فرو نمود وگفت ای موسی تو چیزی از علم پروردگارت بجزء به اندازه چیزی که منقار من از آب دریا حمل کرده نبرده ای (از جمیع البحر = یعنی از دریای بی کران علم پروردگارت به اندازه حمل پشت منقارمن علم ودانش اندوخته ای نه بیشتر) امام صادق ادامه می دهد سپس بلند شد ورفت ویوشع بدنبال وی شدوزنبیل را یوشع فراموش کرد پس امام صادق فرمود: وقتی حضرت موسی متوجه شد که گفت*: ﴿آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نصباً﴾*[موسى] غذايمان را بياور كه راستى ما از اين سفر رنج بسيار ديديم*)* وازآنجا حضرت موسی برگشت وبدنبال نشانه های عبدصالح می گشت تا اورا پیدا کرد جایی که عبد صالح در از کشیده بود وحضرت موسی به وی گفت السلام علیک ودر جوابش عبد صالح گفت وعلیک السلام ای عالم بنی اسرائیل وبلند شد وعصایش را بدست گرفت حضرت موسی فرمودبه من امرشد که از تو تبعیت کنم وتو مرا به آنچه رشد پیدا کرده ای تعلیم دهید.

وسپس آنچه راکه در قرآن قید شد ه گفت *﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً\* تو را طاقت صبر با من نیست﴾*([[48]](#footnote-48)).

\*\* \*\*\* \*\*

*﴿فَوَجَدَا عَبْداً مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً \* قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً﴾*

بنده‏اى از بندگان ما را يافتند كه از جانب خود به او رحمتى عطا كرده و از نزد خود بدو دانشى آموخته بوديم \* موسى به او گفت آيا تو را به شرط اينكه از بينشى كه آموخته شده‏اى به من ياد دهى پيروى كنم.

حضرت موسی آمده بود تا از عبد صالح علم بیاموزد، آیا حضرت موسی از عبد صالح عالمتر بود؟!

باید توجه داشت که قانون الهی خداوند متعال این است که مقام بالاتر پاینتر از خود را رهبری می کند بدلیل اینکه علو مقام ودرجه بالا او را بوسیله علم بر پاینتر از خود مقتدر ومسلط میگرداند وبرافراد پایین دست مقدر میسازد و نمیتواند تصور کند که خداوند متعال شخص جاهل یا کسی که دارای علم کمتری است را بر فرد عالم وعارف به حقایق را مسلط گرداند. وگفتگوی جاری بین علم عبد صالح وعلم حضرت موسی در قرآن با آن محسوم شده وتاکید دارد که عبد صالح از حضرت موسی عالمتر وداناتر است بدین سبب که حضرت موسی از عبد صالح عذر خواهی کرد *﴿قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْراً﴾* (موسى گفت اگر از اين پس چيزى از تو پرسيدم ديگر با من همراهى مكن [و] از جانب من قطعا معذور خواهى بود*)* وسخت گیری وشدتی که که عبد صالح با موسی داشت دراین مثال بوضوح ذکر شده *﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً﴾.*

(گفت اگر مرا پيروى مى‏كنى پس از چيزى سؤال مكن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز كنم).

در این آیه بخوبی شدت وسخت گیری عبد صالح نمایان می شود. وهمچنین در این آیه وآیه های قبلی چگونگی تعامل وبرخورد عبد صالح با حضرت موسی نمایان می شود بدین دلیل که او از حضرت موسی عالمتر بوده وبه تعلیم او همت گماشته واو بارها بر حضرت موسی این جمله را تکرار میکرد که اگر بدنبال من آمدی صبر داشته باش وساکت بمان برآن چیزی که خواهی دید ویا می شنوی صبور باش وسوال نکن. این قبل از شروع سفرش با حضرت موسی بود وحضرت موسی نیز ازاین امر استقبال کرد وآن را پذیرفت. *﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾.* گفت ان شاء الله مرا شكيبا خواهى يافت و در هيچ كارى تو را نافرمانى نخواهم كرد.

ودر این آیه بوضوح مشخص شده که حضرت موسی مطیع عبد صالح بوده واوامرش را اطاعت میکرده زیرا از طرف خدا به ان ماموریت داشت تا عبد صالح راپیدا کند؛ در حقیقت این امر مانند امری است که خداوند به ملائکه وفرشتگان داده بود، تا به حضرت آدم سجده کنند واین دربیان حضرت موسی پدیدار است. *(*گفت ان شاء الله مرا شكيبا خواهى يافت و در هيچ كارى تو را نافرمانى نخواهم كرد*)*. وحقیقت امر این است که زمان وجود وامدن عبد صالح فرا نرسیده؛ ولیکن وقتی که برای تعلیم حضرت موسی به این عالم جسمانی نازل شد وبا حضرت موسی جمع شد او بر حضرت موسی حجت شد وحضرت موسی در برابر عبد صالح چیزی نمیتوانست بگوید واین جمله *﴿وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾.* وهیچ نافرمانی نمیکنم. یا هیچ امری رابدون اطاعتت نمی گذارم.

وافرادی که معترض این آیه شدن ومیگویند حضرت موسی در بعضی امور از عبد صالح داناتر است وعبد صالح در بعضی جهت ها از موسی اعلم تر یا دانا تر است. باید بدانند که علم ودانش از طرف خداوند متعال است. علم ودانش کهکشانها وآسمانها واحکام وعالم غیب از طرف خداوند است واین مقام انسان است که مشخص میکند درچه جایگاهی از علم ومعرفت قرار دارد وخدای متعال هرگز علمش را بر شخصی از بندگانش که مقامی پایین دارد را بر بنده ای که مقام والایی دارد یکسان نمیدهد وشخص پایین مقام از بالا مقام اعلمتر نمیشود واین بدان معنی نیست که خداوند قادر نباشد بلکه در حقیقت امر آنها یکی است .... بخشش ودادن علم ومقام بدان صورت نیست که موسی در بعضی اشیاء اعلم است ویاعبد صالح در بعضی دیگر این صحیح نیست شخص دانا واعلم در تمام امور اعلم است، ما درباره یک کتاب فیزیک یا شیمی حرف نمی زنیم بلکه درباره ملکوت آسمانها واحکام ودین خدا حرف میزنیم، دین خداوندی که پیامبران وفرستادگانش آن را آوردند ونسبت امور دین برای پیامبر وجانشین یکی است ومتفاوت ومتعدد نیست ، واگر درباره آسمانها وکهکشانها وملکوت دارای معلومات وعلم است به همان نسبت به در شرایع واحکام متدبر است واگر عبد صالح به امور غیبی وراههای آن از موسی اعلمتر است حتما در شریعت واحکام الهی نیز از حضرت موسی اعلمتر است. واگر حضرت موسی از عبد صالح در امور شریعت داناتر بود سپس او نیز در امور غیبی و راه های آسمانها (ملکوت) نیز اعلمتر می بود.

کما اینکه در این مورد مطلقا نمیتوان موسی را از عبد صالح داناتر واعلمتر دانست زیرا که قرآن این داستان سفر حضرت موسی را به وضوح بیان کرده که حضرت موسی آمده بود تا از عبد صالح علم بیاموزد همانطورکه ملائکه وفرستادگان از حضرت آدم آموختن پس نتیجه کل این است که عبد صالح از حضرت موسی بصورت مطلق اعلمتر است.

اما افرادی که در این داستان قرآنی را سیر کرده اند با شخصیت عبد صالح خیلی متاثر شدند وبر آنها عظیم نمایان شد که تصور بنده ای که قرآن هویت واسم او را فاش نکرده واو را از موسی که یک پیامبر اولاالعزم است اعلم معرفی کرده، کما اینکه اگر می دانستن این عبد صالح بنده ی بود که برای تعلیم حضرت موسی به این جهان جسمانی پا گذاشت که موقع امدنش هنوز فرا نرسیده بود، بلکه انان را در نقص واضح وکوچک شمردن مقام عبد صالح در قران به صورت اشکار ونمایان در حالی که او را از موسی اعلم معرفی کرده است، دربعضی از روایات او را به خضر معرفی کرده اند بدون اینکه متوجه شوند خضر (سبز) یک صفت است نه یک اسم وممکن است این صفت بر چندین شخصیت الهی اتلاق شود به اعتبار اینکه آنها  سرزمینهای پشت سرشان را از دین الهی سرسبز می کنند. زیرا آنها دین را بست ونشر میدهند ورنگ سبز اشاره به دین دارد (خضردر زبان عربی یعنی سبز).

\*\* \*\*\* \*\*

*﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً \* قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً \* وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً \* قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً \* قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً﴾*

موسى به او گفت آيا تو را به شرط اينكه از بينشى كه آموخته شده‏اى به من ياد دهى پيروى كنم\*گفت تو هرگز نمى‏توانى همپاى من صبر كنى \* وچگونه مى‏توانى بر چيزى كه به شناخت آن احاطه ندارى صبر كنى \* گفت ان شاء الله مرا شكيبا خواهى يافت ودر هيچ كارى تو را نافرمانى نخواهم كرد \* گفت اگر مرا پيروى مى‏كنى پس از چيزى سؤال مكن تا [خود] از ذکر آن با تو سخن آغاز نمایم.

حضرت موسی در ابتدای سفرش هدف را مشخص وعلت تبعیت از عبد صالح را که همان تعلیم علم ومعرفت الهی است را تبین کرد. *(*موسى به او گفت آيا تو را به شرط اينكه از بينشى كه آموخته شده‏اى به من ياد دهى پيروى كنم*)*, وهنگامی که عبد صالح با حضرت موسی حرکت کرد اعمالی را انجام داد که باید حضرت موسی از آنها علمی یاد گیرد ولیکن می بینیم این کارهایی که انجام شد که عبارتند از عمل اول: نجاری. عمل دوم ق تل. عمل سوم: ساختن دیوار اعمال وکارهایی بودند ابتدایی وساده پس چه چیزی را میخواست به حضرت موسی بفهماند، یا تعلیم دهد ؟ آیا معقول است عبد صالح این اعمال را میخواست به حضرت موسی یاد دهد ویا میخواهد به حضرت موسی بفهماند که بعضی از امور غیبی راتو نمیدانی ؟ وآیا شما این رادرحق موسی ابن عمران که یکی از پیامبران اولی العزم است منصف میدانید؟ وآیا حضرت موسی از عالم غیب که همانا خداوند متعال است بی خبر است وایا خداوند سبحان پیامبرانش را از بعضی از امور مطلع میکند ؟؟

سپس اینکه حضرت موسی به طلب علم آمده وبه عبد صالح گفت که من از تو تبعیت میکنم تا از توعلم ودانش بیاموزم وعبد صالح او را به صبر دعوت میکند وبا این تفاصیل حضرت موسی قبول میکند وقول میدهد که در این صابر باشد، ولیکن مشیت وخواست خداوند قاهر است وحضرت موسی نمی تواند قولش را عملی سازد، وطوری نمایان می شود که گویی موسی مقهور گفته عبد صالح است که گفت: *(توانی وتحمل صبر با من را نداری)* و حضرت موسی گفت: من صبر میکنم وعبد صالح به او میگفت تونمی توانی صبر کنی وگفته عبد صالح تحقق پیدا کرد وآن کسی که ان را تحقق کرد حضرت موسی که به آن تعهد کرده بود، همانا امتحان اودر صبر بود واین امر در تعلیم حضرت موسی امری مهم بود([[49]](#footnote-49)) وحضرت موسی با ید کسانی که علمشان از او کمتر است را تحمل کند وصبر بر انها صبر نماید به دلیل اعتراضات مستمر انها، او حال خود در این موقف از افرادی بود که اعتراض می کنند وصبر نمی نمایند وخود این موضوع را لمس کرده بود که چقدر عبد صالح بر گفته وکردار او صبر کرده است وچقدر نفس وی محتاج این صبر وبردباری از عبد صالح بوده تا به حقیقت برسد.

\*\* \*\*\* \*\*

\* عبد صالح چه چیزی را می خواست به حضرت موسی بیاموزد ؟

\* وحضرت موسی از عبد صالح چه چیزی آموخت ؟

بعد ازدیدار عبد صالح با حضرت موسی منیت ونفس (انا) مقایسه گرش که در درون انسان نهفته است برای موسی آشکار شد زیراکه عبد صالح فرستاده خداوند بسوی حضرت موسی بود وبر موسی واجب بود که اعتراض نکند - زیرا اعتراضش- اعتراض به خداوند محسوب می شد. ودرپایان این حقیقت برای حضرت موسی روشن شد که تو ای موسی به خداوند اعتراضی کردی وبااین اعتراضات با خداوند روبرو شدی *(*این اعمال را به امر خود انجام نداده ام)الان (انا = من) منیت نفس درونت برایت آشکار شد؟ وهمانا عبد صالح این را میگوید "من سنگی بیش نیستم که خداوند بوسیله من تورا آزمود (امتحان کرد) پس اعتراض توبرکسی است که تو را آزموده. وبه همین دلیل حضرت موسی در هربا که امتحان شکستن نفس خود بیشتر می شد وسبب آمدن وتعهد به صبرش*،* وپیروزیش را همراه عبد صالح میدانست ولی باهمه این اوصاف خود را در هر مرحله بازنده می یافت. *(*[موسى] گفت به سبب آنچه فراموش كردم مرا مؤاخذه مكن ودر كارم بر من سخت مگير*).*

این را در مرحله اول گفت واما در مرحله دوم شکست حضرت موسی بزرگتر واعتراف به تقصیر واضحتر بود:

*(*موسى] گفت اگر از اين پس چيزى از تو پرسيدم ديگر با من همراهى مكن [و] از جانب من قطعا معذور خواهى بود*)*، ودر قسمت سوم وآخری موسی را ساکت ساخت وچیزی نمی گفت وحرفی نمی زد بلکه فقط درحال شنیدن بود.

پس موسی ازاین دیدار به مرادش رسید وازعلم عبد صالح متنفع شد.

*(*موسى به جوانمدد [همراه] خود گفت دست بردار نيستم تا به محل برخورد دو دريا برسم هر چند سالها[ى سال عمرم] سير كنم*)*. ودر این دیدارعبد صالح می خواست به حضرت موسی بگوید که جنگ بانفس هیچ وقت پایانی ندارد بلکه دارای مراتبی است. همانطور که نعمتهای خداوند قابل شمارش نیست وهمچنین مراتب ومقامهایی که انسان میتواند کسب کند رانیز نمی توان شمارش کرد. ودر نهایت عبدصالح حضرت موسی رانصیحت کرد ومراتب توحید را درجه بندی کرده وبرایش بیان نمود.

در اولی (من) ودر دومی (ما) ودرسومی (او) وبا اینکه به امر خداوند بود ولیکن بطور متوالی اشاره به کفرمی نمود مانند (من ونه او) ودر مرتبه شرک (ما) (من و او) ومرتبه توحید (فقط او یا "هو").

*﴿... أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ* ([[50]](#footnote-50)) *... وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَكُفْراً \* فَأَرَدْنَا* ([[51]](#footnote-51)) *... وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ* ([[52]](#footnote-52)) ... *وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾.*

*(*اما كشتى از آن بينوايانى بود كه در دريا كار مى‏كردند خواستم ... اما نوجوان پدر و مادرش [هر دو] مؤمن بودند پس ترسيديم [مبادا] آن دو را به طغيان و كفر بكشد \* پس خواستيم... \* واما ديوار از آن دو پسر [بچه] يتيم در آن شهر بود وزير آن گنجى متعلق به آن دو بود وپدرشان [مردى] نيكوكار بود پس پروردگار تو خواست ...اين [كارها] را من خودسرانه انجام...*)*.

\*\* \*\*\* \*\*

*﴿فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً \* قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْراً﴾.*

پس رفتند تا به اهل قريه‏اى رسيدند از مردم آنجا خوراكى خواستند و[لى آنها] از مهمان نمودن آنها خوددارى كردند پس در آنجا ديوارى يافتند كه مى‏خواست فرو ريزد و[بنده ما] آن را استوار كرد [موسى] گفت اگر مى‏خواستى [مى‏توانستى] براى آن مزدى بگيرى \* گفت اين [بار ديگر وقت] جدايى ميان من وتوست به زودى تو را از تاويل آنچه كه نتوانستى بر آن صبر كنى آگاه خواهم ساخت.

اگر گفته حضرت *(*موسى گفت اگر از اين پس چيزى از تو پرسيدم ديگر با من همراهى مكن [و] از جانب من قطعا معذور خواهى بود*)* نبود عبد صالح کماکان مسیر را باحضرت موسی ادامه میداد واگر موسی اعتراض میکرد عبد صالح فقط به او یادآوری می داد. همانطور که در مرحله های اول ودوم انجام داده بود.

ودر پایان عبد صالحی که ازان عالم نبوده وغذایی نیزنمی خورد ([[53]](#footnote-53)) مجبور به ترک موسی ویوشعی که گرسنگی تاب وتوتنشان را گرفته بود کرد تا آنها استراحت کرده وگرسنگی خود را برطرف کنند. ونیز آنان در ابتدای سفرخود با عبد صالح خسته وگرسنه بودند.

*(*وهنگامى كه [از آنجا] گذشتند [موسى] به جوان خود گفت غذايمان را بياور كه راستى ما از اين سفر رنج بسيار ديديم \* گفت ديدى وقتى به سوى آن صخره پناه جستيم من ماهى را فراموش كردم وجز شيطان [كسى] آن را از ياد من نبرد تا به يادش باشم وبه طور عجيبى راه خود را در دريا پيش گرفت)*.*

زیرا غذایشان بدریا رفت واز آن چیزی نخورده وسفر خودرا بدون غذا وآذوقه شروع کرده بودند، وهمچنین عبد صالح نیزغذا نمی خورد ًوبهمین دلیل در برابر حضرت موسی چیزی جز گرسنگی نبود ودرگرسنگی خیر فراونی نهفته است.

قال امام الصادق : (إن البطن ليطغى من الملة، وأقرب ما يكون العبد من الله تعالى إذا خف بطنه، وأبغض ما يكون العبد من الله تعالى إذا امتلأ بطنه) ([[54]](#footnote-54)).

حضرت امام صادق میفرمایند: بدرستی که هرگاه شکم پرشد انسان طغیان میکند، وهرگاه بنده ای ازشکم خود گذشت به خداوند نزدیک میشود، وهرگاه بنده ای که شکم خودرا پرکرد خشم خدارافراهم ساخته.

وقال امام الصادق : (أقـرب ما يكون العبـد إلى الله إذا ما خـف بطنه)([[55]](#footnote-55)).

ونیزحضرت امام صادق می فرماید: نزدیکترین جایی که بنده میتواند به خدا نزدیک شود وقتی است که ازشکم خود بکاهد ویا بگذرد.

ودراین سفر توشه راه حضرت موسی ویوشع تنها گرسنگی بودکه درآن حکمت الهی نهفته است. ودر پایان سفر ومرحله سوم وآخر حضرت موسی ویوشع چیزی جز طلب غذا از اهل روستا جهت استمرار وادامه سفر با عالم (دانشمند) نکردند تا برای تحرک قوی شوند. (زیرا گرسنگی رمقی برای آنان باقی نگذاشته بود).

*﴿فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا﴾* (وقتی به ان روستا رسیدند از انها طلب غذا کردند ولی ان مردمانها را پذیرای نکردند).

وحتی موسی درمقابل گرسنگی که توانش راگرفته بود نتوانست ساکت بماند وهنگامی که عبد صالح دیوار را می ساخت دوباره طلب غذا نمود وگفت: در مقابل اینکار برای من ویوشع غذایی طلب کن. *﴿*قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً﴾.

ودر این هنگام در مقابل آن عالم (عبد صالح) چاره ای جز ترک موسی ویوشع در برابرش نبود زیرا آنها از شدت گرسنگی وخستگی بستوه آمده بودند. در باره گفته موسی به یوشع یوشع *﴿*آتِنا غَداءَنا*﴾* یعنی ناهار ما را بیاور... وگفته *﴿رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾*، یعنی پروردگار مرا هرچه که بسویم از خیربفرستی بازنیازمند( فقیر) توهستم ... ودر این باب از حضرت ابی عبد الله روایت شده که فرموده اند: (انما عنی الطعام).

یعنی معنی آن حضرت موسی طعام وغذا طلب کرده بود وهمچنین ابی عبد الله فرموده اند: (ان موسی لذوجوعات) ([[56]](#footnote-56)) یعنی حضرت موسی زیاد گرسنه می شد. (بعلت فعالیت فراوان زیاد گرسنه می شد).

\*\* \*\*\* \*\*

عبد صالح كيست ؟

وچرا او به غیر از کسی دیگر برای دیدارحضرت موسی انتخاب شد ؟

همانطور که در مقدمه ذکر شد مجمع البحرین (محل تلاقی دو دریا) همان عبـد صالح است. ودو دریا یعنی حضرت علی وحضرت فاطمه  می باشند ودر نهایت ودر نتیجه عبد صالح یکی از ائمه یا مهدیین  میباشد. وباید این شخصیت را شناخت وبدانیم که اوکیست ؟ وچرا اکیدا این شخصیت با موسی ملاقات کند ؟ انتخاب عبد صالح برای این ماموریت دارای سبب خاصی است ودرحقیقت عبد صالح همان قائم آل محمد است. وسبب دیدار حضرت موسی خصوصا با عبد صالح در این است که موسی از خداوند متعال در خواست مقام عبد صالح را کرده بود، وهم او نیز خواسته بود که او را قائم آل محمد گرداند، ولی الآن حضرت موسی بعد ازملاقات ولمس کردن شکستهای پی در پی اش دریافت که اونمی تواند قائم آل محمد شود. واین جواب خـداوند به درخواست حضرت موسی بطور عملی بود که این دیدار با صاحب مقام شخصی را که درخواست کرده بود، ولمس کند عجز وناتوانی وقصورش نسبت به این مقام (قائم آل محمد) وان رابه عینه ببیند.

از سالم الاشل نقل است که گفت: از حضرت ابا جعفرمحمد ابن علی الباقر : شنیدم که می فرمود: (نظر موسى بن عمران في السفر الأول إلى ما يُعطى قائم آل محمد من التمكين والفضل، فقال موسى: رب اجعلني قائم آل محمد. فقيل له: إن ذاك من ذرية أحمد. ثم نظر في السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله فقيل له مثل ذلك، ثم نظر في السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، فقيل له مثله) ([[57]](#footnote-57)).

امام محمد باقر میفرمایند: در سفر اول حضرت موسی ابن عمران از فضل وتمکینی که به قائم آل محمد داده میشود را دید. پس موسی گفت: پروردگارا مرا قائم آل محمد بگردان. پس به وی گفته شد: آن از نسل احمد است. سپس در سفر دوم نظر کرد ودر آن مانند قبلی یافت وسپس مانند جواب قبلی داده شد ودر سفر سوم مانند سفر اول ودوم دید ومانند قبل گفته خود را تکرار کرد ودر جواب همـان جمله های قبلی راشنید.

واین ملاقات با قائم آل محمد فواید زیادی برا ی حضرت موسی در برداشت زیرا همانا قائم آل محمد است که نتیجه علم ومعرفت وتوحید حاصل ازاجتماع دو دریا (اجتماع بحرین) یعنی حضرت علی وفاطمه زهرا  ویا همان 27حرف علم رامنتشر کرده ودرتمام جهان آنرا میگستراند. وباینکه هرکدام از این آئمه ومهدیین علیهم اسلام از فـرزندان حضرت علی وفاطمه زهرا  هستند ممکن است به این اسم (مجمع البحرین) خوانده شوند ولیکن قائم آل محمد  به این اسم مخصوصا نامگذاری شده زیرا اوست که علم توحیــد ومعرفت الهی حاصل شــــده از اجتماع دو دری (بحرین یعنی علی وفاطمه ) را در بين مردم منتشر ميكند.

از حضرت ابی عبد الله روایت شده که فرموده اند: علم 27حرف می باشد وآنچه که پیامبران آنرا آورنده بیش از2 حرف نیست واگر قائم ما قیام کرد2 حرف علم را دربین مردم منتشر میکند وبه آن دوحرف اضافه کرده ودرمجموع 27حرف علم رامنتشر میسازد) ([[58]](#footnote-58)).

ودرقضیه حضرت موسی که بدان مامور شد تا عبد صالح را ببیند یک قضیه معرفتی وعلمی بوده ودر نتیجه آن بهترین دیدار موسی با شخصی بوده که علـم توحید را در بین مردم منتشر خواهد کرد وآنرا در سراسر جهان گسترش خواهد داد. علم توحید ومعرفت نتیجه اجتماع دو دریای علم ودریای معرفت یعنی اجتماع حضرت علی وحضرت فاطمه زهرا  است همانطورکه درباره آنان روایات زیادی وجود دارد.

در کتاب تفسیر قمی ج2ص38 آمده (...... هنگامی که پیامبر قریش را از اصحاب کهف باخبر نمود به وی گفتند: ما را از دانشمند وعالمی که از طرف خدا امر شده بود تا موسی از آن پیروی کند باخبر ساز ساز وداستانش را بر ایمان بازگو کن ودر باره گفته حق تعالی فرموده اند: *﴿وَإِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً﴾.*

حضرت پیامبر فرمود سبب دیدار وملاقات این بود که هنگام نزول الواح بر حضرت موسی وتکلم با خداوند متعال همانطور که فرموده: *﴿وَكَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَي‏ءٍ موعظة وتفصيلًا لكلّ شي‏ءٍ﴾* (در لوح از همه چیز برایش موعظه وتفاصیلی را بیان نمودیم*)* حضرت موسی بسوی بنی اسرائیل بازگشت وبربالای منبرشد وبه آنها خبر داد که تورات را خداوند نازل کرده وبا او سخن گفته دراین هنگام موسی با خود گفت: خداوند خلقی را ازمن داناتر واعلمتر نیافریده ‘پس خداوند متعال به جبرئیل خطاب کرد موسی را دریاب که در ورطه هلاکت قرار گرفته وبه او بگو مردی در ملتقی بحرین (محل التقای دودریا) در کنار صخره ای وجود دارد که از تو داناتر واعلمتر است. پس بسویش بشتاب واز علم ودانش او بیاموز. دراین هنگام جبرائیل نازل شد واو را باخبر ساخت پس موسی نفس خویش را خوار وتحقیر کرد ودریافت که خطا کرده وترس بروی مستولی گشت وبه وصی وجانشین خود یوشع ابن نون فرمود: ای یوشع خداوند تبارک وتعالی بمن امر کرده که شخصی را در ملتقی بحرین (محل تلاقی واتصال دو دریا) بیابم وازوی علم بیاموزم.

در آن هنگام یوشع ماهی نمک اندود شده ای را به همراه آورد واز آنجا خارج شدند وبه مکانی رسیدن که درآن مردی را که بر روی زمین خوابیده بود دیدند.

ولی اورا نشناختن...وغذایشان (ماهی) را آنجا فراموش کردند وآن آب ‘آب حیات بود پس ماهی زنده شد وحیات گرفت وبدرون رودخانه رفت وپس از گذشت اندک زمانی موسی ویوشع باهم بودند تا موقع غروب فرارسید سپس موسی به وصیش یوشع گفت: *﴿آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً﴾.*

یعنی غذایمان رابیاور زیرا این سفر ما راخسته وگرسنه کرده است. دراین هنگام وصی موسی ماجرای ماهی را بیاد آورد وگفت: من ماهی را روی صخره فراموش کرده ام. حضرت موسی گفت: آن مردی که روی صخره بود همان مردی است که ما بدنبال او میگردیم. سپس موسی ویوشع برگشتن: *﴿عَلى آثارِهِما قَصَصاً﴾* درآن هنگام آن شخص را در حال نماز خواندن دیدن پس موسی درکنارش نشست تا نماز را بپایان رسانید.

واز اسحاق ابن عمار, از ابی عبد الله نقل کرده که فرموده اند: (إنما مثل علي ومثلنا من بعده من هذه الأمة كمثل موسى والعالم، حين لقيه واستنطقه وسأله الصحبة، فكان من أمرهما ما اقتصه الله لنبيه  في كتابه، وذلك أن الله قال لموسى:

*﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالاتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾*، ثم قال: *﴿وَكَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شي‏ءٍ موعظة وَ تفصيلًا لكل شيْ‏ءٍ﴾*).

از ابی عبد الله مثال علی ومثل ما بعد از او در این امت مانند موسی وعبد صالح است، وقتی که او را ملاقات کرد با او سخن گفت واز وی طلب ودر خواست همراهی شد، واز امر انها خداوند برای نبی خود در کتابش گفته است، وان خداوند به موسی فرمود (من تورا به رسالت وهمکلامی از بین مردم اختیار کردم پس انچه به تو رسیده را بگیر واز شاکرین باشد) سپس فرمود: (در لوح از همه چیز برایش موعظه وتفاصیلی را بیان نمودیم).

وعلمی که عبد صالح یا همان عالم داشت برای موسی در الواح نوشته نشده بود وحضرت موسی می پنداشت که تمام علم اشیاء وتمام علوم را که بدانها نیاز دارد در الواح برای وی نگاشته شده همانطوریکه بعضی ها گمان میکنند که آنان فقیه وعالمند وادعای بزرگی وفقاهت وعالمی دارند. وآنها تمام علوم وفقه دردین راکه این امت بدان نیازدارد را دارا هستند وآنچیزی که از رسول خدا  یادگرفته یا صحبت کرده را حفظ میکنند ولی تمام علم وعلوم رسول الله را یاد نگرفته اند ونه بدان معرفت یافتند آنان مقداری از حلال وحرام واحکام جهت جواب دادن به سوال کننده رایاد گرفته اندودرآنان هیچگونه اثری از علم پیامبر  نیست وخجالت میکشنداز اینکه مردم آنان را جاهل ونادان بشمارندوکراهت دارند ازاینکه مبادا ازآنها سوالی شود ونتوانند جواب دهند زیرا مردم علم را از معدن علم طلب میکنند پس بدین دلیل رای وقیاس ومقایسه را در دین خدا انجام دادند ومیدهند واثر وآثار دین ناب محمدی را ترک گفته وآنرا به بدعتها نزدیک کردند. وهمانطور که حضرت پیامبر  فرمودند هربدعتی گمراهی است

قال رسول الله : (كل بدعة ضلالة).

واگر از آنان درباره دین خدا سوال شود جوابی ندارند که بدهند زیرا اثری از علم رسول خدا وعلمش را ندارند - ومنظور از اثر یعنی رابطه ای با رسول خدا ندارند - تا ازاو جواب گیرند ویا سوالاتشان را به وی منتقل کرده ویا به خدا ورسول خدا وبه اولی الامراز آنان بدهند. از علم ودانش انها استباط میکنند (علم آل محمد) وآن مانعی که باعث شده از ما علم ودانش نیاموزند تنها فقط کینه وحسدی است که نسبت به ما داشته اند.

بخدا سوگند که حضرت موسی نسبت به عالم (عبد صالح) حسد نورزید. حضرت موسی پیامبری از انبیاء خدا بود که به وی وحی می شد. زمانی که عبد صالح را پیدا واز اوسوال کرد با علم عبد صالح اورا شناخت ونسبت به او حسدی نداشت آنطوری که این امت نسبت به ما اهل بیت حسد ورزید. بخاطر علمی که پیامبـر  به ما آموخت وآنچه ازوی به ما ارث رسید به آن حسد میخورند. وبه علم ودانش ماراغب نشدن مانند شور ورغبت حضرت موسی به عالم (عبد صالح) ودرخواست دیدار ومصاحبت باوی بکنند، تا از او آموزش ببینند ورشد نماید. وهنگامی که حضرت موسی سوالات خود را مطرح میکرد‘عبد صالح میدانست که حضرت موسی نمی تواند با او همراه شود ونه علمش را درک کند وحتی می تواند با او صبر کند ودرآن هنگام عبد صالح گفت:

*﴿*وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً*﴾* گفت: چگونه درباره چیزی که از آن خبر نداری میتوانی صبر کنی ودر این هنگام حضرت موسی نسبت به عبد صالح خاضع شد واز در ترحم وملاطفت برخویشتن درآمد تاوی باردگر بپذیردوگفت: *﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِـراً وَلا أَعْصِي لَكَ أَمْـراً﴾*.

حضرت موسی به عبد صالح گفت: انشاالله مرا بر دیدن مسائل صبور وبردبار خواهی یافت واز این پس هیچ امری از تو را مخالفت نخواهم کرد.

وعالم (عبد صالح) میدانست که موسی نمی تواند بر علم او صبر کند. (یعنی علم عبد صالح را نمی تواند درک کند).

ای اسحاق ابن عمار بخدا سوگند همینطور حال وروز این افراد وفقهایشان امروزاینچنین است. تحمل علم ما را ندارند وآنرا قبول ودرک نمی کنند وآنرا نمی خواهند واز آن استفاده نمی کنند وبرآن نیز صبر ندارند ‘همانطـوری که موسی بر علم عبد صالح هنگام همراه شدن با او دید آنچه را که دیداز علمش ودرنزد موسی آن علم مکروه وناشایسته جلوه کرد ودرنزد خداوند رضایت وحق بود وهمینطور علم ما اهل بیت نزد افراد نادان مکروه وناشایسته است ولی در نزد خـداوند متعال حق مطلق است ([[59]](#footnote-59)).

عن أبي عبد الله قال: (إن موسى صعد المنبر وكان منبره ثلاث مراق فحدث نفسه أن الله لم يخلق خلقاً أعلم منه، فأتاه جبرئيل فقال له: إنك قد ابتليت فانزل فإن في الأرض من هو أعلم منك فاطلبه، فأرسل إلى يوشع أني قد ابتليت فاصنع لنا زادا وانطلق بنا) ([[60]](#footnote-60)).

ازحضرت ابی عبد الله روایت است که میفرماید: حضرت موسی بر بالای منبر رفت ومنبر او سه پله داشت درهنگام بالا رفتن با خود گفت خداوند فردی اعلمتر از من خلق نکرده جبرائیل آمدوبه موسی گفت: ای موسی مبتلا شدی پس از منبر پایین بیا زیرا در این دنیا از تو اعلمتر وداناتر وجود دارد پس درپیدا کردن آن کوشا باش واو را دریاب. دراین هنگام بدنبال یوشع فرستاد وبه اوگفت من مبتلاشدم (من درحیطه آزمایش واقع شدم) پس غذای تهیه کن ومحیای رفتن شو...).

از توضیح روایات قضیه حضرت موسی این چنین برمی آید قضیه وی معرفتی علمی بوده وآنچه از خواندن روایات برمی آیداین است که موسی این چنین پنداشت که او عالم است ودرهنگام دیدار با عبد صالح جواب خود را دریافت کرد.

وهمینطور او می خواست باعلم ومعرفت به جنگ نفس خود برود و منیت (انا) را در درونش بکشد وخصوصا بعد از این که حضرت موسی با نفسش جهاد کرد وخداوند باوی گفتگو کرد در این امتحان پیروز شد وخود را حتی از یک سگ خوره گرفته (جذام) کمتر دید. ونه آنچه مانند بعضیها حقایق را انکار میکنند که او در کمین نفس خویش گیر افتاد که او فقط در احکام وشریعت اعلمتر وداناتر است !خیراینطور نیست ؟

در روایت اخیر بیان شد که مسئله فقط ارتقاءوتکامل بوده ولا غیر (ان موسی صعد المنبر وکان منبره ثلاث مراق حضرت موسی بر بالای منبر رفت ومنبر او سه پله داشت درهنگام بالا رفتن).

\*\* \*\*\* \*\*

موسی پیامبری از پیامبران اولی العزم بود وبا این وجود شکست می خورد ؟!!

وقتی که حضرت موسی عبد صالح را دید فکر میکرد که با نفس خود جنگیده ومنیت (انا) را در درونش کشته است ومطلوب دراین بود که او هنگام همراه شدن با عبد صالح صبر را پیشه ی خود کند وبا نفس خود بجنگد وبه عبد صالح نمی گفت تا اینکار را بکند یا نکند. وهنگام مواجه شدن باشخصی که دارای مقام والاتری باشد با این گفته ها به وضوح کامل منیت (انا) خود را نمایان كرد. ودرمقابل کسی که او ماموربه تبعیت وپیروی واطاعت از اوامرش بود.

وحقیقت امر روبرو شدن حضرت موسی روبرو شدن با خداوند متعال است. او درتمام مراحل سفر در مقابل عبد صالح می گفت: (من) یعنی من درمقابل خداوند متعال هستم واین همان امتحان درتوحید بود. (یعنی گفته وکردار عبد صالح همه به فرمان خداوند صورت میگرفت واعتراض به مجری اوامرش اعتراض به خداوند تلقی میشود) عده زیادی که بسوی خداوند میروند وحرکت میکنند درآن (امتحان توحید) مردود وشکست می خوردند.

شاید آنان با گفتن (من) در مقابل خلیفه الله (یا خلیفه خدا) اهانت میکنند ویا هنگامی که دربرابر.

گفته های خلفاء خدا اعتراض کرده ونظر میدهند (در این هنگام است که (منیت خود را) یا (من) در برابرخداوند متعال قرار میدهند) وبا این عمل اكثر سيركننده در راه خدا دراين امتحان شکست می خورند بدون آنکه متوجه آن شده باشند. شايد در كلام خود مقابل خليفه خدا يا به هنكام دادن نظر به خليفه خدا متوجه نباشند - كه همان حقيقت وواقعيت منيت انسان است در مقابل خداونداست - وانها امده اند تا با ان امتحان شوند بدون انكه متوجه ان شوند.

حضرت موسی در برابر عبد صالح شکست خورد ولیکن در امتحان الهی شکست نخورد بلکه یک پیروزی بزرگ را تحقق بخشید ولیکن هنگامی که بیشتر از توان وطاقت خود را درخواست کرد درآن امتحان شکست خورد.

عبد صالح به حضرت موسی می گفت که تو همراه من شو وخواهی دانست که من بر تو حجت هستم زیرا خداوند امر به اطاعت من نموده. ولیکن آنطورکه خداوند امرفرموده نخواهی بودوحتی همانطور که تعهدکردی نیز نخواهی بودبلکه منیت یا (من) وجودت را ازدرون اعماقت آشکار خواهی کرد. با اینکه من برتوحجتم وباتعهدی که دادی نیزمنیت خودت را نشان خواهی داد ولیکن گفته عبد صالح به این صورت بیان شد. *﴿إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً﴾*.

زیرا جنگ بانفس ومنیت (انا) دارای مراتب ودرجاتی است واگرشخصی دریک مرتبه یادرجه ای با آن جنگید وپیروز شد دلیل بر آن نیست که در درجه بالاتری از امتحان برای شخصی که از او مقامش بیشتر است در آن پیروز شود. وشاید تحمل وتوان امتحان در درجه بالاتر را نداشته باشد ودر آن شکست بخورد.

*﴿قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً﴾*.

عبـد صالح نسبت به حضرت مـوسی خیلی سختگیر وشدید وقاطع بود وهر مخالفتی که از جانب موسی صورت می گرفت را درتمام رخدادهای که دربین آنها بوقوع پیوست آنرا محاسبه میکرد زیرا تعهدی که داده بودرا نقض کرد.

ودر تمام این احوال عبد صالح حضرت موسی را به این حقیقت آگاه ساخت که اواعلمتر است وموسی مامور به تبعیت کردن ازوی بوده تا از علمش بیاموزد وبدین ترتیب حضرت موسی به جهل خودآگاه شود وهلاک نگردد.

وبا تمام این تفاصیل حضرت موسی نتوانست صبر کند ومرتب اعتراض میکرد وعبد صالح در هر مرحله بدو می گفت: (ای موسی خلاء ونقصي داری پس توجه کن).

(عبد صالح به موسی گفت تو نمی توانی با من صبر داشته باشی .. واین کلمات در سه ایه بعد عبد صالح به موسی می گوید). تا به اینجا می رسد که به او می گوید *﴿...قال هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْراً﴾*([[61]](#footnote-61)) یعنی (...گفت این جدايی بین من وتو است تا انچه تحمل وصبرش ان را نداشتی برایت باز گو کنم..) ودر اخر عبد صالح فرمود. *﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْراً﴾*([[62]](#footnote-62)) (...انچه انجام دادم از طرف من نبود، اینها تفسیری است که تحمل وصبرش را نداشتی) آیا متوجه این موضوع شده اید که عبد صالح در هر مرحله که با حضرت موسی کفتگو میکرد.

این جمله راتکرارکرده ومی گفت: (تو بامن نمی توانی صبرکنی) *﴿قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صبراً﴾*.

وحقیقتی که عبد صالح می خواست ان را به موسی برساند این است که مراتب ودرجاتي بالاتر ووالا وبهتر از آن چیزی که موسی به آن رسیده وجود دارد وانچه مخلوقی به معرفتی رسید یا فهمید یا شناخت وآن کمال معینی رادرک کرد بدان معنی نیست که به کل کمال رسیده یا کل کمال همان است که اودیده یا رسیده.

برای روشن شدن مطلب مثال زیر را ذکر میکنم: پرنده ای رادر نظر بگیرد که بیشترین ارتفاعی که میتواند درآن پرواز کند وبه اوج برسد 100متراست وپرنده دیگری بیشترین اوج پروازش 200 متراست وپرنده ای وجود دارد که بیشترین ارتفاعی که میتواند اوج بگیرد 1000 متراست .پرنده ای که در ارتفاع 100 متر پرواز میکند فقط آن پرنده ای را خواهد دید که دراین ارتفاع پروازمیکنند واگر این پرنده فکر کند به بالاترین اوج خود رسیده سخت دراشتباه می باشد واین تفکر سبب هلاکش خواهد شد واین همان چیزی است که حضرت موسی بدان نتیجه رسید وخداوند متعال بدین سبب جبرئیل را فرستاد تاموسی را نجات دهد واو را به پیش عبد صالح فرستاد.

وهمچنین پرنده ای که در ارتفاع 1000 متر پرواز میکند وبخواهد پرنده های ارتفاع پایین یعنی در ارتفاع 100 یا200 متر پرواز میکنند را بیازماید به عجز وناتوانی ونقص خودشان پی خواهند برد وبا این پرنده 1000 متر ارتفاع شکست خواهند خورد زیرا پروازی را بر آنها تحمیل میکند که مثلا در ارتفاع 300 مترواین خارج از اندازه وتوان پرواز پرنده های باارتفاع 100و 200متر می باشد. (یعنی پرنده های که در ارتفاع پایین پرواز میکنند نمی توانند در برابر پرندههای که در ارتفاع بالاتر پروازمیکنند مقاومت ویا ازآنها پیشی بگیرند ودرمقابل آنها ناتوان هستند).

وحق آن است که بگویم: برمافرض شد که بسوی بالا بنگریم تا عجز وناتوانی خود را دریابیم وسپس ترقی کنیم واوج بگیریم ونباید به پایین واسفل بنگریم تا به کمال خودفخربفروشیم زیرا این تفاخر وغرور سبب هلاک ما خواهدشد.

در حقیقت خیلی ها گمان میکنند که آنها دراوج هستند ولیکن اینطور نیست وآنهای که واقعا دراوج حقیقی درمیان خلق هستند خودرااینگونه نمی بینند واعتقادی به اینکه دراوج هستند ندارند. زیرا آنها بسادگی دریافتند که این اوج یک خیال بیش نیست ودر واقع حقیقت ندارد پس چگونه میتوان آن را اوج نامید درصورتی که نسبت به بالاتر ازآن صفر است. زیرا مطلق وغیرمتناهی است. وچگونه می بینند ومعتقدند که آن اوج است ودر دیدگانشان این ها همه بجزعار و ننگ نیست زیرا برای آنها اینچنین تعریف میشودکه آنها می گویند(من) (انا) وباکمال وقاحت وبی حیائی دربرابرخدواند متعال قرارمیگیرند.

وهرکس کلام مرا بخواند متصور ومتوهم نشود که به آنچه بالای ایشان است تعلق دارد که اگر به به پایین دست خود نگاه کردن فکر نکنند که آنها در اوج هستند ودیگرآن خیر. بلکه آنها مطلقا اعتقادی به اینکه در اوج هستند ندارند زیرا آنان بسادگی حقیقت را شناختن حقیقتی که خیلی ازخلایق آن را گم کردند.

واگر بقیه خلق به این اولیاء  با اخلاص نظرکردند آنها را نوری ربانی خواهند دید در این هنگام اینان اولیاء  خودشان را دربرابر نور خداوند متعال که هیچ ظلمتی (تاریکی) درآن نیست تاریک می بینند واین ظلمت ‘ظلمت نفس است همان چیزی است که آنهار را از نور خداوند متعال متمایز می سازد.

وبه همین دلیل مرتب این تاریکی وظلمت خود را مورد حساب وعتاب قرار میدهند وهمیشه درحسرت دائمی هستند که چرا در برابر ونزد خداوند متعال به خود نگاه کردند وملتفت وجود خویش شده وطالب وجود وبقا ءاش درمقابل وجود خداوند متعال شدند.

قال أمير المؤمنين علی : (إلهي قد جرت على نفسي في النظر لها فلها الويل إن لم تغفر لها) ([[63]](#footnote-63)).

حضرت علی : خدايا برخود ستم كردم وقتي به خود نظر كردم وواي بر ان وقتي كه ان را نيامرزي.

واین طلب بخششی وامرزشي که حضرت امیر المومنین میفرمایند همسان مغفرتی است که برای حضرت محمد  تحقق یافت واین مغفرت همانی است که برفتح استوار می باشد همانطور که خداوند متعال در قرآن ذکر فرموده.

*﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُّبِيناً \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً﴾(*[[64]](#footnote-64)*)*.

\*\* \*\*\* \*\*

در این دیدار عصمت حضرت موسی چگونه است ؟

عصمت همانا: اعتصام با لله از محارم الله یعنی چنگ زندن به ریسمان خداوند ودوری جستن از حرام خدا. که دارای دو جنب است یکی توجه بنده (اخلاص) ودیگری توفیق خداوند متعال است.

ودر فطرت هر انسانی این قابلیت عصمت در وجودش نهادینه شده است وآنچه حجج ومعصومین را از دیگران متمایز میسازد میزان اخلاصشان است. وآنان بوسیله اخلاصشان به خداوند متعال رسیدن به حدی که درجه توفیق نازل برآنان داری حصار شدند كه با ان مححفوظ شدند (حصن = حصار) واین حصن آنها را ازمحارم خداوند دور نگه میدارد وآنان را محفوظ میکند. وهمچنین حجج  متمایزمیشوند از هر کس که حقایق را درک کند وهر انسانی که دراین راه گام برمیدارد براو واجب است که ازآنان تبعیت کنند زیرا خداوند متعال به آنها سفارش کرده وپیروی کردن آزآنان را واجب شمارده زیرا خطا نمی کنند ومردم را از راه راست خارج نمي سازند وازگمراهی دور مي دارند.

حضرت موسی یکی از پیامبران اولی العزم میباشد.

حضرت موسی معصوم وپیامبر وفرستاده خداوند است وهمچنین دارای وصیت عصمت است. (یعنی پیامبر معصوم وبوسیله پیامبران پیشین سفارش وذکرشده ووارث پیامبران قبل ازخود می باشد).

وبا این احوال خداوند متعال به وی فرمان میدهد که پیرو عبد صالح شود وبا او مخالفت نکند وهمچنین خود حضرت موسی تعهد به عدم مخالفت با عبد صالح داد. *﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾* ولیکن پیمان خود را زیر پا می گذارد وتعهد خود را فراموش کرده وبا عبد صالح مخالفت کرد. واگر تنها یک مورد مخالفت بود میشد از آن گذشت لیکن درتمام مراحل با عبد صالح مخالفت میکرد وبه تمام امتحانات وآزمونها اعتراض داشت.

وآنها سه آزمون بودند واو با هرسه آزمون مخالفت کرد. ومخالفت او مخالفت با خداوند محسوب می شود اگر این گفته را ناپسند می پندارید حضرت موسی غیر مستقیم مخالفت کرد وتعهد خود را نادیده گرفت ومخالفت کرد. واکیدا این مورد عصمت رانقض میکند!

\* واز این مرحله می توان نتیجه گرفت که:

\* معنی عصمت را بوضوح می توان فهمید.

\* همچنین عصمت دارای درجه ومراتب است.

\* وهمچنین می توان فهمید که عصمت برای ححج الهی (معصومین ) دارای حد واندازه است وشرط حداقل حد آن این است که خلق را از حق دور نسازند ویا آنها را وارد باطل نکنند.

\* وفهمیدیم که اگر برمعصوم  آنچه بالاتراوبود حمل شود دیگر درآن مرحله ای که هنوز در آن ارتقا نیافته معصوم نیست.

\* ودرمیابیم این نقض برعصمت معصوم درمرتبه بالاتر عصمت آنرا درمرتبه پایینتر عصمت معصوم نقض نمی کند.

\* وهمچنین جواب علت معصیت آدم که بوقوع انجامید رامیفهمیم ودرک می کنیم.

\* وهمچنین جواب معصیت حضرت آدم راخواهیم یافت که چگونه بود؟ زیرا این نافرمانی معصیت او را نقض نمی کند *﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾(*[[65]](#footnote-65)*).* زیرا آزمایش وامتحان او در یک سطح بالاتری بوده است تابرای او ودیگران آشکار شودکه وی آن عزم کافی رانداشته وصاحب آن عزم واراده درآن سطح ومرتبه بالا نبوده بلکه از فرزندانش وخلیفه حقیقی خدانیزاز فرزندان آدم میباشد. یعنی حضرت محمد  است پیامبری که از طرف خداوند متعال فرستاده شد ([[66]](#footnote-66)).

- وهمچنین میفهمیم که اساس عصمت معصومین همان علم ومعرف آنهاست وبه همین دلیل معصوم به اندازه علم ومعرفت که درحقیقت به همان دوجنبه بازمی گردد (یعنی اخلاص وتوفیق)عصمت پیدا می کند. *﴿وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾*([[67]](#footnote-67))، واز اینجا علت شکست معصوم در درجه های بالاتر را مشخص می کند وآن این است که قصورونداشتن علمی ومعرفتی درمقام ومرتبه اعلاء برای آن معصوم است.

همچنین درمی یابیم هنگامی که خداوند به بعضی ازمعصومین خطاب می کند که آنها ظالم هستند.

*﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾([[68]](#footnote-68)*)همانا آنانندکه به نفس خودشان ظلم کردند (ظالم لنفسه) واز مصطفین اند یعنی نخبگان وانتخاب شدههای خداوند متعال هستند.کسانی که کتاب وعلم را وارثند وآنان معصومین  هستند وظلمی که در حق خودشان کردند همانا تقصیر در ارتقاء بوده یا بهتر بگوییم قصور در اخلاص مانع توفیق در درجه های بالاتر رشد شده وبخصوص مانع افاضه علم ومعرفت در درجه های بالاتر می شود. واکیدا این قصورظلم در حق خودشان می باشد. زیرا که مقام بالاتر را از دست می دهند وهمچنین ارتقاء به درجه ومرتبه بالاتر را از دست میدهند واین یعنی زیان وضرر خسران ودرپایان امتحان درمرتبه بالامنجر به شکست برای آنان شد ([[69]](#footnote-69)).

- وهمچنین می توان فهمید که امتحان درمرتبه بالاتر درعمل ویاعدم آن نیست به اندازه اینکه بر او واقع می شود وهمانا صاحب آن درجه بالاتر نفس وآنچه متعلق به علم ومعرفت اوست. ومعصیت آدم متعلق به درخت بود وقتیکه به آن تعدی کرد ومعصیت تعدی بزرگتر از معصیت خوردن میوه آن بود. ودرواقع معصیت حقیقی تعدی بدرخت بود نه خوردن میوه آن *﴿وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ﴾(*[[70]](#footnote-70)*)*ودرخت همانا محمد وآل محمد  بود وهمچنین به نسبت حضرت موسی اعتراض به عالم (عبد صالح) همان خطا بود (خطای اعتراض به عبد صالح) همان خطائی که بارها آن را تکرار کرد وامتحان حضرت موسی در آن سه مورد بیشتر از يافتن خود عالم بود *﴿قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً \* وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً \* قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾* به آیه خوب بنگرید وتدبرکنیدوبه کلمه (معی = بامن) توجه کنید که همانامی گویدتازمانی که همراه من هستی غفلت می کنی وسرپرستی وفرماندهی مراقبول نخواهی کرد.

درحقیقت اعتراضات موسی همه به فرماندهی وسرپرستی برعلیه معصومیت همان چیزی که ازجانب خدابود وبه همین دلیل پاسخ عالم (دانشمند) به موسی بسیار شدیدوکوبنده بود. واگر مسئله فقط متعلق به جهل موسي به اسباب وعلل وقوع آنها بود (ماجراهای پیشآمده) دراین صورت موسی معذور بود وهیچگونه رفتار شدیدی را علیه موسی بکار نمی برد.

اگر قدری درآیات قرآن تدبرواندیشه کنیم در می یابیم که عدم صبر موسی با عبد صالح در نداشتن علم او وعدم معرفت وی بود زیرا عبد صالح از نظر مقام وعلم از حضرت موسی بالاتر است. *﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً﴾* یعنی تونمی توانی صبرکنی زیرا مرا نمی شناسی. وآنطور نیست که هر کس آیه را قرائت کند تصورمیکند که حضرت موسی علت کارهای عبد صالح را نمی دانست درصورتی که خود عبد صالح رانمی شناخت (به همین دلیل علت رفتارعبد صالح را درک نمیکرد) وبه همین دلیل بادقت به جوابهای حضرت موسی بیندیشید: *﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾* وبه گفته موسی بنگرید *﴿وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾* پس این امر متعلق به شخصیت عبد صالح است نه به اعمال وکردار اوست. زیرا این امتحان نسخه ای ازهمان امتحان معروف الهی است وآن همان امتحان فرشته ها (ملائکه) وابلیس با حضرت آدم است وآن آزمون دوباره تکرار شد وآن سجود است که این بار با حضرت موسی آزمایش گردید. ولی این مرتبه حضرت موسی مانند ابلیس سجود را انکار نکرد. البته حضرت موسی ازاین افعال وکردار پاک ومنزه است وهمچنین مانند سجود ملائکه اعتراض نکرد بلکه او اطاعت وسجده کرد لیکن سه بار سرخود را ازسجود برداشت ومی توان اینطور گفت سه مرتبه متفاوت بود ودر سجده آخری آن را کوتاه کرد. وهرکس این موضوع را درک کرد میتواند فرق بسیار بزرگ وعظیم بین حضرت موسی وملائکه را بشناسد. زیرا موسی از فرشته ها (ملائکه) بهتر ووالاتر است واین ارجحیت در اینجا مشخص گردید. زیرا فرشته ها به علم حضرت آدم قبل از سجده به او اعتراض کردن ولی در اینجا حضرت موسی بدون هیچ اعتراضی سجده کرد. (یعنی اطاعت کرد*).﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾* وچگونه خواهد بود وقتی که این طاهرمقدس یعنی حضرت موسی یکی ازپیامبران اولی العزم حال وروزش در اطاعت اینچنین است.

وهمچین درمی یابیم که امتحان طبقه پایین تربوسیله یک فرد طبقه بالا (ازنظرمقام ومرتبه الهی) میسرنمی شود مگر با نزول فرد بالاتر وپایین آمدن او. ودرحقیقت ارتقاء پایین تر به بالاتربدون تبدیل مرتبه اخلاص متعلق به او وعمل وی غیر ممکن است. ودر نهایت این امر منحصربه نزول بالاتر به پایین است. ودراینجا امتحان واقع می شود. زیرا مخلوق و بخصوص انسان دائما دراین فکر بسرمیبرد كه اين شخص که همراه او می شود هم شئن ویا از او پایین تراست:

*﴿مَا نَرَاكَ إِلاَّ بَشَراً مِّثْلَنَا﴾([[71]](#footnote-71))ما تورا بشري مثل خود مي بينيم.*

*﴿قَالُواْ إِنْ أَنتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾(*[[72]](#footnote-72)*) شما بشري مثل ما هستيد*.

*﴿فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا﴾([[73]](#footnote-73))* ... *ايمان بياوريم در حالي كه شما مانند ما بشر هستيد*.

*﴿مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾([[74]](#footnote-74)). شما مانند ما بشر هستيد ايه ي بياوريد اكر صادقيد*.

*﴿وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾([[75]](#footnote-75))... مانند ما بشري وما شما را دروغكو مي بينيم.*

*﴿قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمن مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلاَّ تَكْذِبُونَ﴾*([[76]](#footnote-76)).

بلکه معمولا وبصورت روتین نمی داند که از او بالاتر است تازمانی که چیزی را پیداکند که او را تمییزدهد وسبب وضوح تشخیص وی شود مانند عالم (عبد صالح) ویا مانند چیزی که سبب شد فرشته ها (ملائکه) به فضل حضرت آدم اعتراف کنند. وشاید بدانجا رسد که انسان برای تصدیق این برتری وفضل احتیاج به چیزمادی نظیر معجزه دارند که افراد جاهل طلب معجزه می کنند (که بیشتر مردم ازاین افرادند) واین معجزه است که قهرا" آنان را به فضیلت وبرتری پیامبران  معترف می سازد تابدین ترتیب به فضل وبرتری وحق آنان درپیشوایی ورهبری اعتراف کنند. *شما مانند ما بشر هستيد ايه ي بياوريد اكر صادقيد*.

واکیدا هرکدام به ترتیب مقامشان است پیامبران  از فرشته ها (ملائکه) برتر وافضلترند ومانند این افراد جاهل نیستند لیکن ظلمت وتاریکی که باعث شدفرشته ها اعتراض کنند وافراد نادان به پیامبران  کافر شوند نیز در وجود پیامبران  وجود دارد وهمینطور در درون موسی لیکن به مقدار بسیارکم که باعث فقط غفلت واعتراض کند وپس از لحظاتی پشیمان شود *﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً﴾*، به گفته حضرت موسی خوب بنگرید: *﴿وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرا﴾.*

یعنی موسی به عبد صالح میگفت: حال وروز من این است وتو مرامی شناسی پس مرا ترک نکن واین سفر را بامن طی نما تا از تو بیشتر یاد بگیرم، سپس بعد از این گفته غفلت کرده ودوباره سوال میکند ودرآخرچیزی جز تعهد به اینکه دوباره سوال کردن را ترک می کند را نمی یابد وجز اعتراف به اینکه دوباره غفلت کرد وشکست خورد وبا عبد صالح نتوانست صبر را پیشه کند *﴿قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْراً﴾*، وبدین سبب سخن حضرت موسی درمرحله سوم بصورت اعتراض نبود بلکه بصورت یک پیشنهاد ارائه شد. *﴿... قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً﴾.*

نصيحت:

حضرت موسی مجمع بحرین(محل تلاقی دودریا = عبد صالح) را گم کرد باینکه آماده بود تا تمام عمرش را در جستجوی او باشد.

موسی هدف خود را گم کرد با اینکه در نزدیکی وی نشسته بود.

موسی ازهدفش گذشت بدون اینکه متوجه آن با شد ودراین عبرت وموعظه ای برای موسی وهرکسی که در مسیر خداوند متعال گام برمیدارد وجوددارد.

واما موسی درآن هنگام نصیب خودرا گرفت ودانست که هدف خود را حتی با مبالغه دریافتن واهتمام شدید به عبد صالح ممکن است ازدست بدهد وآنرا گم کند. وبه همین دلیل یک فرد شکست خورده بود هنگامی که عبد صالح را گم کرد وشاید می توان گفت: هنگامی که ازکناراین انسان گذشت تصورنمیکرد که او همان هدفی باشد که بدنبال او آمده واین اولین درس موسی بود. به همان اندازه که به نفس خود توجه والتفات کرد ازهدفش دور شد وبهمین سبب بعد از بازگشت به عبد صالح با لحن ملتمسانه ای گفت: آیا بعد از دورشدن از شما می توانم با تو همراه شده واز شما علم بیاموزم.

*﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ َعلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً﴾*.

واما ما باید ازآنچه برای موسی وعبد صالح رخ داد درس عبرت بگیریم. اگر موسی با آن شدت به طلب عبد صالح بود بطوریکه گفت: حتی اگر تمام عمرم را بدنبال وی بگردم باید او را پیدا کنم وجستجو برای پیدا کردن امری طبیعی برای حضرت موسی می باشد زیرا او در یافت که دیدار با عبد صالح امر بسیارمهم وعظیمی است که اگر تمام زمانها بدنبال او بگردم ارزش خودش رادارد. با تمام این تفاصیل از کنارش گذشت واو را نشناخت، آیا امروزه کسانی که طالب عبد صالح هستند ممکن است هدف خود را گم کنند ؟ با توجه به اینکه آنان مانند حضرت موسی نیستند نه ازجهت اخلاص ونه شوق واهتمام اورا دارند.

موسی را که برای دیدار عبد صالح حاضر شد تمام عمرش را درجستجو بگذراند تا عبد صالح راپیدا کند, آیا هر انسان عاقلی که ازسوء عاقبت خود بیمناک است می تواند این سوال را از خود بکند؟

ضميمه ها:

ضميمه 1:

 از ابی سعید خدری نقل است درباره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* محل تلاقی دودریا یعنی :علی وفاطمه (عليهما السلام) که هیچکدام بردیگری برتری ندارد.

*﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾*([[77]](#footnote-77)). وازآنها مروارید وجواهر خارج می شوند یعنی حضرت امام حسن وحسین (عليهما السلام) \* از ابن عباس نقل است در باره گفته حق تعالی: *﴿مرج الْبحرين يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لايَبْغِيانِ﴾* گفت: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾* یعنی: علی وفاطمه، *﴿َيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يبغيانِ﴾،* ودر بین آنها حضرت پیامبر است.

*﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: یعنی حسن وحسين ([[78]](#footnote-78)).

\*از ابو ذر (که درود خدا بر او باد) نقل است درباره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* یعنی علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت:حسن وحسین  وهر کس مانند آن چهارتن را دید یعنی علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله عليهم آنها را دوست نمی دارد مگر مومن وآنها را دشمن نمی دارد مگر کافر وبا محبت اهل بیت مومن باشید وبادشمنی اهل بیت ازکافرین.

نباشید تا در جهنم درسقوط نکنید([[79]](#footnote-79)). از ابن عباس نقل است که روزی حضرت فاطمه  از شدت گرسنگی وبرهنگی شكايت کرد وپیامبر فرمود: ای فاطمه با شوهرت قناعت پیشه کن زیرا بخدا سوگند او در دنیا سید ومولاست ودرآخرت نیز آقا ومولاست وبین آنها اصلاح فرمود واین آیه نازل شد *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* خداوند می فرماید: من خداوند وپرودگارعالمیان هستم ودو دریارافرستادم علی ابن ابیطالب دریای علم وفاطمه  دریای نبوت *﴿يَلْتَقِيانِ﴾* یعنی باهمدیگرپیوند می خورند (وصل می شوند) من آن خدائی هستم که بین آنها الفت ومحبت ایجاد کردم وپیوندشان دادم. سپس خداوند متعال فرمود: *﴿َيْنَهُما بَرْزَخٌ﴾* بین آنها مانعی است (برزخ) وآن مانع رسول خداست که ممانعت میکند از اینکه علی ابن ابیطالب بردنیا اند وهگین شود ومانع فاطمه  می شود تا بخاطر دنیا باشوهرش مخاصمه کند، *﴿فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما﴾* یعنی ای محشرجن وانس پس کدامین نعمتهای خدایتان را انکارمی کنید.

*﴿تُكَذِّبانِ﴾* یعنی ولایت امیر المومنین را تکذیب می کنید ویا محبت فاطمه زهرا  ، را انکار می کنید و(لوءلوء = جواهر) یعنی حسن، و(مرجان = مروارید) حسین، وجواهرازمروارید بزرگتراست ([[80]](#footnote-80)).

ازیحیی ابن سعید قطان نقل است که گفت: ازابا عبد الله شنیدم که درباره گفته خداوند متعال: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* فرمودند: علی وفاطمه (عليهما السلام) دو دریا ی خیلی عمیق علم می باشند که هیچکدام بردیگری برتری ندارد، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* فرمودند: حسن وحسین (عليهما السلام) هستند ([[81]](#footnote-81)).

\* از سفیان ثوری در باره گفته خداوند نقل است: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* وگفت: حسن وحسین (عليهما السلام) هستند ([[82]](#footnote-82)).

\* از جابر از ابی جعفر در باره گفته حق تعالی نقل است: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* فرمودند: علی وفاطمه *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* نه علی بر فاطمه ونه فاطمه برعـلی برتری دارد (یکسانند) *﴿َخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* فرمود: حسن وحسین (عليهما السلام)، چه کسی همانند این چهارتن علی وفاطمه وحسن وحسین  را تا بحال دیده است. آنها را دوست نمی دارد مگر مومن وبا آنها دشمنی نمی کند مگرکافر وبا محبت اهل بیت از مومنین باشید وبادشمنی وکینه نسبت به اهل بیت ازکافران نباشید زیرا دشمنی با اهل بیت شما را به آتش جهنم خواهدفرستاد([[83]](#footnote-83)).

\* ابو القاسم علوی از ابن عباس روایت کرد درباره این آیه: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* گفت: بین آنها رسول الله است، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* یعنی: حسن وحسین (عليهما السلام) ([[84]](#footnote-84)).

\* از حضرت امام جعفر صادق روایت است که فرمود: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ \* بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام) دو در یاژرف وعمیقی هستند که بر همدیگر پیشی وفزونی ندارند وحضرت پیامبر  آمد ودر بین علی وفاطمه قرارگرفت، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* وگفت: حسن وحسین (عليهما السلام) ([[85]](#footnote-85)).

\* روزی در محفل انصار ومهاجرین از عبد الله ابن مسعود در باره گفته حق تعالی *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* سوال شد ووی گفت: نه علی بر فاطمه ونه فاطمه برعلی برتراست، علی را برنعمتی که خداوند برای او وعده داده مسلط نمود، وفاطمه را برنعمتهای اختصاصی مسلط نمود وفرزندانشان به آنها متصل هستند. ومانند حلقه نوری هستند که خداوند آنها را از اهل جنان (جمع بهشت) متمایز کرده واین به نگاه آنان به فاطمه برمی گردد پس متنعم مشوند وبه نگاه فرزندانش پس خوشحال می شود وخداوند از فضل خود به هرکس که خواهد میدهد واین لطیفتر ورحیمتر وواسعتر است سپس این آیه راتلاوت کرد: *﴿يَتَنازَعُونَ فِيها كَأْساً لا لَغْوٌ فِيها وَلا تَأْثِيمٌ﴾* ودربین امیر المومنین علی ابن ابیطالب وفاطمه وحسن وحسین  هیچ تکلفی نیست وهرکس مقام خود را داراست وبه اندازه که چشم می تواند ببیند دارای نعمت ها می باشند *﴿فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلا جَانٌّ﴾(*[[86]](#footnote-86)).

حضرت امام صادق درباره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ \* بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يبغيانِ﴾* فرمودند: علی وفاطمه (عليها السلام) دو دریای ژرف وعمیق هستند که یکی بردیگری تکبر وطغیان نمی کنند، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* فرمود: حسن وحسین (عليهما السلام) هستند ([[87]](#footnote-87)).

\* از جویبر ازضحاک درباره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾*: نقل است که گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام) *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* گفت: میان آن دو حضرت پیامبر  است، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام) هستند ([[88]](#footnote-88)).

از محمد ابن رستم از زاذان ازسلمان درباره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾*: نقل است که گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام) ، *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* گفت: میان آن دو حضرت پیامبر  است، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام) هستند ([[89]](#footnote-89)).

\* ازسعید ابن جبیر از ابن عباس در باره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ*، گفت: محبت وعشق دائمی وماندگاری که هیچوقت قطع وتمام نمی شود. *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام) ([[90]](#footnote-90)).

\* از سعید ابن جبیر از ابن عباس در باره گفته حق تعالی*: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* گفت: محبت وعشق دائمی وماندگاری که هیچوقت قطع وتمام نمی شود. *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام)([[91]](#footnote-91)).

\* از مجاهد از ابن عباس درباره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* گفت: میان این دومحبت است کینه ودشمنی نیست*،﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام) ([[92]](#footnote-92)).

\* ودر تفسیر ثعلبی آمده است وثعلبی آن رادرتفسیر سوره الرحمن نیز در باره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ \* بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* وبا اسنادارائه شده گفت: حسین ابن محمد بن حسین دینوری بمن خبرداد وگفت: موسی ابن محمد ابن علی ابن عبد الله با ما چنین سخن گفت برمن پدرم علی ابن محمد حسن ابن علویه قطان از کتابش قرائت نمود ومن می شنیدم بعضی از اصحابمان از مردی از اهل مصرکه به او طسم می گفتند: از ابو حذیفه از پدرش از سفیان ثوری درمورد آیه *﴿مرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* سوال شد وگفت: علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام) ([[93]](#footnote-93)).

\* در باره گفته حق تعالی: *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* از انس نقل است که گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام). واز ابن عباس نقل شده که گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام)، *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ﴾* حضرت پیامبر ، *﴿يخرجُ مِنْهُمَا﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام).([[94]](#footnote-94))­، *﴿يخرجُ مِنْهُمَا﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام) ([[95]](#footnote-95)).

\* نعیم اصفهانی درمورد آنچه قرآن درشان حضرت امیر المومنین علی شده از راویان نقل میکند از حماد ابن سلمه از ثابت ازانس واز ابی مالک از ابن عباس وقاضی نطنزی از سفیان ابن عیینه از امام جعفر صادق در مورد این آیه از سوره رحمان.

*﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* گفت: علی وفاطمه (عليهما السلام) دو دریای ژرف وعمیق هستند که یکی بردیگری برتری ندارد، ودر روایتی *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ﴾* حضرت پیامبر  *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام) ([[96]](#footnote-96)).

\* سید رضی در کتاب (مناقب الفاخره) از مبارک ابن سرور نقل می کند که می گوید: خبر داد مرا قاضی ابو عبد الله وگفت خبر داد مرا پدرم (خدایش رحمت کند) که گفت: به من خبر داد ابوغالب محمد ابن عبد الله از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری که گفت از ابن عباس درمورد.

این آیه سئوال کردم *﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾* ابن عباس جواب داد: علی وفاطمه (عليهما السلام)، ونیز درمورد این آیه *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* که او رسول خدا  است *﴿يخرجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* گفت: حسن وحسین (عليهما السلام) هستند ([[97]](#footnote-97)).

\* ابو علی طبرسی: از سلمان فارسی روایت می کند ونیز سعید بن جبیر وسفیان ثوری به اینکه آن د ظو دریای علی وفاطمه (عليهما السلام) *﴿بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ﴾* حضرت پیامبر  *﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ﴾* حسن وحسین (عليهما السلام) هستند ([[98]](#footnote-98)).

ضميمه 2:

واما داستان عالم وحضرت موسی این چنین است که حضرت موسی از آنچه آموخته بود احساس غرور کرد وبا علمی که بعد از سخن گفتن با خداوند بدست آورده بود در درون نفسش (انا = منیت) بدام افتاد. وخداوند متعال به جبرائیل امر فرمود که موسی را دریاب مباد هلاک شود وبه او امر کند که بدنبال آن دانشمند برود وآینچنین شد که موسی ویوشع بدنبال آن عبد صالح رفتن ودر داستان آنها که درقرآن آمده دارای سه بخش می باشد که به ترتیب عبارتند از:

1- داستان كشتى وصاحبان آن:

واین کشتی متعلق به جماعتی از مومنین ومخلصین که آنان مسکینهای خداوند بودند وبه عبارتی مسکینانی درعبادت خداوند نه مسکین بصورت محتاج وفقیر بغیر. زیرا کسانی که کشتی دارند فقیر ومحتاج محسوب نمی شوند ! پس چگونه ممکن است مسکین باشد! (۹۰) ومسکین شخصی است که مالک کم وزیاد نمی باشد. واینها مومن ومساکین خداوند بودند وبا تضرع وخشوع از خداوند متعال طلب کردند که آنها را از شر پادشاه طاغوت وسربازانش درامان نگه دارد واین پادشاده ظالم کشتیها را بزور تسخیر می کرد تا برای ماشین جنگی جنایتش آماده کند واین مومنین نمی خواستند در جنایت این پادشاه سهیم باشند واو را بدین وسیله کمک کنند وهمچنین نمی خواستند که کشتیشان را دست بدهند وبدین علت خداوند عبد صالح را برای نجات آنها وکشتی از دست این طاغوت فرستاد واین عالم (دانشمند) در آن عیب ونقص ظاهری ایجاد کرد ودانست که این نقیصه (سوراخ کردن کشتی) پادشاه را مجبور می کند تا از بردن کشتی صرف نظر کند.

2- داستان نوجوان:

این نوجوان پدر ومادر مومن وصالح ومخلصی برای خداوند داشت که این پدر ومادرهمیشه در درگاه خداوند متعال تضرع ودعا می کردند که خداوند به آنها نسلی صالح ومومن عطاء نماید تا آنها از شر بدکاریهای فرزندان نا صالح وبدکار در امان باشند واین نوجوان در ظاهر صالح ودرستکار بود واز نظر طهارت وپاکی ظاهری ویاپاکی نفس ظاهری تابع والدین مومن می باشد. وبه همین جهت حضرت موسی در مورد این نوجوان گفت (نفساً زكية) ویا ظاهرا پاک زیرا او فرزند این دو مومن بود ونیز در وقت حاضر فساد وکفر ان خود را ظاهر نمی کرد ولی خداوند از درون وباطن این نواجوان باخبراست. ازمنیت وتکبر وغرور بر دستور خدا وحجتهای خدا . واین نفس وجان بدذات وخبیثش ازدشمنان انبیاء ومرسلین می باشد. وبه همین علت خداوند آن عالم را فرستاد تا آرزوی این دو مومن به داشتن نسل وذریه پاک وراستگو تحقق یابد وبرای جدا کردن این نوجوان بدکار ووالدین خوش کردار وصالح چاره ای جز کشتن این نوجوان نیست که بدست عبد صالح وبافرمان خداوند متعال انجام گرفت وبه اجابت دعای والدین این نوجوان انجامید. در احکام وشریعتهای ادیان گذشته (قبل از اسلام) پدرفرزند خود را برای نزدیکی به خداوند قربانی می کرد مانند داستان حضرت ابراهیم یکی ازپیامبران خدا که با فرزند خود اسماعیل را هنگامی که خواست او را قربانی کند. وداستان عبد المطلب یکی دیگر از اوصیای خداوند هنگامی که فرزندش عبد الله (پدرحضرت محمد ) را جهت تقرب به درگاه خداوند قربانی کند وهمه اینها در زمان قبل از اسلام رایج بود وبا آمدن اسلام منسوخ شد وبعد از اسلام حکم قربانی کردن فرزند دراه خدا را باطل شد. ولیکن اکر پدر فرزندش را کشت حکم قصاص برا وجاری نمی شود واین حکم رامسلمین می شناسند که قاتل بقتل می رسد مگر آنکه پدر باشد. برای همین کسی که درخواست قتل آن نوجوان را کرد بدون آنکه بداند خود پدرش بود زیرا دعای که در طلب نسل صالح کرده بود مورد اجابت خداوند متعال قرار گرفت ودر واقع دعای پدر در حق فرزند سبب هلاکت این نوجوان بدذات شد واین پدر قاتل واقعی است وکسی که دستور به قتل نوجوان داد خدای سبحان بود وانجام داد این ماموریت بعهد عالم (عبدصالح) است ونیز دراین مسئله هیچ مخالفتی با شریعت الهی (احکام) که بعضی متوهم می شوند ندارد که می گویند قصاص قبل از جنایت گرفته وجود ندارد زیرا قتل این نوجوان بدرخواست پدرش بوده است وهرچند که نمی دانست که اجابت دعایش موجب قتل وهلاکت فرزندش خواهد شد. کما اینکه در چندین مورد سوال در باره عبد صالح وحضرت موسی پاسخ داد می شود اگر خوب بنگرید درخواهید یافت:

1- آن عالم (دانشمند) زمان حال وآینده را در باطن مشاهده می کرد در حالی که حضرت موسی فقط زمان حال باطن را می دید. (یعنی باطن آینده را نمی دید).

2- اگرعالم در برابر دیدگان مردم آن نوجوان را می کشت مردم بسادگی از او دست برنمی داشتند پس در نتیجه مردم او را نمی دیدن وتنها حضرت موسی او را می دید.

3- مسئله کشته شدن نوجوان همانند قبض روح کردن افراد توسط ملک الموت (فرشته مرگ = حضرت عزراییل) است ویا مانند شخصی که در یک حادثه تصادف رانندگی کشته میشود وحال وهوائی عالم (عبد صالح) همانند حال وهوای فرشتگان وملائکه می باش.

4- واین ماموریت از طرف خداوند متعال بصورت تفصيل نبوده بلکه بصورت کلی واجمالی بود مانند (این کشتی را برای مساکین حفظ کن) وخداوند به عبد صالح نگفته بود که کشتی را سوراخ کند باین تفاصیل خداوند آن را به خود نسبت میدهد *﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾([[99]](#footnote-99)*). این نعمت سلطنت اعطای ما است اینک بیحساب بهرکه خواهی عطا کن واز هرکه خواهی منع.

ودر روایتی از رسول خدا  می فرماید: (أن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها) یعنی خداوند متعال برجهان مادی وخاکی (جسمانی) از زمان خلقت وآفرینش تاکنون نظر وتوجی به آن نمیکند.

3- داستان ديوار:

وآن دیوارخانه دو نوجوان یتیم بود یا آنها دو فرد صالح بودند ومعنی یتیم این است کسی که در میان قوم خود از نظر صلاحیت وتقوی وطاعت پروردگار بی نظیر وبی بدیل است وگنجی که زیر دیوار قرارداشت مال واموال از قبیل طلا وجواهر بود که همراه یک نصیحت وسفارش توسط پدرشان پنهان شده بود وبدین منظور اهل بیت نبوت  این سفارش ونصیحت را به عنوان گنج حقیقی می پنداشتند نه طلا و جواهرات.

ونصحیت وسفارش همنطور که حضرت امام صادق فرمودند:

(إني أنا الله لا إله إلا أنا من أيقن بالموت لم يضحك سِنُّه، ومن أقر بالحساب لم يفرح قلبه، ومن آمن بالقدر لم يخش إلا ربه) ([[100]](#footnote-100)).

یعنی خداوند متعال می فرمایند: من پروردگاه جهانیان وهیچ معبودی جز من نیست هر کس به مرگ یقین پیدا کند لبخند نحواهد زد واگر به روز حساب اقرارکند دل شاد نمی شود وهر کس به قضا وقدر ایمان آورداز هیچ کس نمی هراسد مگرپروردگارش.

واین حکمت ونصیحت همانا جنگی برعلیه بخل وتنگ نظری مردم این ده می باشد که از دادن غذا به حضرت موسی وهمراهش بخل وخست ورزیدند واین سبب دیگری برای ساخت دیوار گردید.

ودر ساخت دیوارآیه ونشانه دیگری برای عالمان می باشند که همانا آل محمد  هستند وآن مانع ودیوار که بین آن روستا واخلاق کریمه وگنچ آن دو نوجوان یتیم قرار دارد در حقیقت آن کسی که باعث ساخت آن دیوار گردید بخل وخساست اهل آن روستا بود ودر ساخت دیوار آیاتی وجود دارد که به علم آنها جز اهل علم ودانش احاطه ندارند.

وباید بدانیم که:

وباید بدانیم که عمل وکردارآن عالم (دانشمند) یا عبد صالح مانند عمل ملائکه وفرشتان مقرب می باشد كه بر فرموده خداوند پیشی نمی گیرند وبه امر او عمل می کنند. وکلیه اعمال انجام شده بفرمان خداوند متعال انجام می گرفت ودر واقع سه عمل انجام شده تنها به امر خداوند صورت گرفت وهمچنین بدر خواست صاحبانشان که برایشان کارانجام دادم وبجز اجابت دعایشان چیز دیگری نبود. معیوب وناقص کردن کشتی بدر خواست صاحبانشان صورت گرفت (بوسیله دعاکردن).

نوجوان بدرخواست والدینش کشته شد وساخته شدن دیوار بدرخواست پدر ایتام بود وهمه اینها بوسیله دعا وتضرع بندگان مومن ومخلصی بود که بدرگاه خداوند متعال واجابت دعایشان بوسیله پروردگارعالمیان صورت گرفت. وهمه اعمال عبد صالح ختم به خیر به صاحبانشان گردید کشتی محفوظ شد وصحاحبان کشتی مجبور به کمک کردن به ظالم نشدن نوجوان عاق شده پدر ومادر که دارای باطن سیاه وپلید بود کشته شد وبجای نوجوان کشته شده خداوند فرزند دختری صالحی به آنان داد که نسل انبیاء وپیامبران از آن بوجود آمدند ودیوار ساخته شد تا طلا واموال حفظ شود وحکمت کار این است تابه دیگران برسد.

حضرت امام صادق می فرمایند: (وكان مثل السفينة فيكم وفينا ترك الحسين البيعة لمعاوية، وكان مثل الغلام فيكم قول الحسن بن علي لعبيد الله بن علي لعنك الله من كافر، فقال له: قد قتلته يا أبا محمد ، وكان مثل الجدار فيكم علي والحسن والحسين عليهما السلام) ([[101]](#footnote-101)).

مانند داستان کشتی در بین ما وشما مثل بیعت نکردن امام حسین با معاویه می باشد ومانند آن نوجوان در بین شما فرموده حضرت امام حسن به عبید اله ابن علی که فرمود لعنت برتو ای کافر. که به امام گفتند ای ابا محمد او را به قتل رساندی ومانند دیوار در بین شما نیز حضرت علی وامامان حسن وحسین (عليهما السلام) که آنها دویتیم بودندوحقشان غصب شد.

ودر زمان قائم کشتی ونوجوان ودیواری که زیرآن گنج نهفته وجود خواهند داشت کشتی همانا اصحاب قائم هستند که پنهان شدند تا ازدست طاغوت زمان در امان باشند (يظهرفي شبهة ليستبين) یعنی قائم در زمانی ظهور میکند که شبهه وجود دارد واو با شبه ظاهر مي شود واضح وگویا ظاهر می گردد. (همانطور که درروایات اهل بیت آمده است).

واما مثل آن نوجوانی که باطنی سیاه دارد وبه مرض ابلیس (لعنت خدا بر او باد) مبتلا است: که می گوید (أنا خير منه = من از او برترم)، ودر روایت موجود است که قائم شخصی را به بقتل میرساند که باقائم همراه است ونیز از نزدیکان ومقربین است ([[102]](#footnote-102)).

با او همکاری میکند وواما گنج از زیر دیوار بیرون آورده می شود ودر بین مردم منتشر خواهد شد وآن گنج همانا علم آل محمد است همانطور که امام صادق فرمودند: علم بیست وهفت حرف (بتعداد حروف الفبا) می باشد وآنچه تمام پیامبران تاکنون آورده اند دوحرف بیش نبوده وآنچه تاکنون مردم شناخته اند بیش از دوحرف نبوده واگر قائم ما (اهل بیت) قیام کند بیست وپنج حرف علم را استخراج کرده وبه آن دو حرف اضافه خواهد کردتا بیست وهفت حرف را علم نشر دهد.

عن الصادق : (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً) ([[103]](#footnote-103))، ([[104]](#footnote-104)).

ضميمه3:

ودراینجا هر چه شکر بنده عظیم باشد یاری وتوفیق خداوند درمتوجه کردن این بنده به خدا بیشتروعظیمتر است ونیز این نعمت خدا بربندگان مقرب ونزدیک به او بیشتر وبزرگتر می باشد ودر این صورت این عمل وشکربندگان نعمت جدیدی است که باید از خداوند در این مورد هم تشکر کرد واین شکر با توفیق خداوند وسعی ونیروی اوست که نعمتی جدید وبزرگ است ونیز احتیاج به شکر خیلی بزرگتری می باشد. واینچنین است که خداوند منان باکرم خود دهان سنا گویان وشکر گذاران را می بندد وزبانشان از شکر گفتن عاجز می گردد واز چشم هایشان اشک جاری می شود وقتی که خواهند فهمید خداوند را آنطور که باید حق شکروحمد را اداء نمی کنند بلکه آنان درمقامات ومراتب ستایش شده هستند تازمانی که دانستند کما کان در عدم وظلمت ونقص اند ودر حقیقت وجود مادی وبقایی خود را در برابر حق تعالی گناه می پندارندوبدین ترتیب ازخداوند متعال استغفار طلبیدن وبدرگاهش توبه کردند وخداوند طلب عفو ورحمت کردند. واین وجود مادی سبب بقایشان شده وبقایشان مرهون این ظلمت وعدم است با این حال است که حضرت امیر المومنین علی می فرمایند: (إلهي قد جرت على نفسي في النظر لها فلها الويل إن لم تغفر لها)([[105]](#footnote-105)). یعنی بارالها بر نفس خود نظر پیدا کردم وبه آن توجه نمودم وآتش جهنم بر این نفس باد اگر آن رامورد عفو وغفران قرار ندهی. حضرت امیر المومنین علی کمی به خود نگریستن را در مقابل خداوند متعال گناه می پندارد بلکه به علی می گویم: وجود مبارکش را در مقابل حق تعالی گناه می پندار زیرا در جسم مادی شائبه ای از عدم وجود دارد واگر این شائبه نباشدبدون آن هیچ چیزی از او باقی نخواهد ماند ونه اسمی ونه رسمی بلکه فنا می شو د وتنها خداوند یگانه وقهار باقی خواهد ماند.

ودر حدیثی از امام صادق نقل است که می فرماید: (فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد - أي هذا هو مقامك، فجبرائيل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي فأشار له بالعروج إلى مقامه  - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إنّ ربك يصلي، فقال: يا جبرئيل وكيفي صلي؟ قال: يقول سبوح قدوس أنا رب الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي. فقال: اللهم عفوك، عفوك.

یعنی: در شب معراج جبرائیل در جایگاهی ایستاد وبه حضرت محمد فرمود اینجا مکان ومقام تومی باشد. وجبرائیل نمی تواند به مقام پیامبر برسد وبا شاره به او گفت که عروج کن این مقام شماست جبرائیل گفت ای محمددرمکانی ومقامی ایستاده ای که هیچ فرشته ای ویا پیامبری به آن نرسیده است وپروردگات درود می فرستد پیامبر فرمود: ای جبرائیل خداوند چگونه درود می فرستد. گفت:پاک ومنزه ومقدس پروردگار فرشتگان وروح رحمتم بر غضبم پیشی گرفت. پیامبر فرمود: خداوندا عف ومغفرت تورا می طلبم.

قال : وكان كما قال الله: *﴿*قاب قوسين أو أدنى*﴾* قيل: وما قاب قوسين أو أدنى ؟ قال : ما بين أسّتها إلى رأسها. قال : وكان بينهما حجاب يتلألأ يخفق ([[106]](#footnote-106))، ولا أعلمه إلا وقد قال : زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة([[107]](#footnote-107)) إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى ...) ([[108]](#footnote-108)).

همچنین امام صادق فرمودند: همانطور که خداوند متعال فرموده است فاصله بین پیامبر  وخداوند منان به اندازه تیروکمان وشاید کمتر بود. از حضرت امام صادق سوال شد: این فاصله چقدر بود ؟ حضرت فرمودند: از نوک پیکان (تیر) تا انتهای کمان ودر بین آنها حجابی که در حال تحرک ونوسان بود ونمی دانسیتم آن چیست تاینکه فرمودند زبرجدی پس از سر سوزنی به درون آن نظر کرد والی ماشاء الله نور عظمت پروردگار را نظاره کرد پس پیامبر  فرمود: تبارک الله ...).

طلب مغفرت حضرت پیامبر  برای ما روشن شد واما تکان ولرزش آن حجابی بود که دعای پیامبر اکرم  مورد اجابت پروردگار متعال قرارگرفت زیرا وجود حجاب عدم وتاریکی (ظلمت) در ذات پروردگار متعال وجود ندارد بلکه این اجابت اندک پروردگار است زیرا اگر این حجاب ازبین حضرت محمد  وپروردگار عالمیان برداشته می شد هیچ گونه اثری از پیامبراکرم باقی نمی ماند ونور مبارکش در نور عظمت خداوند متعال فنا می شد. واز اینجا پی به مقام والای پیامبر اسلام  می بریم ودرمی یابیم که پیامبر هرچه داشت نثار خداوند متعال کرد وخداوند سبحان نیز به او عطائی بخشید که تاکنون به کسی نداده است (مقام نظر کردن به نورعظمت پروردگار).

واین نشان میدهد که لازم وواجب است که جمعاً بسوی پروردگارعالمیان بشتابیم تا باشرمندگی از گناهانمان وبا توجه به درگاهش وبا امید به مغفرت وعفو ورحمتش درحالات رکوع وسجود وفروتنی و تذلل بدرگاه مقدس باشیم([[109]](#footnote-109)).

سوال/ در کتاب آداب معنوی نماز (الاداب المعنویه للصلاه) سید خمینی (قدس سره) در ص320 آمده است که: واما منشاء تمام عظمت متکلمه وصاحب آن همانا عظیم مطلق است که جمیع انواع عظمت متصور شده در ملک وملکوت وجمیع انواع قدرتهای نازله در غیب وشهادت برگرفته از تجلیات عظیمه فعل آن ذات مقدس است وممکن نیست حق تعالی با عظمت خود برای شخصی متجلی شود مگر از ورای هزاران حجاب وسرادقات باشد همتنطور که درحدیث آمده: برای خداوند متعال هفتاد هزار حجاب از نور وظلمت (تاریکی) وجود دارد که اگر برداشته شوند تمام مخلوقات خواهند سوخت...).

سوال الف: آیا این حجاب نورانی وظلمانی مختلط اند ؟

سوال ب: معنی حجاب نورانی وظلمانی چیست ؟

سوال ج: چگونه بعضی از حجاب نورانی وظلمانی کنار زده می شوند ؟

سوال د: آیا همانطور که سید خمینی (قدس سره) گفته اند این حجاب هیچ وقت برداشته نمی شود؟ وآیا حضرت حق با عظمتش برای کس متجلی نمی شود؟ واگر حجاب برداشته شود چه چیزی ممکن است حادث شود وسوختن به چه معنی می باشد ؟

جواب الف: حجاب ظلمانی (تاریکی) همان سربازان جهل می باشند که حضرت امام صادق آنها را ذکر کرده اندوهمان رذایل اخلاقی ومنیت کاشته شده ومغروس در فطرت انسان است وهرچه این منیت (عجب) انسان گسترش پیدا کند وزیاد شود این حجاب ظلمانی نیز زیاد می شود وهر چه میزان این منیت (انا) کم شود در صد حجاب ظلمانی وتاریک نیز کم خواهد شد ومنشا این حجاب همانا تاریکی وعدم (نیستی) وماده است وچیزی نیست جز سلب کل خیرات از انسان.

واما حجاب نورانی این حجاب نورانی کلمات خداوند سبحان وتعالی وفیض نازل شده از ساحت مقدس او بسوی خلق اوست ودر هرمقامی وبرای هر انسان سالک طریق (راه) بسوی خداوند تبارک وتعالی دارای حالاتی است. واین حجاب نورانی به نسبت برای بهترین خلق یعنی حضرت محمد  قرآن است. واین همان حجابی است که درروایات اهل بیت بدان اشاره شده است. (حجابی که درمعراج بین پیامبر  وذات خداوند متعال بود).

حضرت امام صادق فرموده اند: (فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له مكانك يا محمد - أي هذا هو مقامك فجبرائيل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي  فأشار له بالعروج إلى مقامه  - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي إن ربك يصلي، فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي ؟ قال: يقول سبوح قدوس أنا رب الملائكة والروح سبقت رحمتي غضبي، فقال : اللهم عفوك عفوك).

قال وكان كما قال الله: *﴿قاب قوسين أو أدنى﴾*، قيل: وما قاب قوسين أو أدنى ؟ قال : ما بين أستهاإلى رأسها، قال: وكان بينهما حجاب يتلألأ ويخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة فقال الله تبارك وتعالى …) ([[110]](#footnote-110)).

در شب معراج جبرائیل در جایگاهی ایستاد وبه حضرت محمد  فرمود اینجا مکان ومقام تومی باشد. وجبرائیل نمی تواند به مقام پیامبر برسد وبا شاره به او گفت که عروج کن این مقام شماست جبرائیل گفت ای محمد درمکانی ومقامی ایستاده ای که هیچ فرشته ای ویا پیامبری به آن نرسیده است وپروردگات درود می فرستد.

پیامبر فرمود: ای جبرائیل خداوند چگونه درود می فرستد. گفت: پاک ومنزه ومقدس پروردگار فرشتگان وروح رحمتم بر غضبم پیشی گرفت. پیامبر فرمود: خداوندا عف ومغفرت تورا می طلبم. همچنین امام صادق فرمودند: همانطور که خداوند متعال فرموده است فاصله بین پیامبر وخداوند منان به اندازه تیروکمان وشاید کمتر بود. از حضرت امام صادق سوال شد: این فاصله چقدر بود؟ حضرت فرمودند: از نوک پیکان (تیر) تا انتهای کمان ودر بین آنها حجابی که در حال تحرک ونوسان بود ونمی دانسیتم آن چیست تاینکه فرمودند زبرجدی پس از سرسوزنی به درون آن نظر کرد والی ماشاء الله نور عظمت پروردگار را نظاره کردپس پیامبر فرمود: تبارک الله...).

واین حجاب زبرجدی سبز رنگ که در حال حرکت ونوسان بود اشاره به حجاب ظلمت ونور دارد وکنار رفتن این حجاب با فتح به اندازه سرسوزن وظاهر شدن حجاب نور بوسیله همان لرزش حاصل حجاب صورت گرفت پس حجاب ظلمت بوسیله دوری جستن از تکبر ومنیت وجنودجهل دریده می شود وحجابهای نورانی در درون فطرت انسان نهفته اند ودر آنها فنا مشود هنگامی که با سربازان عقل واخلاقه کریمه همنشین شود وحال وروز انسان در مسیر تکامل اینچنین است که باسعی وتلاش برای رفع منیت (انا) ازصفحه وجودش ومزین شدن به کل جنود عقل گام بردارد واین همان فتح المبین است *﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً﴾([[111]](#footnote-111))*، واین همان مقام والایی است که رسول خدا محمد  بدان رسید ودر این مقام والا مرتبه خداوند متعال برای محمد مصطفی  در مراحلی تجلی کرد (وكان بينهما حجاب يتلألأ ويخفق) ویعنی در یک ان حجاب مرتفع می شد ودرانی بر می گشت ودر هنگام بالا رفتن حجاب از حضرت محمد  چیزی باقی نمی ماند وحضرت در ذات خداوند متعال فنا می شد ومی سوخت واز او چیزی باقی نمی ماند وبا نور خداوند محو می شد وحضرت محمد  وجه الله نمی ماند بلکه خداوند قهار ویگانه باقی می ماند.

وحدیث فوق که از ائمه اطهار  روایت شده کشف حجابهای تاریکی ونورانی بطور کلی آن را نفی نمی کند بلکه کشف کامل ودائم این حجاب ها را نفی می کند واما کشف کامل وتام درلحظه ها یی که این امر برای حضرت محمد  رخ داد که حضرت با حرکت ولرزش حجابها هماهنگ شد وبا حجابها حرکت می کرد ونیز تمام کائنات وعوالم با حضرت محمد  در حال حرکت واضطراب بود. بطور مثال اگر قرآن را قرائت کنیم حرکتی نواسانی بصورت ناخودآگاه (حرکت رفت وبرگشت) در ما بوجود می آید بدون اینکه عمد وقصدی درکار باشد این حرکت را انجام می دهیم گو اینکه به این حرکت نوسانی احتیاج داریم.

ج سوال الف وب: نور وحجاب نورانی همه از جانب خداوند متعال می باشد وحجابهای ظلمت وتاریکی از جانب ماده یا عدم (عدم یعنی قبلا چیزی نبوده = عدم = قابلیت برای وجود داشتن) وتمام مخلوقات بااشراق وتابش نور در این تاریکی بوجود آمد یا می توان اینچنین گفت: تجلی وظهور نور در تاریکی (ظلمت) واختلاط واشتراک حاصل از این دو یعنی نور وتاریکی بدان معنی نیست که بصورت متجانس باشند (نور وتاریکی باهم مخلوط وترکیب نمی شوند) بلکه این اختلاط واشتراک بصورت تجلی وظهور می باشد. چنانچه حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب می فرمایند: (داخل في الأشياء بلا مجانسة وخارج منها بلا مزايلة). یعنی داخل اشیاء می باشد بدون مخلوط وترکیب وخارج از اشیاء می باشد بدو کاستن.

جواب سوال ج: حجابهای ظلمت ونور با سعی در سیر وحرکت بسوی خداوند متعال برداشته می شوند ونیز حجاب ظلمت وتاریکی خصوصا با دوری جستن از پیروان وسربازان جهل ونادانی واخلاق ناپسند ودوری از منیت (انا) وترک آنها برداشته می شود. وبوسیله علم ومعرفت وآراسته شدن به اخلاق پیروان وسربازان عقل وپسندیده ونیکو وپیمودن پله های ترقی وپیشرفت بسوی مقامات مقدس وقدسی در ملاء اعلاء حجاب نور برداشته می شود.

جواب سوال د: وهمچنان که قبلا توضیح داد شد این حجابها بصورت کامل (تام) برای حضرت محمد  رفع گردید ولی نه بصورت دائم بلکه در لحظاتی وآنی ونیز همانطور که قبلا روشن گردید علت عدم رفع بصورت دائمی وهمیشگی بدان علت است که دیگر هویت وچیزی برای بنده وچیزی از وجود وی باقی نمی ماندفقط خداوند یگانه وقهار (الا الله الواحد القهار) بعد از اینکه سوختن وفنا شدن او در ذات الهی واین حجاب برای هیچ کسی بجز حضرت محمد  بصورت تام وکامل برداشته نشد واو صاحب مقام محمود (ستایش کننده) وحضرت علی آقا وسید عارفین می فرمایند: (لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقيناً) یعنی: اگر حجاب وغطاء (همان نوروظلمت) برای من کنار زده شوند به یقین من نسبت به خداوند متعال چیزی اضافه نمی شود. (یعنی به بالاترین درجه یقین رسیده است) ومنظور مولی علی حجابی است که برای حضرت محمد  کنار زده شد. وگرنه برای امیر المومنین حجاب وغطاء کنار رفته لیکن بمراتبی پایین تر از آنچه حضرت آن را ذکر کرده است وایشان در قبرستان کوفه سیر می کرد وبا مردگان سخن می گفت همانطوری که حبه العرنی (یکی از اصحاب حضرت علی ) آن رانقل می کند ([[112]](#footnote-112)).

ضميمه 4:

محمد  ظهور وتجلی خداومد در فاران:

(... وأسألك اللهم ... وبمجدك الذي ظهر على طور سيناء، فكلمت به عبدك، وبطلعتك في ساعير، وظهورك في فاران ...) ([[113]](#footnote-113)).

شده ترجمه: بارالها از تو مسئلت می جویم ... وبه مجدت که در طور سینا ظاهر شد وبا بنده ات ورسولت موسی ابن عمران سخن گفتی وطلوعت در ساعیر وظهورت در فاران.

طلوع وتجلی خداوند در ساعیر با حضرت عیسی وظهور وتجلی خداوند در فاران توسط حضرت محمد  صورت گرفت. اگر به عبارت فوق توجه کنیم عبارت دعا بصورت تصاعدی مرتب گشته بصورتی که از پیامبری که با خداوند تکلم کرد شروع شده وهمانا حضرت موسی بود تا پیامبری که مانند طلوع خداوند وهمانا حضرت عیسی بود ونیز تا پیامبری که مانند خداوند متعال ظهور کرد واو کسی نیست جز حضرت محمد  است.

وفرق بین طلوع وظهور در این است که طلوع همان اطالت وظهور جزیی یا طلعت همان ظهور است ولی با درجه کمتر وپایین تر وهمه پیامبران یا بهتر بگویم عیسی ومحمد  مثال خداوند در بین خلق هستند ولیکن حضرت عیسی به مرتبه ودرجه ای کمتر از حضرت محمد  است. وبعثت عیسی از ضروریات بوده تا تهمیدی وبستری برای ظهور وبعث حضرت محمد  باشد همان پیامبری که همانند الله در بین خلق است وحضرت محمد  خلیفه الله بحق دراین جهان می باشد. واگر به اصل وشروع خلقت بنگریم در می یابیم که خداوند متعال به فرشته ها (ملائکه) خطاب می کند ومی فرماید: *﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾*([[114]](#footnote-114)).وهمانا من در زمین خلیفه وفرمانروایی قرار میدهیم. واینچنین بود که حضرت آدم خلیفه الله ویا همان فرمانروای زمین بود وهمچنین تمام پیامبران واوصیاء (جانشین پیامبران ) نیز اینچنین بودند ولیکن هدف ونقطه مطلوبی که می خواهند بدان برسند نتیجه نهای این است که به خلیفه وجانشین بحق خداوند برسند. ویا رسیدن به شخص وخلیفه کامل برای خداوند متعال باشد ولاهوت یا ذات اذلی را درآینه اش بصورت وشکل کاملتر وتمامتر از بقیه انبیاء واوصیاء منعکس ومتجلی نماید. واین شخص مورد نظر کسی است که بین (منیت = انا وانسانیت) وبین (لاهوت وذات الهی) درحالت حرکت ونوسان قرار گیرد همانطور که حضرت امام صادق درحدیث ذیل روایت کرده اند:

سأل أبو بصير أبا عبد الله فقال: جعلت فداك كم عرج برسول الله؟ فقال : (مرتين فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إن ربك يصلي، فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي؟ قال: يقول: سبوح قدوس أنا رب الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي، فقال: اللهم عفوك عفوك، قال: وكان كما قال الله*: ﴿*قاب قوسين أو أدنى*﴾*.

فقال له أبو بصير: جعلت فداك ما قاب قوسين أو أدنى ؟ قال : ما بين إسّتها إلى رأسها، فقال : كان بينهما حجاب يتلألأ يخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى: يا محمد، قال: لبيك ربي، قال: من لأمتك من بعدك ؟ قال: الله أعلم، قال: علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين. ثم قال أبو عبد الله لأبي بصير: يا أبا محمد، والله ما جاءت ولاية علي من الأرض ولكن جاءت من السماء مشافهة) ([[115]](#footnote-115)).

ترجمه حدیث: ابا بصیر از حضرت امام صادق سوال کرد: فدایت شوم حضرت پیامبر  چند مرتبه عروج کرد: حضرت صادق درجواب فرمودند: دو بار عروج کرد: یعنی: در شب معراج جبرائیل در جایگاهی ایستاد وبه حضرت محمد  فرمود اینجا مکان ومقام تومی باشد. وجبرائیل نمی تواند به مقام پیامبر برسد وبا شاره به او گفت که عروج کن این مقام شماست جبرائیل گفت ای محمد  در مکانی ومقامی ایستاده ای که هیچ فرشته ای ویا پیامبری به آن نرسیده است وپروردگات درود می فرستد.

پیامبر فرمود: ای جبرائیل خداوند چگونه درود می فرستد. گفت: پاک ومنزه ومقدس پروردگار فرشتگان وروح رحمتم بر غضبم پیشی گرفت. پیامبر فرمود: خداوندا عف ومغفرت تورا می طلبم. همچنین امام صادق فرمودند: همانطور که خداوند متعال فرموده است فاصله بین پیامبر وخداوند منان به اندازه تیروکمان وشاید کمتر بود. از حضرت امام صادق سوال شد: این فاصله چقدر بود؟ حضرت فرمودند: از نوک پیکان (تیر) تا انتهای کمان ودر بین آنها حجابی که در حال تحرک ونوسان بود ونمی دانسیتم آن چیست تاینکه فرمودند زبرجدی پس از سر سوزنی به درون آن نظر کرد والی ماشاء الله نور عظمت پروردگار را نظاره کرد پس پیامبرفرمود: تبارک الله ......). سپس خداوند متعال فرمودند: ای محمد حضرت در جواب فرمودند پروردگارا لبیک ! خداوند فرمود: بعد از تو چه کسی جانشین تو برای امتت می باشد ؟ حضرت محمد پاسخ گفت: خداوند آگاه است. پروردگارعالمیان فرمودند:علی ابن ابیطالب امیر المومنین وسید وسرور مسلمانان وفرمانده بزرگ غر المحجلین (کسانی که دروضو وبعد از مسح پا حلقه ای با دست دور پایشان می کشند) جانشین تو می باشد.

سپس حضرت امام صادق به ابو بصیر فرمودند: ای ابا محمد به خدا سوگند که ولایت وخلافت علی ابن ابیطالب از طرف زمین نیامد بلکه از آسمان بصورت شفاهی آمد. (خداوند او را منصوب کرد وپیامبر  آن را اجرا کرد). واینکه حضرت محمد  در ذات الهی فنا می شود وچیزی از او باقی نمی ماند وتنها خداوند یگانه وقهار وفقط نور باقی می ماند بدون تاریکی وظلمت واو خدای سبحان ومتعال می باشد یعنی حضرت پیامبر  در خداوند متعال فنا می شود ودیگر اثری از او برجا نمی ماندواین تنها بنده ای است که حجاب لاهوت برایش باز شد تا خداوند متعال را آنطور که حق معرفت است بشناسد. وتنها محمد  می تواند خداوند متعال رابصورت تام وکامل به خلق معرفی کند واو تنها خلیفه کامل خداوند بر روی زمین می باشد که در او لاهوت متجلی شد ویا ذات الهی که بطور کامل وممکن است برای انسان تجلی نماید.

وبرای اینکه موضوع بیشتر روشن شود این مثال را می آورم:

اگر شخصی کارخانه ای دارد ودر آن تجهیزات واداوات وماشین الات وجود دارد ونیز کارگرانی داشته باشد واگر این شخص خود اداراه کارخانه نتیجه تولید وبازده این کارخانه رابه 100 در صد برساند وسپس این شخص اگر بخواهد جانشینی انتخاب کند واگر خود مدیریت این کارخانه را بدست نگیرد نسبت بازده ای آن 80 درصد خواهد شد بنابر این ناچارا باید بر اداراه کارخانه اشراف داشته باشد تا بازده کار به همان میزان 100% بماند سپس شخص دیگری که بهتری از جانشین اول پیدا کرد ولیکن این نیز احتیاج به مدیریت دارد وممکن است نسبت بازده کارخانه را به 90% برساند وباز نیز احتیاج به همان مدیر وکارخانه دار می باشد تانسبت را درحد 100% حفظ کند ودرنهایت مدیری را پیدا می کند که بدون حضور کارخانه دار نسبت بازدهی وراندمان کار به 100% برسد ودرنتیجه کارخانه دار او را بعنوان خلیفه وجانشین خود منصوب می کند ودستش را باز می گذارد هر طور که بخواهد انجام دهد زیرا او کاری که کارخانه دار می خواهد را انجام می دهد واگر کارخانه دار بخواهد بر آن شخص نیز مدیریت کند کارعبثی انجام داده.

اگر شخصی از آتش سوزی می شنود به همان مقدارکه شنیده است آن را می شناسد وهمچنین کسی که آن را دیده است به اندازه دیدنش آتش را می شناسدولی کسی که چیزی از او درآتش سوخت این یقینا آتش را میشناسد. ولیکن به اندازه سوختن آن مقدار از بدنش واما کسی که تمام بدنش درآتش بسوزد تا خودش جزی از آتش بشود حال او این آتش را بشکل کامل وتام می شناسد وآن را با تمام وجود لمس کرده ونمی توان آن از آتش تشخیص داد زیرا او آتش شده: *﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾*([[116]](#footnote-116)).

*(*مبارک است آن کسی که در آتش یانور خداوند می باشد (حضرت محمد ) وآن کسانی که دوراو هستند (ائمه ومهدین)  ومنزه وپاک است خدای عالمیان).

*﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾*([[117]](#footnote-117)).

*(*این مثل های برای مردم می آوریم وکسی آنهار درک نمی کند مگر علماء (ائمه ومهدین ).

والان به کون وتکوین حضرت محمد  که خاتم انبیاء وخاتمهم است بر می گردیم وهمانا درود پروردگار بر او باد آخر پیامبران وفرستادگان خداوند متعال است وکتاب آسمانیش قرآن است واحکام وشریعتش تاکنون جاری وتا روز قیامت باقی خواهد ماند وبعد اسلام دینی پیدا نخواهد شد. *﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَفِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾*([[118]](#footnote-118)). یعنی: هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هر گز از وی پذیرفته نیست واو در آخرت از زیانکار ان است.

ولیکن مقام نبوت برای بنی آدم باز مانده وهرکس عبادت وعمل خود را برای خداوند سبحان خالص کرد ممکن است به این مقام نبوت برسد. همانطور که راه وحی الهی برای بنی آدم باز گذاشته شده (بوسیله خواب صادقه).

واما فرستادن انبیاء (آنانی که به درجه نبوت رسیدن) از طرف خداوند متعال چه آنهای که بر احکام وشریعت حضرت محمد  اسلام محافظت می کردند ویا انهای که دین جدیدی را احیاء میکردند که موجود نبود وهمانا بوسیله بعث حضرت محمد خاتمه یافت.

ولیکن این امر بعد از پیامبر اسلام حضرت محمد  که همانا انسان کامل (وخلیفه بحق خداوند متعال وظهور الله در فاران وصورتی از لاهوت) این ارسال توسط حضرت محمد  تجدید شد وجمیع ائمه اطهار  همه از فرستاده شده هستند ولیکن از جانب حضرت محمد  (الله فی الخلق) خداوند متعال می فرمایند: *﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ﴾*([[119]](#footnote-119)).

ترجمه آیه: برای هر امتی رسولی است که هرگاه رسول آنها آمد وحجت تمام شد حکم به عدل شود وبرهیچ کس ستم نخواهد شد.

از جابر نقل است که روزی از امام باقر در باره تفسیر این آیه *﴿ولكل أمَة رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ﴾* سوال کردم وامام فرمودند: تفسیر آن در باطن این است که برای هر قرنی از این امت رسولی از آل محمد فرستاده می شود برای آن قرن وزمان خارج می شود واو رسول آن زمان می باشد واینان همانا اولیاء ورسولان هستند واما در باره فرموده حق تعالی: *﴿فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾* یعنی رسولان در بین مردم به عدل وداد قضاوت می کنند وبرکسی ستم رو نمی دارند چنانچه خداوند متعال فرموده:

(معناه إن الرسل يقضون بالقسط وهم لا يظلمون كما قال الله) ([[120]](#footnote-120)).

خداوند می فرمایند: *﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾(*[[121]](#footnote-121)*)*. ترجمه آیه: تنها وظیفه تو اندرز دهنده است وهر قومی را از طرف خدا رهنمائیست.

الفضيلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ *: ﴿*ولكلّ قوم هاد*﴾* فَقَالَ : (کل إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ) ([[122]](#footnote-122)).

از فضیل نقل است که درباره آیه *﴿* ولكلّ قوم هاد *﴾* از اباعبد الله الصادق پرسیدم وایشان فرمودند: یعنی برای هر قرنی امامی هدایتگر می باشد که درآن زمان است.

از امام باقر در فرموده حق تعالی: *﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾* روایت است که فرمودند:

(رَسُولُ اللَّهِ  الْمُنْذِرُ وَلِكُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ، ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ)([[123]](#footnote-123)). یعنی رسول خدا  ومنذر است وبرای هر زمان وقرنی هدایتگری از ما می باشد که مردم را به آنچه پیامبر اکرم  آورده هدایت می کند وهدایت به اکمال واتمام رسید بعد از پیامبراسلام  من ونیز بعد از من بر اوصیائی او (جانشین) یکی بعد از دیگری.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ : *﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ ولكلّ قوم هاد ﴾*، فقال: (رسول اللَّهِ  الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ ؟ قُلْتُ: بَلَى جعلت فداك ما زال مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعَتْ إِلَيْكَ، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ وَلَكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِيمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فيمن مَضَى).

ابی بصیر به امام صادق گفت: شما منذر و برای هر امتی هدایتگر هستید. وحضرت فرمودند:

رسول خدا  منذر وترساننده است وعلی هادی، ای ابا محمد آیا برای امروز هدایتگری هست ؟ ابی بصیر گفت: فدایت شوم آری هست همواره ازخاندان شما هادی (هدایتگر) یکی بعد از دیگری می باشد تا اینکه به شما رسید. وامام صادق فرمودند: خداوند بر تو رحمت فرستد ای ابا محمد اگر آیه بر مردی نازل می شد سپس ان مرد فوت میکرد آیه هم با او می مردو کتاب (قرآن) نیز می مرد ولیکن کتاب زنده وجاری وباقی است چنانچه درزمانهای قبل نیز جاری بود.

فرمودند: (رَسُولُ اللَّهِ  الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي أَمَا وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ).

رسول خدا منذر وبیم دهنده وعلی هادی وراهنما واما بخدا سوگندکه این امر هدایت وراهنمایی مردم تا قیام قیامت از ما دور نخواهد شدونزد ما خواهد بود.

آنان  رسولان هدایت از جانب محمد  وبرای محمد  هستند وهمچنین همه آنهادارای مقام نبوت هستند بلکه شرط فرستادن که هیچ وقت تغییر نمی کند همان (تمام عقل) یعنی رسیدن به مقام آسمان هفتم کلی یا آسمان عقل است (سماءعقل).

واین امر که تجدید واحیا شد همه کسانی که میدانند ویاکسانی که نمی دانند بدان اقرار می کنند وآن هنگامی که به زیارت اولین رسول از طرف پیامبر واو کسی نیست جز حضرت علی ابن ابیطالب وهنگام ورود به حرم مطهرش بعد از خواندن زیارت نامه اش وآن به مثاب خواندن زیارت پیامبراکرم حضرت محمد  می باشد.

رسالته وعزايم أمره ومعدن الوحي والتنزيل، الخاتم لما سبقوالفاتح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله الشاهد على الخلق، السراج المنير، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته) ([[124]](#footnote-124)).

درود وسلام خدا بر محمد امین بر رسالت وامور عظیم وبزرگ ومعدن وحی وتنزیل آن محمد  خاتم انبیاء گذشته وفاتح رسالت آینده (مرسل رسولان بعد از خود) واحاطه کننده، ومسلط برهمه، شاهد برخلق، چراغ روشنی بخش وتابناک، وسلام ودرود ورحمت خداوند بر او باد.

ودر زیارت امام حسین به نقل ازامام صادق نیز چنین عبارتی آمده:

(... فإذا استقبلت قبر الحسين فقل: السلام على رسول الله  أمين الله على رسله وعزائم

أمره، الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته) ([[125]](#footnote-125)).

وحضرت امیر المومنین علی می فرمایند: (... وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة يؤدي الإسلام ذاكرها ويؤمن من العذاب يوم الحساب ذاخرها، وأشهد أن محمداً عبده الخاتم لما سبق من الرسالة وفاخرها، ورسوله الفاتح لما استقبل من الدعوة وناشرها ....) ([[126]](#footnote-126)). یعنی: شهادت می دهم که جز خدای یگانه خدائی نیست که شریک وهمتائی ندارد که هرکس این شهادت را بگوید اسلام را قبول کرده است وازعذاب جهنم وروز رستاخیز درامان می باشد ونیز شهادت می هم که محمد  بنده خدا وخاتم رساله رسولان قبل از خود بوده وفاتح وبازگشاینده رسالت الهی وناشردعوت برای رسولان آینده است ...).

پس با حضرت محمد  فرستادن پیامبران ازجانب خداوند خاتمه یافت وفرستادن رسولان ازجانب حضرت محمد  آغازشد. (الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل).

وبه این ترتیب حضـرت پیامبر (الخاتـَم) یا واسط بین امرین وهمچنین حضرت (الخاتـِم) آخرین پیامبر از جانب خداوند سبحان است. وهمچنین برای ما روشن گردید که (خاتَم النبيين) بمعنی پایان وخاتمه رسالت نیست بلکه رسالات آنها به اسموامضای پیامبر اکرم  رسیده وبدلیل اینکه پیامبران پیشین را نیز او فرستاده هر چند که آنان از جانب خداوند متعال مبعوث شدند لیکن حضرت محمد  حجاب بین خداوند متعال وپیامبران است ورسالات الهی از او انتخاب وبه واسطه حضرت محمد  بر پیامبران نازل می شد. وحضرت محمد  همانا او صاحب رسالات انبیاء سابق وپیشین است. زیرا از طرف وی نازل می شد واو حجاب نزدیک الله سبحانه وتعالی است.پس فرستادن پیامبران سابق ازجانب خداوند واز طریق حضرت محمد  حجاب نزدیک به خداوند صورت می گرفت زیرا که هنوزحضرت محمد مبعوث وفرستاده نشده بود وفرستادن ائمه واوصیاء ومهدیین نیز به امر خداوند واز طریق حضرت محمد  صورت می پذیرد زیرا که پیامبر مبعوث شد.

ویکی از اسامی حضرت علی (رسول رسول الله) یعنی فرستاده پیامبر خدا  است. (یارسول رسول خدا).

از جمیل ابن صالح از ذیح نقل است که گفت: شنیدم ابا عبد الله امام صادق بر بعضی از فرزاندانش این دعا را می خواند ومی فرمودند:

(عزمت عليك يا ريح ويا وجع، كائنا ما كنت بالعزيمة التي عزم بها علي بن أبي طالب أمير المؤمنين رسول رسول الله على جن وادي الصبرة فأجابوا وأطاعوا، لما أجبت وأطعت وخرجت عن ابني فلان ابن ابنتي فلانة، الساعة الساعة) ([[127]](#footnote-127)).

یعنی: (ای هوا ودرد بر تو عزم کردم (عزم برای خارج شدن از بیمار) گویا این عزم را نشنیده ای وقتی که علی ابن ابیطالب امیر المومنین ورسول رسول خدا  برصحرای جن (بنام صبره) عزم کرد که به ایشان جواب مثبت داده اند وامر او را اطاعت کرده اند تا اینکه اجابت نمای واطاعت کنی وپسرم بنام فلان فرزنددخترم فلانه خارج شوی الان الان).

رسولاني از پیامبران:

قرآن کریم این قضیه مهم را برای ما روشن کرده است آنجای که حضرت محمد  فاتح باب وسیع ارسال است واین در دوران حضرت عیسی (طلعت خداوند درساعیروهمچنین بزرگترین تمهید کننده وبسترگستر ظهور وحرکت عظیم پیامبراسلام حضرت محمد) رخ داد همان دعوت بزرگ الهی که تحول عظیمی در کانون فرستادن برای اهل زمین خواهد بود وتثبیت بحق خلیفه خداوند برروی زمین خواهد بود. حضرت عیسی رسولانی را به شهرانطاکیه فرستاد پس آنان نیز رسولانی از جانب خداوند محسوب می شوند زیرا حضرت عیسی به امر خداوند متعال کار می کند.

*﴿لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾*([[128]](#footnote-128)).که هرگزپیش از امرخدا کاری نخواهد کرد وهر چه کنند به فرمان اوست.

واین فرستادن رسولان ازجانب رسول خدا یعنی حضرت عیسی که در قرآن در سوره يس ([[129]](#footnote-129))، به آن اشاره شده وخداوند متعال می فرماید: *﴿وَاضرِب لَهُم مَّثَلاً أَصحَابَ القَرْيَةِ إذْ جَآءَهَا المُرْسَلُونَ \* إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ﴾* ([[130]](#footnote-130)).

یعنی: ای رسول بر این مردم حال قریه (انطاکیه) را مثل بزن که رسولان حق برای هدایت آنها آمدندکه نخست دوتن از رسولان را فرستادیم چون تکذیب کردند باز رسول سومی برای مدد ونصرت مامور کردیم تا همه گفتند ما به رسالت آمده ایم.

در اینجا خداوند می فرماید (ارسلنا) یعنی فرستادیم با اینکه فرستاده شده از حضرت عیسی است وبدین ترتیب رسالت از عیسی همان رسالت الهی واز جانب خداوند متعال است زیرا حضرت عیسی مثل خداوند در میان خلق است وهمان اوست (طلعت الله در ساعیر) وانچه که بایداز قضیه ارسال رسل (رسول از رسولان) دانسته شود این است که فرستاده كننده (المرسل) باید درمقام وجایگاه لاهوت برای آن فرستاده شده (للمرسل) باشد بدین ترتیب فرستاده ی از پیامبران باید درمقام وجایگاه الله درخلق باشند.

وبرای توضیح بیشتر این مسئله باید بگویم:

درهنگام فرستادن پیامبران از جانب خداوند متعال همراه فرستاده شدها (پیامبران) بود پس اوست که می شنید ومی دید وبر پیامبران ودشمنان پیامبران احاطه داشت وبدین ترتیب هیچ گونه خطائی برای پیش برد رسالت الهی پیش نمی آمد همانطور که دشمنان خداوند نتوانستند مانع تبلیغ رسالت الهی شوند. خداوند متعال می فرماید:

*﴿لا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾*([[131]](#footnote-131)). *(*خداوند فرمودنترسید من باشمایم می شنوم ومی بینم).

واز ضروریات باید اینگونه باشد که در فرستادن رسولان  حتماً شخص فرستنده (مرسل) که مثل خداوند است باید همانند او محیط ومسلط بر فرستادها وهمچنین مسلط بر دشمنان آنان باشد وشنوا وبینا باشد وقادر وعالم به قدرت خداوند وعلم او باشد زیرا درغیر اینصورت ارسال از جانب خداوند حقیقی نخواهد بود وهمانطور که خداوند آن راتعبیر کرده *﴿إِذْ أَرْسَلْنَا﴾* واینچنین می باشد فرستاده رسول به نسبت ارسال شده لاهوت وی محسوب می شود پس این پیام اور نیز از جانب خداوند محسوب می شود چگونه می توان تصور کرد که خداوند متعال بدون اینکه این فرستادها را با قدرت کامل مجهز نکندو آنها را بفرستد.

این ارسال نیز از جانب خداوند متعال وسبحان محسوب می شود واگر اینچنین نبود در آن نقصی به ساحت مقدس خداوند متعال منتسب می شد وحال خداوند متعال از هرنقصی پاک و مبرا می باشد.

هدف از خلقت بنی آدم همان رسیدن به این نتیجه است زیرا آن نقش خلافت حقیقی وکامل وتام خداوند را برای ما بیان می کند وآن را خداوند متعال هنگام خلقت آدم در حضور جمعی از فرشتگان (ملائکه) ذکر کرد: *﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أعلم مَا لا تعلمون﴾*([[132]](#footnote-132)).

بیادآر وقتی که پروردگار فرشتگان را فرمود: من در زمین خلیفه خواهم گماشت گفتند آیا کسانی خواهی گماشت که فساد کنند وخونها بریزند وما خود تسبیح وتقدیس می کنیم خداوند فرمود من چیزی از اسرار خلقت بشر می دانم که شما نمی دانید.

وخلیفه کامل باید صورتی باشد از آنکه اورا منسوب کرده وباید این خلیفه کامل (الله فی الخلق) باشد ویا (اسماء الله الحسنی) ویا وجه الله باشد خداوند متعال می فرماید:

*﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾*([[133]](#footnote-133)) *(*آ نروز رخسارطایفه ای از شادی نورانیست وبچشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند*)*. واکیداً این نگاه طرف خداوند متعال متوجه نیست بلکه این نگاهها متوجه اولیاء خداوند وبه مربی آنها یعنی حضرت محمد  معطوف می شود همان وجه اللهی که بوسیله آن خداوند باخلق خودش مواجه شد. خداوند متعال می فرماید: *﴿هل يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾*([[134]](#footnote-134)).

آیا کافران انتظار دارند که خدا با ملائکه در پرده های ابر بر آنها نازل شود وحکم دین بپایان رسد وکارها همه بسوی خدا بازگردد.

وآیا خداوند می رود ومی آید وحرکت می کند واینها از صفات مخلوق است پس این آیه به حضرت محمد  کامل الله اشاره دارد شخصی که نقش لاهوت (الله دربین خلق) را دربین مردم ایفا می کند واگر خلیفه خدا نقش لاهوت را در بین خلق انجام ندهد درعمل نمی.

تواند رسولانی را برای خلق از جانب خداوند ارسال نماید ودر این جا نقش خلیفه الله کامل تماماً وحقاً ایفا نشده است بلکه برای خلق هدف اصلی تحقق پیدا نشده.

پس این خلیفه باید نقش لاهوت را بصورت کامل ایفا کند تا بوسیله آن خداوند متعال شناخته شود وهدف نهای برای خلق تحقق پیدا کند که همان معرفت است یا معرفت وشناخت لاهوت وتوحید حقیقی*..*

*﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْأِنْسَ إِلَّا ليعبدونِ﴾*([[135]](#footnote-135))، *(*جن وانسان را خلق نکردم مگر برای عبادت*)* لیعبدون "لیعرفون" یعنی عبادت همان معرفت خداوند متعال است ([[136]](#footnote-136)).

ضميمه 5:

سوال 21/ تفسیراین آیه چیست ؟

*﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾(*[[137]](#footnote-137)).

فرستنده سوال: حسن علی

ج/ بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين وصلی الله على محمدوال محمد الائمه والمهديين وسلم تسليماً.

اولا: الاصطفاء یعنی اختیار وانتخاب کردن ومختار خداوند متعال است ودراصطفاء معنی دیگری غیر از اختیارنهفته است وآن انتخاب برتر وافضل بر بقیه است وبه همین دلیل یکی از نامهای مشهور حضرت پیامبر  مصطفی می باشد ؟ ونیز بدون شک وتردید این فضل وبرتری بزرگ وعظیم دراین آیه وصف وصفت این (مصطفین = انتخاب شدهها) ویا انتخاب شدگان که از بندگان مخلص خداوند می باشند بیان شده وبهترین صفتی که می توان در حق حضرت محمد  به آن شهادت داد همان عبد الله می باشد واین اسم مخصوص پیامر اکرم  می باشد در قرآن کلمه (عبد) در موضع مدح وستایش عظیم پیامبر اسلام در سوره نجم آمده است. پس این بندگان انتخاب شده همانا وارثان کتاب الهی هستند ووارثین کتاب تنها پیامبران واوصیاء آنها می باشند ولا غیر. ودر اینجا این اوصاف بر کسی جز بر پیامبر ویا وصی وجانشین پیامبرمطابقت نمی کند زیرا آنان بنده های حق خداوندن وشاهد برآنان خداوند متعال است. آنها انتخاب شده اند (مصطفون) وکسی که آنها را انتخاب کرده خداوند متعال است آنها وارثان کتاب اند وخداوند است که این ارث رابه آنها داده است.

ودراین آیه تنها سه مقام ومرتبه برای آنها تعریف می شود:

برنفس خود ظلم کرده (ظالم لنفسه). 2- مقتصد یا میانه رو. 3- سابق بالخیرات یعنی پیشی گرفته درخوبیها وکارهای نیک.

وسابق بالخیرات: همانا فقط محمد وال محمد هستند.

ومقتصد: هم حضرت نوح وابراهیم  وانبیاء ومرسلین وائمه از فرزندان حضرت ابراهیم هستند.

ظالم لنفسه (برنفس خود ظلم کرده): وهمانها بقیه انبیاء ورسولان  قبل از حضرت ابراهیم وبعد از حضرت ابراهیم واز فرزندان ونسل حضرت ابراهیم می باشند: که خداوند می فرمایند: *﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾([[138]](#footnote-138))*.

وهنگامی که خداوند حضرت ابراهیم را باکلماتی وآیاتی امتحان نموده ونیز این آیات را به او به اتمام رساند وفرمود: من تو را در بین مردم امام قرار داده ام ابراهیم گفت: واز نسل وذریه من نیز به این مقام مرسند خداوند فرمود: ظالمان (ظالم به نفس خود) شامل عهد من نمی شوند.

همانا ظالمین از انبیاء وظلم پیامبران به معنی معصیت وگناه نیست بلکه به معنی قصور وتقصیر در اداء عمل نسبت به دیگر پیامبران وائمه  می باشد بدین معنی که اگر کاری ویا عملی ویا ماموریتی از جانب خداوند را به حضرت یونس وحضرت محمد  واگذار کنند آیا عمل وکردار حضرت یونس مانند فعالیت وعمل حضرت محمد  می شود. این کم کاری وقصور در عمل از جانب حضرت یونس ظلم محسوب می شود وسبب شد تا از ائمه نسل حضرت ابراهیم نشود وهمچنین سبب شد تا به مقام ومرتبه ومنزلت حضرت محمد  نرسد. (جهت اطلاع بیشتر دراین مورد لطفاً به کتاب متشابهات وجواب منیر جلد 2 مراجعه شود).

\*\* \*\*\* \*\*

1. - امامة وتبصرة: 137. [↑](#footnote-ref-1)
2. - غيبت نعماني: 178. [↑](#footnote-ref-2)
3. - كافي: ج1 ص227. [↑](#footnote-ref-3)
4. - كافي: ج1 ص189. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بحار الأنوار: ج52 ص138. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مطففين: 14. [↑](#footnote-ref-6)
7. - يونس: 72. [↑](#footnote-ref-7)
8. - كهف: 60 – 82. [↑](#footnote-ref-8)
9. - برهان: ج16مج5 ص53. [↑](#footnote-ref-9)
10. - )شروع حرکت ابراهیمی) (شهر اور)عراق --> اردن --> فلسطین --> شمال افریقا مصر--> یوشع ابن نون.

(امام مهدی وحکومت عدل الهی) <--عراق (علی <-- (پیامبر اسلام) عربستان <-- فلسطین <-- یوشع ابن نون. [↑](#footnote-ref-10)
11. -غیبت طوسی: ص 476. [↑](#footnote-ref-11)
12. - بحار الأنوار: ج53 ص59. [↑](#footnote-ref-12)
13. - نساء: 130. [↑](#footnote-ref-13)
14. - بحار أنوار: ج53 ص85، بشارة إسلام: ص74. [↑](#footnote-ref-14)
15. - شعراء: 10 – 16. [↑](#footnote-ref-15)
16. - اعراف: 142. [↑](#footnote-ref-16)
17. - رحمن: 19 – 27. [↑](#footnote-ref-17)
18. - تفسير قمی: ج2 ص244. [↑](#footnote-ref-18)
19. - تفسير قمی: ج2 ص344. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ضرب مثل عربی است. [↑](#footnote-ref-20)
21. - تفسیر برهان: ج27 مج 7 ص 389. [↑](#footnote-ref-21)
22. - بحار أنوار: ج24 ص97، برهان:ج27 مج7، ج7 ص387، تأويل الآيات: ج2 ص635. [↑](#footnote-ref-22)
23. - رجوع شود به ضمیمه شماره 1. [↑](#footnote-ref-23)
24. - رحمن: 19 – 27. [↑](#footnote-ref-24)
25. - تفسیرقمی: ج2 ص323، تفسیربرهان: ج27 مج7 ص390. [↑](#footnote-ref-25)
26. - بقره: 33. [↑](#footnote-ref-26)
27. - مائده: 23. [↑](#footnote-ref-27)
28. - اصول كافی: ج1 ص293. [↑](#footnote-ref-28)
29. - اصول كافی: ج1 ص398. [↑](#footnote-ref-29)
30. - اصول كافی ج1 ص457. [↑](#footnote-ref-30)
31. - اصول كافی: ج8 ص114 – 117. [↑](#footnote-ref-31)
32. - عهد قديم وجديد: ج1/ مجمع كنائس شرقيه/ سفر تثنيه/ إصحاح 31. [↑](#footnote-ref-32)
33. - عهد قديم وجديد: ج1/ مجمع كنائس شرقيه/ سفر تثنيه/ إصحاح 34. [↑](#footnote-ref-33)
34. - عهد قديم وجديد: ج1/ مجمع كنائس شرقية ص330 – 338/ سفر يشوع / صحاح اول. [↑](#footnote-ref-34)
35. - يوسف: 21. [↑](#footnote-ref-35)
36. - يوسف: 42. [↑](#footnote-ref-36)
37. - كهف: 63. [↑](#footnote-ref-37)
38. - جن: 27 – 28. [↑](#footnote-ref-38)
39. - يوسف:42. [↑](#footnote-ref-39)
40. - الجن: 27 – 28. [↑](#footnote-ref-40)
41. - كهف:63. [↑](#footnote-ref-41)
42. - كهف:64. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ص:24. [↑](#footnote-ref-43)
44. - ص: 26. [↑](#footnote-ref-44)
45. - ومثال آن در بعضی مواقع بنده مومن صالح عابد ولی شکم خود را از غذا پر میکند ... حال نورحاصل از ایمان وصالحیت وعبادتش بررویش بصورت ایجابی تاثیرمی گذارد، وهمچنین هرچه عبادتش زیاد شود نورش زیاد می شود واین مسئله تاحدی معین نزد شخصی ثابت نیست ... ودراین بین هنگام پرکردن شکم ازغذا در بعضی مواقع تاثیرسلبی برروی یا دآوری دارد وهرچندتعداد این موارد پرشدن شکم وتاثیر سلبی آن زیاد شود تاثیرآن نیززیادمی شود وهرچه مقدارپرکردن شکم زیادشود تاثیرمنفی آن نیززیاد می شود البته بطور نسبی یا سلبی. [↑](#footnote-ref-45)
46. - عن أبي عبد الله قال: (إن الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه)‍‍، وعن يونس بن عبد الرحمن: قال قلت لأبى الحسن الرضا : روينا أن الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه، قال : (كذلك هو) التوحيد - شيخ صدوق: ص137. حضرت ابی عبد الله فرمودند: «خداوند علم است که در آن جهل نیست، زندگی است که در آن مرگ نیست ونوراست که در آن تاریکی نیست». ویونس عبدالرحمن نقل کرد که حضرت ابی الحسن الرضا گفته شده که روایت شده: «خداوند علم است که در آن جهل نیست، زندگی است که در آن مرگ نیست ونوراست که در آن تاریکی نیست همانطور اواست «هو» » کتاب توحید - شیخ صدوق: ص137. [↑](#footnote-ref-46)
47. - عنکبوت: 64. [↑](#footnote-ref-47)
48. - تفسیرعياشی: ج2 ص332. [↑](#footnote-ref-48)
49. - وحتی برای یوشع زیرا یوشع شخصی است که سرزمین مقدس رافتح خواهد کرد. [↑](#footnote-ref-49)
50. - من (انا). [↑](#footnote-ref-50)
51. - من واو(انا و هو). [↑](#footnote-ref-51)
52. - او(هو). [↑](#footnote-ref-52)
53. - مشخص شد که عبد صالح وقت امدنش هنوز نیامده است واز اهل ان عالم جسمانی نبوده، که در متشابهات توضیح بیشتری وجود دادرد و در پیان بحث نیز به ان اشاره خواهد شد. [↑](#footnote-ref-53)
54. 1- بحار انوار: ج۶۳ ص۳۳۶، وسائل شیعه: ج۱ ص242. [↑](#footnote-ref-54)
55. - بحار انوار: ج۶۳ ص۳۳۱. [↑](#footnote-ref-55)
56. - برهان: ج۱۶مج 5 ص54, عیاشی: ج۲ ص۳۳۰، بحار انوار: ج۱۳ص۳۰۳. [↑](#footnote-ref-56)
57. - كتاب غیبت - محمد بن إبراهيم نعمانی: ص246 – 247. [↑](#footnote-ref-57)
58. - عن أبي عبد الله قال: (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضمّ إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً )بحار أنوار: ج52 ص336. [↑](#footnote-ref-58)
59. - تفسیر برهان: ج16 مج 5 ص54. [↑](#footnote-ref-59)
60. - تفسیرعیاشی: ج۲ص۳۳۲. [↑](#footnote-ref-60)
61. - كهف: 78. [↑](#footnote-ref-61)
62. - كهف: 82. [↑](#footnote-ref-62)
63. - مناجات شعبانیه حضرت امیرالمومنین علی ، وبحار انوار: ج۹۱ ص۹۷. [↑](#footnote-ref-63)
64. - به ضمیمه شماره ۳ وبه کتاب نبوت خاتمه وهمچنین به تفسیر سوره فاتحه ومتشابهات مراجعه شود شرح بیشتر ومفصل را درآنجا خواهید یافت. [↑](#footnote-ref-64)
65. - طه: 121. [↑](#footnote-ref-65)
66. - به ضمیمه شماره 4 رجوع شود. همچنین شرح کاملا در کتاب نبوت خاتمه میباشد. [↑](#footnote-ref-66)
67. - طه: 114. [↑](#footnote-ref-67)
68. - فاطر: 32. [↑](#footnote-ref-68)
69. - به ضمیمه شماره 5 وهمچنین به کتاب جواب منیر ج۲ ومتشابهات مراجه شود. [↑](#footnote-ref-69)
70. - بقره: 35، اعراف: 19. [↑](#footnote-ref-70)
71. - هود: 27. [↑](#footnote-ref-71)
72. - إبراهيم: 10. [↑](#footnote-ref-72)
73. - مؤمنون: 47. [↑](#footnote-ref-73)
74. - شعراء: 154. [↑](#footnote-ref-74)
75. - شعراء: 186. [↑](#footnote-ref-75)
76. - يس: 15. [↑](#footnote-ref-76)
77. - برهان ج ۲۷مج۷ص۳۸۷, بحارانوار:ج۲ص۹۷, تاویل آیات :ج۲ص 636. [↑](#footnote-ref-77)
78. - برهان: ج۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، بحار أنوار: ج۲ ص۹۷، تأويل آيات: ج۲ ص ۶۳۶ بحار أنوار: ج۳۷ ص۶، بحار أنوار: ج۳۷ ص ۹۶. [↑](#footnote-ref-78)
79. - برهان: ج۲۷ مج۷ ص۳۸۷، بحار أنوار: ج۲ ص۹۸، تأويل آيات: ج۲ ص۶۳۶، بحار أنوار: ج۳۷ ص۶، تفسير فرات ‏كوفي: ص۶۰. [↑](#footnote-ref-79)
80. - برهان: ج27 مج7 ص387, مناقب بن شهراشوب: ج3ص319, بحار الانوار: ج2ص99. [↑](#footnote-ref-80)
81. - برهان:ج۲۷ مج۷ ص۳۸۷، خصال: ج۱ ص۶، قمي: ج۲، بحار أنوار: ج۲ ص۹۸، بحار أنوار: ج۳۷ ص۹. [↑](#footnote-ref-81)
82. - بحار أنوار: ج24 ص99، بحار أنوار: ج37 ص73. [↑](#footnote-ref-82)
83. - بحار أنوار: ج37 ص96. [↑](#footnote-ref-83)
84. - تفسير فرات ‏كوفی: ص459. [↑](#footnote-ref-84)
85. - تفسير فرات ‏كوفی: ص459. [↑](#footnote-ref-85)
86. - تفسير فرات ‏كوفی: ص461. [↑](#footnote-ref-86)
87. - کتاب روضة واعظين: ج1 ص148. [↑](#footnote-ref-87)
88. - شواهد تنزيل: ج2 ص284. [↑](#footnote-ref-88)
89. - شواهد تنزيل: ج2 ص285. [↑](#footnote-ref-89)
90. - شواهد تنزيل: ج2ص286. [↑](#footnote-ref-90)
91. - شواهد تنزيل: ج2 ص287. [↑](#footnote-ref-91)
92. - شواهد تنزيل: ج2 ص289. [↑](#footnote-ref-92)
93. - عمده: ص399. [↑](#footnote-ref-93)
94. - كشف ‏غمه: ج1 ص323، بحار أنوار: ج37 ص 96، كشف ‏يقين: ص400. [↑](#footnote-ref-94)
95. - كشف ‏غمه: ج1 ص323، بحار أنوار: ج37 ص96، كشف ‏يقين: ص400. [↑](#footnote-ref-95)
96. - مناقب: ج3 ص318. [↑](#footnote-ref-96)
97. - برهان: ج27 مج7 ص388. [↑](#footnote-ref-97)
98. - مجمع بيان: ج9 ص336. [↑](#footnote-ref-98)
99. - ص: 39. [↑](#footnote-ref-99)
100. - بحار الانوار: ج13ص312. [↑](#footnote-ref-100)
101. - بحار انوار: ج13ص307. [↑](#footnote-ref-101)
102. - مختصر بصائر درجات: ص197, وبحار انوار: ج53 ص3. [↑](#footnote-ref-102)
103. - بحار أنوار: ج53 ص3. [↑](#footnote-ref-103)
104. - المتشابهات: ج4. [↑](#footnote-ref-104)
105. - إقبال أعمال: ج3 ص629، الفصل10، مناجاة شهر شعبان، بحار أنوار: ج91 ص97. [↑](#footnote-ref-105)
106. - يخفق: متحرک ودر حال لرزش. [↑](#footnote-ref-106)
107. - سم إبرة: یعنی سر سوزن. [↑](#footnote-ref-107)
108. - اصول كافی: ج1 ص443، بحار أنوار: ج18 ص306، تفسير صافی: ج5 ص87. [↑](#footnote-ref-108)
109. - قسمتي از كتاب تفسير سوره فاتحه. [↑](#footnote-ref-109)
110. - تفسير صافي: سورة نجم. [↑](#footnote-ref-110)
111. - فتح: 1. [↑](#footnote-ref-111)
112. - کتاب متشابهات: ج2. [↑](#footnote-ref-112)
113. - مصباح متهجد - شيخ طوسي: ص419. [↑](#footnote-ref-113)
114. - بقره: 30. [↑](#footnote-ref-114)
115. - اصول كافی: ج1 ص442. [↑](#footnote-ref-115)
116. - نمل: 8. [↑](#footnote-ref-116)
117. - عنكبوت: 43. [↑](#footnote-ref-117)
118. - آل عمران: 85. [↑](#footnote-ref-118)
119. - يونس: 47. [↑](#footnote-ref-119)
120. - تفسير عياشی: ج2 ص123. [↑](#footnote-ref-120)
121. - رعد: 7. [↑](#footnote-ref-121)
122. - اصول كافی: ج1 ص191. [↑](#footnote-ref-122)
123. - اصول كافی: ج1 ص191. [↑](#footnote-ref-123)
124. - منتهى مطلب (ط.ق) - علامه حلی: ج2 ص890 ، وفي تهذيب أحكام - شيخ طوسی: ج6 ص25, وفي من لا يحضره فقيه - شيخ صدوق: ج2 ص588 همان عبارت (الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل). [↑](#footnote-ref-124)
125. - كامل زيارات- جعفر بن محمد بن قولويه: ص367. [↑](#footnote-ref-125)
126. - کتاب الزام ناصب في إثبات حجة غائب: ج2 ص157. [↑](#footnote-ref-126)
127. - كافی: ج 8 ص85. [↑](#footnote-ref-127)
128. - انبياء: 27. [↑](#footnote-ref-128)
129. - ازائمه  روایت شده است که فضیلت خواندن سوره یاسین 12ختم قرآن است وهرکس درشبآن را بخواند خداوند هزارفرشته براو نازل می کندتا از او دربرابرشرشیطان وحاکم وسلطان ظالم تا صبح از او محافظت نمایند، وافتتاح سوره یاسین باحرف امام مهدی وکه همان حرف (س) است شروع می شود واما یای سوره به معنی پایان وخاتمه است و یعنی پایان وخاتمه وعاقبت برای قائم است. وهمچنین یس یکی از اسامی حضرت محمدمی باشدکه همانا اوست (خاتم لما سبق ونهاية ما سبق) است وهمچنین قائم مبعوث می شود همانطور که حضرت محمدمبعوث شد وبا جاهلیت خلق مواجه خواهد شد همانطور که حضرت پیامبر با آن مواجه شدوباآن مبارزه کردواین اسم بین آنها  مشترک است. [↑](#footnote-ref-129)
130. - يـس: 13 – 14. [↑](#footnote-ref-130)
131. - طـه: 46. [↑](#footnote-ref-131)
132. - بقره: 30. [↑](#footnote-ref-132)
133. - قيامه: 22 – 23. [↑](#footnote-ref-133)
134. - بقره:210. [↑](#footnote-ref-134)
135. - ذريات:56 . [↑](#footnote-ref-135)
136. - از كتاب نبوت خاتمه. [↑](#footnote-ref-136)
137. 2- فاطر: 32. [↑](#footnote-ref-137)
138. - بقره: 124. [↑](#footnote-ref-138)